



سیری در معارف اسلام

مسیر سعادت و ابدیت

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد المجتبی علیه السلام - صفر - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

مسیر سعادت و ابدیت

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: عسکری‌نیا
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۹.....	جلسه اول: هدایت تکوینی و تشریحی خداوند
۱۱	مقدمه.....
۱۱	در هدایت تکوینی همهٔ امور عالم به دست خداوند متعال است
۱۲	اعتقادات نادرست دانشمندان قدیم دربارهٔ آسمان‌ها
۱۴	حقیقتی که قرآن آشکار کرد.....
۱۵	رازهای علمی قرآن کریم.....
۱۸	محجور بودن قرآن در بین مسلمانان
۱۹	همهٔ موجودات در مدار ارادهٔ خداوند.....
۲۰	هدایت تشریحی
۲۱	یکی از نشانه‌های ایمان
۲۳	جلسه دوم: تقدیر حتمی و تغییرناپذیر و تغییرپذیر در انسان
۲۵	دو پرونده در عالم هستی
۲۶	تقدیر تغییرپذیر
۲۸	دور کردن بلای غیر حتمی با انجام کار خیر
۳۰	توسل، حل‌کنندهٔ بسیاری از مشکلات
۳۱	خداوند هرگز ظلم نمی‌کند
۳۴	سرنوشت قطعی انسان
۳۶	روضهٔ گودی قتلگاه



- جلسه سوم: امتحانات و سختی‌ها در راه رسیدن به خدا..... ۳۷
- مصائب و سختی‌ها عامل جذب رحمت خداوند..... ۳۹
- ارزش فهم عمیق دین..... ۴۱
- کسی که فهمی از دین نداشته باشد بی‌ارزش و بی‌هویت است..... ۴۳
- افکار غلط را از ذهن پاک کن..... ۴۵
- روضه امام حسین علیه السلام..... ۴۷
- جلسه چهارم: سعادت ما را خداوند رقم زده است..... ۴۹
- دین فهمی، خوشبختی است..... ۵۱
- چرا سعادت را خدا رقم زده؟..... ۵۲
- از نعمت‌های الهی حراست کنید..... ۵۳
- در طول تاریخ فقط سه بار پرچم عدالت برپا شد..... ۵۴
۱. عدالت حضرت سلیمان علیه السلام..... ۵۵
۲. عدالت حضرت یوسف علیه السلام..... ۵۶
۳. عدالت حضرت علی علیه السلام..... ۵۶
- سعادت دست خدا، شقاوت دست خودمان..... ۵۸
- اهل سعادت نسبت به مال مردم دغدغه دارند..... ۶۰
- روضه خرابه‌های شام..... ۶۲
- جلسه پنجم: راضی بودن و حسن ظن نسبت به خدا..... ۶۳
- مقدمه..... ۶۵
- آرزوی اهل دوزخ..... ۶۵
- تفاوت درجات در بهشت مربوط به گنجایش آدم‌هاست..... ۶۶
- حسن ظن نسبت به خدا..... ۶۸
- تفاوت درجات در بهشت..... ۷۱
- روضه ورود به شام..... ۷۳



۷۵	جلسه ششم: توبه یکی از راه‌های نجات
۷۷	صراط مستقیم
۷۹	لغزش‌ها در صراط مستقیم
۸۱	توبه، آسانترین راه نجات انسان از آتش جهنم
۸۴	روضه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۸۵	جلسه هفتم: صراط مستقیم و برکات بی‌شمار آن
۸۷	معنای صراط مستقیم
۸۸	عبودیت از عبادت مهم‌تر است
۹۰	صراط مستقیم در قرآن
۹۱	برکات صراط مستقیم
۹۲	برکات سید محمدباقر شفتی و میرزا ابراهیم کلباسی در این مسیر
۹۵	راه‌های پاک شدن سالکان راه حق از لغزش‌ها
۹۶	روضه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۹۷	جلسه هشتم: راه‌های پاک شدن از گناهان (۱)
۹۹	لغزش مؤمن
۹۹	بیماری یکی از راه‌های پاک شدن از لغزش‌ها
۱۰۳	قبل از مُردن دو حسابت را پاک کن
۱۰۵	خانمی که در احیا دگرگون شد
۱۰۶	حسرت جبران‌ناپذیر به دلیل نرفتن به مسجد
۱۰۷	برزخ، شفاعت و آتش جهنم از راه‌های پاک شدن از لغزش‌ها
۱۰۸	روضه شام غریبان
۱۰۹	جلسه نهم: راه‌های پاک شدن از گناهان (۲)
۱۱۱	خداوند گناه دو گروه را هرگز نمی‌آمرزد
۱۱۳	آسان‌ترین و شیرین‌ترین راه پاک شدن از گناه



مسیر سعادت و ابدیت



- ۱۱۴..... نتیجه شوم سوءظن به خدا
- ۱۱۸..... رجوع به خدا
- ۱۱۹..... روضهٔ اربعین



جلسه اول

هدایت تکوینی و تشریحی خداوند

مقدمه

صراط مستقیمی که خداوند مهربان برای همه موجودات قرار داده، دارای دو مرحله‌ی: صراط مستقیم تکوینی و صراط مستقیم تشریحی است. حرکت در صراط مستقیم باعث پدید آمدن آثار مثبت و برکات و منافع چه برای خود سالک راه، چه برای آنهایی که به نوعی با سالک راه در ارتباطند.

در هدایت تکوینی همه امور عالم به دست خداوند متعال است

در مرحله تکوینی صراط مستقیم، سالک و رونده هیچ اختیاری از خودش ندارد تمام کارگردانی وجود رونده این راه، بر عهده خود پروردگار مهربان عالم است. لذا در آیات قرآن مجید می‌بینیم که در بخش صراط تکوینی انحرافی، کژی، خلافی، وجود ندارد و در صراط مستقیم تکوینی گناه و معصیت تصور ندارد، آنجا رونده پاک حرکت می‌کند آثاری که از خودش ظهور می‌دهد پاک است، برکاتی که از خودش طلوع می‌دهد همه مفید است. در این زمینه یک آیه عنایت کنید. که در این آیه صراط تکوین بیان شده. یعنی راهی که موجودات این راه هیچ اختیاری از خودشان ندارند و حق انتخاب به آنها داده نشده، از زمانی که لباس هستی می‌پوشند، در سایه اراده خدا حرکت می‌کنند، تا حرکتشان تمام بشود و وقتشان به پایان برسد، حالا هر مقدار وقتی که خود حضرت حق برای آنها قرار داده ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائِطَاوَعَا أَوْ كُرْهًا فَاتَّبَعْنَاهُ مَا تَطَاعَيْنَا﴾^۱. فرمانروایی خود را بر تمام آسمان‌ها تسلط دادم، حاکم کردم.



اعتقادات نادرست دانشمندان قدیم درباره آسمانها

آن زمانی که مجموعه عالم خلقت به صورت گاز بود که دانشمندان از روزگار اولیه مجموعه عالم خلقت تعبیر می کنند به گاز سدیم، البته کشف آنها در این زمینه از قرن هجدهم به بعد، اصلا برای ما اهل قرآن تعجب آور نیست. برای ما مطلب مهمی نیست، برای ما مطلب جدید و نویی نیست، چرا که پانزده قرن قبل قرآن مجید وقتی نازل شد، در طول بیست و سه سال در حدود هفتصد آیه درباره عالم خلقت، موجودات، حیوانات، نباتات، ابر و باد، دریاها، گردش کرات، خورشید و ماه، روز و شب نازل کرد، و مسائلی را که در این هفتصد آیه عنوان کرد، خیلی از آنها در دانشگاهها و مدارس زمان نزول قرآن در ایران دانشگاه جندی شاپور که قبل از بعثت پیغمبر ﷺ تأسیس شده بود، در در دانشگاههای یونان، در در دانشگاههای اسکندریه، درسی که می دادند صد در صد حرفهایشان خلاف آیات قرآن بود ولی به عنوان علم باور داشتند، آنچه را که در دانشگاهها راجع به بخشی از موجودات و عالم آفرینش می گفتند نظریات همان دانشمندان یونان و اسکندریه و دانشمندان قدیم ایران بود که آنها به عنوان علم پذیرفته بودند و نمی دانستند آنچه را که دارند درس می دهند دروغ است و واقعا به دروغ بودنش آگاه نبودند.

مثلا درباره طبقات آسمانها تا قرن هجدهم، یعنی در حدود دویست و چند سال پیش در کلاسهای دانشگاه اساتید می گفتند: آسمانهای هفت گانه هفت تا طاق است که اینها مانند پوست پیازی که روی همدیگر قرار گرفته قرار دارد و این طاق هم قابل خرق و التیام نیست، خرق و التیامش جزء محالات است، خرق یعنی شکافتن، می گفتند امکان شکافتن این سقف بالای سر وجود ندارد، امکان شکافتن که وجود نداشته باشد، بر فرض اگر هم بشود شکافی ایجاد کرد، امکان اصلاحش وجود ندارد. یعنی این شکاف را نمی شود پوشاند، وقتی اتفاق افتاد دیگر اتفاق می افتد اما می گفتند اتفاق نمی افتد، این یک سقف بسیار سنگین و قوی و شدیدی است که قابل سوراخ کردن و رد شدن از آن نیست. می گفتند خرق غیر ممکن است، التیام هم غیر ممکن است. این را در کلاسها درس



می‌دادند، به ستارگان که می‌رسیدند می‌گفتند این ستارگان میخ‌های نقره‌ای است که به این سقف کوبیده شده، و به زمین که می‌رسیدند، می‌گفتند زمین یک کره ساکن و ثابت است که هیچ حرکتی از خودش ندارد. این دورانی که در عالم وجود دارد دوران بین زمین است، زمین مرکز جهان است و آنچه که حرکت دارد به دور زمین حرکت می‌کند خود زمین توان حرکت کردن ندارد. و در او قدرت حرکت نیست، همیشه ساکن است، این حرف‌های دانشمندان مشهور جهان قبل از اسلام و بعد از اسلام است.

اما وقتی آیات قرآن نازل شد، قرآن مجید ستارگان را میخ کوبیده بر طاق معرفی نکرد، این خیلی مسئله مهمی است که یک آیه در سوره یاسین نازل کرده و کلّ گفتار دانشمندان روزگار خودش و قبل از خودش و تا قرن هجدهم را دروغ اعلام کرد. قرآن مجید آمد گفت ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ﴾^۱، اولاً خورشید دارای حرکت است و در یک مداری که برایش معین است حرکت می‌کند و دارد به تمام عالم سود می‌رساند ﴿وَالْقَمَرَ قَدَرًا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾^۲، برای کره ماه هم ما منازل متعددی قرار دادیم که در هر منزلی، به شکلی خودش را نشان می‌دهد. ستاره‌ها هم در این عالم و نجوم ﴿مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ﴾^۳، اما آن چیز که مهم است، ﴿كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۴، آنچه را که دارید مشاهده می‌کنید از خورشید و ماه و میلیاردها ستاره همه دارای مدارند و تمامشان هم در مدار خودشان در حرکتند، میخ نقره‌ای به این صفحه یعنی چه، یک چیزهایی را آمدیم تصور کردید که دروغ است، خودتان هم نمی‌دانید دروغ است، و بعد هم به عنوان علم در سطوح عالی دانشگاه‌ها جانداختید.

رد کرد زمین هم ساکن نیست «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ». جداگانه حرکت زمین را هم اعلام کرد روزی که یک نفر اعتقاد به حرکت زمین نداشت. اینکه می‌گویند قرآن معجزه

۱. یس: ۳۸.

۲. یس: ۳۹.

۳. نحل: ۱۲.

۴. یس: ۴۰.

است این یک مرحله اعجاز قرآن است، نه همه مراحل اعجاز، چون فصاحت قرآن، بلاغت قرآن، جمله بندی قرآن چینش کلمات قرآن، انتخاب کلمات در آیات، جزء معجزات است. شما بسم الله الرحمن الرحيم را اگر با هزار اسم خدا عوض بکن، ی آیه دیگر معجزه نیست. یعنی بیائی به جای بسم الله بگویی بسم رب الودود الغفور، این دیگر کار بسم الله را نمی کند این آن مفهوم را دیگر نشان نمی دهد، آن حقیقتی که مورد نظر نازل کننده بوده را نشان نمی دهد، شما الحمد لله رب العالمین، را بگو الحمد لرحمن العالمین، کل آیه به هم ریخته، به هم پیچیده و نشان دهنده آن چیزی که خدا می خواهد نیست، شما یک کلمه را در قرآن بردار یک کلمه دیگر مربوط خدا بگذار سرجایش ساختمان به هم می ریزد، کج می شود، آن چیزی را که باید نشان بدهد نشان نمی دهد.

حقیقتی که قرآن آشکار کرد

این که آمد گفت این قرآن حیات قلوب است، به خاطر همین استحکام و استواری و دقیق بودن و بلیغ بودن و فصیح بودنش است، واقعا هر انسان با انصافی در شرق و غرب عالم یک روز بنشیند در قرآن دقت بکند، ایمان می آورد به قرآن، مؤمن می شود، آدم می شود، انسان می شود، ولی پروردگار عالم می فرماید: اکثر مردم دنیا در برابر حق تکبر دارند، پشت به حقتند، نه رو به حق. منکر حقتند نه قبول کننده حق، و الا اگر انصاف به خرج بدهند تمام اهل دنیا با یک آیه ممکن مؤمن واقعی بشوند، با یک آیه، همین آیه «کلّ فی فلک یسبحون»، مراجعه کنند به کتابهایشان ببینند هزاران سال کتابهایشان دروغ می گفته، البته نه اینکه عمدی داشته باشند، نمی دانستند دروغ است، دروغ را به جای علم انتقال می دادند، نمی دانستند دروغ است. ولی قرآن مجید که صاحبش خداست و نازل کننده اش خداست و پروردگار است که عالم هستی را آفریده، در قرآنش دارد از آفرینش خودش خبر می دهد. دارد می گوید که آسمانها سقف روی هم نیست، آسمانهایی که می گویند قابل پاره کردن نیست اصلا به صورت سقف نیست که بگویند قابل پاره کردن نیست یک جو عظیمی است که مساحتش را نمی توانیم به دست بیاوریم، مجموعه ستارگان، قمرها،



خورشیده‌ها، سحابی‌ها، کهکشان‌ها، اسمش آسمان است، آمدید می‌گویید سقف که قابل پاره کردن نیست. اصلا به این شکلی که تصور کردید نیست، غلط تصور کردید، اشتباه تصور کردید. در سوره مبارکه الرحمن. آمد اعلام کرد که این آسمان‌ها، طاق نیست که نشود پاره‌اش کرد به نظر شما، آمد گفت «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» به همه انسان‌ها و جن‌ها گفت «إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، اگر قدرت دارید به عالم بالا نفوذ بکنید یعنی از زمین بلند شوید راه بیفتید و دسترسی به عوالم بالای زمین پیدا بکنید، «فَانفُذُوا» این کار را بکنید، من جلوی‌تان را نمی‌گیرم، شما بروید بالا کله‌یتان به سقف نمی‌خورد که نتوانید رد بشوید، شما از هر کجای این فضا و عالم که بخواهید رد بشوید پاشید رد بشوید، امر می‌کند می‌گوید «فانفذوا» بعد می‌فرماید: «لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»^۱، اینکه از داخل حیاطت بخواهی بپری به کره ماه، یا از کره ماه بپری به مریخ، یا از مریخ بپری به زحل، نه، اینجوری امکان ندارد، شما باید الا بسطغان، نمی‌توانید بروید مگر با فراهم آوردن ابزاری که آن ابزار شما را به نفوذ در عالم بالا کمک بدهد، خوب حالا این کار را کردند، رفتند دیدند سقف نیست. سر هم به این طاق نمی‌خورد، رفتند دیدند ستاره‌ها میخ کوبیده به سقف نیست، حالا انصاف اگر داشتند با همین آیه مؤمن به قرآن می‌شدند.

رازهای علمی قرآن کریم

من در دانشگاه گریگوریان شهر رُم چسبیده به دیوار واتیکان، که در دنیا پنجاه میلیون دانشجو دارد، به رئیس دانشگاه گفتم اگر حوصله کنید من یک سلسله مسائلی را از قرآن مان، و از امام باقر علیه السلام و امام صادق مان، و علی بن ابی طالب مان برای شما بگویم، گفت بفرمایید بگویند من حوصله می‌کنم، واقعا هم حوصله کرد، گفتم شما تا قرن هجدهم تمام کشیش‌هایتان، پاپ‌هایتان، استاد‌های دانشگاه‌هایتان می‌گفتند آسمان سقف است

۱. الرحمن: ۳۳.

ستاره‌ها هم میخ کوبیده به این سقف می‌گفتید عبور از آسمان محال است و امکان ندارد در کتاب‌هایتان خرق و التیام امکان ندارد، علی بن ابی طالب علیه السلام ما هزار و پانصد سال پیش در شهر کوفه روی منبر در ضمن سخنرانی برای مردم آن شهر، گفتم این مطلبی که من می‌گویم برای کتاب‌های هزار، هزار و صد سال پیشمان است، برای حالا نیست که گفتم شما در کتابخانه‌هایتان این کتاب‌های ما را دارید، گفتم همین کتابخانه و اتیکان که درش فقط به روی افراد خاصی باز می‌شود، گفتم کتاب‌های ما در این کتابخانه هست، مسئله برای حالا نیست برای قدیمیترین کتاب‌هایمان است که حضرت علیه السلام فرمود «هذه النجوم مدائن کمائنکم»، این ستاره‌هایی که شما به صورت یک نقطه روشن می‌بینید اینها هر کدام زمینی مانند زمین شما است، گفتم این را امیر المؤمنین علیه السلام ما قبل از گالیله شما، قبل از کپرنیک شما، قبل از لاپلاس شما اعلام کرده، گفتم قرآن ما درباره زمین می‌گوید **﴿الَّذِي جَعَلَ الْأَرْضَ كَهَاتَا﴾**^۱ یک جا می‌گوید، **﴿الَّذِي جَعَلَ الْأَرْضَ مَهَادًا﴾**^۲ آیا زمین را برای شما گهواره قرار ندادم، گفتم گهواره ثابت است یا سیار است؟ گفت گهواره سیار است بچه را می‌خوابانند داخلش هلش می‌دهند به طرف مشرق به طرف مغرب، اتاق، اگر گهواره شمال، جنوبی باشد، هلش می‌دهند شمال اتاق، جنوب اتاق، گفتم این یک آیه آن زمانی که تمام شما اروپایی‌ها و یونانی‌ها و اسکندریه‌ای‌ها، می‌گفتید زمین ساکن است هیچ حرکتی ندارد، قرآن مجید آمد گفت دروغ است، زمین ساکن نیست زمین گهواره است، تمام موجودات روی خودش را با خودش حرکت می‌دهد و آمد گفت **﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا﴾**، کفاته در لغت عرب ببینید یک پرنده پر قدرتی است که دارای دو بال است هم خودش با قدرت در فضا حرکت سریع می‌کند، و هم بار سنگینی را می‌تواند با خودش بردارد ببرد پرواز بکند و برگردد، قرآن مجید آمد گفت زمین کفاته است، یعنی یک پرنده دارای دو بال جاذبه و دافعه، که ما این دو تا بال را نمی‌بینیم، که بار سنگین کوه‌ها و دریاها و جنگل‌ها و حیوانات

۱. مرسلات: ۲۵.

۲. نبأ: ۶.



و آدمی‌زادها را با خودش برداشته ثانیه‌ای چند کیلومتر دارد در این فضا حرکت می‌کند، چهار میلیارد و پانصد سال هم هست این حرکت را ادامه داده، فضا چقدر بزرگ است که به بن بست نمی‌رسند این موجودات، همین طوری دارند می‌روند جلو، کل با هم دارند می‌روند جلو و به بن بست نمی‌رسند، و بعد هم به او گفتم قرآن مجید ما می‌گوید ﴿إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ شب و روز در حرکتند در رفت و آمدند، رفت و آمد شب و روز جز این است که کره زمین غیر از حرکتی در فضا به دور خورشید دارد به دور خودش دارد، شما تا قرن هجدهم می‌گفتید زمین ساکن است، اگر زمین ساکن بود که یک طرفش دائم روز بود یک طرفش دائم شب، ما دیگر رفت و آمد شب و روز نداشتیم که، قرآن می‌گوید روز و شب در رفت و آمد است، نه روز ساکن، نه شب ثابت، چون اگر زمین حرکت نمی‌کرد دائم یک طرفش به سوی خورشید بود، یک طرفش هم پشت به خورشید، یک طرف میلیاردها سال روز یک طرف هم میلیاردها سال شب، طرفی که میلیاردها سال روز بود آتش بود فقط، طرفی که میلیاردها شب بود، میلیاردها سال یخبندان بود. یعنی یک طرف گرده زمین فقط شعله آتش بود یک طرف هم فقط یخبندان، گفتم این حرف قرآن ماست، گفتم شما اروپایی‌ها، اصلا خبر نداشتید که کل موجودات جفتند و ما موجود تک نداریم. اصلا چه در موجودات قابل رؤیت و چه غیر قابل رؤیت، کل موجودات یا ندارند یا ماده، یا مثبت دارند یا منفی، اصلا تک موجود در عالم وجود ندارد فقط یک نفر فرد است یک نفر تک است، او هم این گفتار معجزه هزار و پانصد سال پیش قرآن است که یک نفر تک است، «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»، تک است نه قبل از خودش را داشته، نه بعد از خودش را دارد، نه زائیده شده، نه چیزی از او زائیده می‌شود و نه هم کفوی دارد، ولی بقیه موجودات پروردگار در قرآن می‌فرماید: کل موجودات عالم را ﴿حَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾ کل را، گفتم شما در کتاب‌هایتان بوده در اروپا در دانشگاه‌ایتان، آب جنس بسیط است یعنی تک

۱. یونس: ۶

۲. ذاریات: ۴۹

جنس است، ولی نمی‌دانستید دروغ می‌گویید، واقعا فکر می‌کردید تک جنس است، واقعا، اما حضرت رضا فرمود آب مرکب است، آب تک جنس نیست، بسیط نیست، حالا شما کشف کردید که آب ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است، و همه چیز جفت است. اصلا ما تک نداریم، گفتم این مسائل مربوط به ما. گفتم شما هنوز در کتاب‌هایتان هست زمین یک تکه‌ای جدا شده از خورشید است ولی بعدا آمدید گفتید درست نیست، دروغ است. گفتم امام باقر علیه السلام ما هزار و پانصد سال پیش فرموده: خلقت خورشید خلقت جداگانه‌ای است، خلقت زمین هم خلقت جداگانه‌ای است، زمین یک تکه جدا شده از خورشید نیست و بعد هم گفتم لاپلاس شما در قرن هجدهم گفت جهان قبلا به صورت یک گاز درهم پیچیده بوده، بعد یواش یواش این گاز دورانهایی را طی کرد، تا تبدیل به این آسمان‌ها و زمین شد این را شما می‌گویید، گفتم قرآن ما می‌گوید در سوره دخان، «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» این جهان قبلا به صورت گاز بوده کُلش، ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا﴾ از این گاز ما آسمان‌ها را به وجود آوردیم و زمین را به وجود آوردیم، گفتم نظرتان چیست در مورد ما؟ خوب اگر انسان با انصافی بود می‌گفت من باید مسلمان بشوم، با این حرفها، گفت نظر من این است که شخص شما یک کتابخانه متحرکی چون هم از مسائل ما خارجی‌ها خوب اطلاع داری، هم از مسائل خودتان خوب اطلاع دارید، بعد زنگ زد یک کسی آمد گفت نشان علمی دانشگاه گریگوریان، را بیاور من تقدیم ایشان بکنم اما انصاف به خرج نداد، که بگوید حالا با این همه واقعیات خوب اسلام راست می‌گوید و ما دروغ می‌گوییم.

محجور بودن قرآن در بین مسلمانان

من یک غصه‌ام این است که خود مسلمان‌ها خود مؤمن‌ها در همه کشورها و در ایران آگاهیشان از قرآن مجید صفر است. این خیلی غصه دارد که آدم را بگذارند داخل قبر در عالم برزخ باز بشود، فرستاده خدا بیاید بگوید آگاهی‌ات را نسبت به قرآن برای ما بگو،



چون ما مقامی که به شما می‌دهیم به اندازه آگاهی‌تان به قرآن است. و آدم همینجوری بماند و به ملائکه بگوید ما قرآن را یک بار دیدیم که باباهایمان زیر کرسی می‌خواندند، یک بار در ختم دیدیم می‌خواندند، یک بار هم می‌خواستند به ما زن بدهند نوشتند در مهریه که یک جلد کلام الله مجید، گاهی هم برای ثواب، ماه رمضان، محرمی، صفری، جلسه‌ای یا مداح دیر کرده بود یا آقا نیامده بود قرآن را برداشتیم یک، دو خط خواندیم، اینکه عامل نجات نیست که این که قیامت از ما می‌پرسند، می‌گویند: به ما جواب بده آراستگی نسبت به قرآن چقدر است، اقتصاد قرآنی بوده، سیاست قرآنی بوده، زن و بچه‌داری قرآنی بوده، کسب و کارت قرآنی بوده، حداقل از دانش قرآن نسبت به عالم وجود چقدر خبر داری، این زبیده ما نیست ما کلاس قرائت داریم، نه کلاس فهم قرآن، معنی آیه یک چیز ساده‌ای است ما کلاس عمق فهمی نداریم، که معلم قرآن بیاید افکار بشر را نسبت به عالم خلقت، نسبت به انسان، نسبت به تربیت بیان بکند و بعد قرآن را نسبت به عالم خلقت و انسان و تربیت بیان بکند به مستمع بگوید خودت حالا مقایسه بکن، بین کدام علم است، بین کدام حقیقت است، بین کدام واقعیت است.

همه موجودات در مدار اراده خداوند

برگردم به اول حرف، قرآن می‌گوید: کل موجودات در صراط مستقیم‌اند چون اگر کج بیفتند تولید ضرر می‌کنند، تولید منفعت فقط در سیر در صراط مستقیم امکان دارد، ولی در کج راه تولید منفعت محال است، غیر ممکن است، اما این موجودات اختیاری در حرکت از خودشان ندارند و به آنها هم آزادی انتخاب ندادند که حالا خورشید بگوید من می‌خواهم یک خرده این ورتر بروم، نه همچنین چیزی امکان ندارد، من اصلاً قدرت انتخاب به آن ندادم، اندیشه انتخاب به آن ندادم، یا کره زمین بگوید که من می‌خواهم حرکت را یک خرده کند بکنم، یا حرکت را تند بکنم، یا فاصله‌ام را از خورشید اضافه بکنم، یا به خورشید نزدیک بشوم، در انتخاب به روی کل بسته، این‌ها اراده‌ای از خود ندارند تمام حرکاتشان، رشدشان، به وجود آمدنشان پایان عمرشان همه در اختیار من است همه، در صراط



مستقیم چون همه گره خورده به اراده من اند انحراف برایشان محال است پیدا بشود، چقدر زیبا می گوی اینجا پروین اعتصامی

قطره‌ای کز جویباری می رود از پی انجام کاری می رود

اما نه خودش، می برند او را که در شعر بعدش می گوید^۱

سوزن ما دوخت هر جا هرچه دوخت آتش ما سوخت هر جا هرچه سوخت

این راه موجودات است و عجیب این است که در قرآن درباره خودش می گوید، می گوید: ﴿

إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲، تمام افعال خدا در صراط مستقیم است.

هدایت تشریحی

و اما مرتبه دیگر صراط مستقیم این است که صراط مستقیم را به صورت حرام و حلال، اعتقادات، اخلاقیات، عمل صالح، انجام دانی‌ها، انجام ندادنی‌ها، به انسان ارائه کرده از زمان آدم تا زمان پیغمبر اسلام ﷺ که این صراط مستقیم کل و راه و نقشه‌اش قرآن مجید و روایات پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين است. اگر مرد و زن مسیرشان این باشد، وجودشان می شود منبع برکات برای خودشان و برای دیگران. حق انتخاب هم به خود انسان دادند چون حق انتخاب داده می گوید «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا» یک عده‌ای انتخاب می کنید این راه را ﴿وَأَمَّا كُفْرًا﴾^۳، یک عده‌ای هم بیراهه را انتخاب می کنید من نه شما را در این راه هل تان می دهم و نه شما را در آن راه هل تان میدهم، اختیار با خودتان اگر صراط مستقیم را انتخاب کردید این دنباله بحث سال قبل از این جا به بعد است - یعنی این حلقه بحث را به سه سال گذشته وصل می کند- اگر صراط مستقیم را انتخاب کردید پاک زندگی می کنید، پاک می میرید، پاک وارد برزخ می شوید، پاک وارد قیامت

۱. پروین اعتصامی

۲. هود: ۵۶.

۳. انسان: ۳.

می‌شوید، و پاک هم «و الجنة لا يدخلها الا الطيب»، پاک وارد بهشت می‌شوید اگر کج راهه بروید آلوده می‌شوید، به سختی جان‌کندن می‌افتید، به برزخ متراکم از تاریکی‌ها دچار می‌شوید، قیامت هم کور و در تاریکی وارد محشر می‌شوید، پایان کارتان هم دوزخ است، این انتخاب هم برای خودتان است کاری به من ندارد، نه من شما را می‌برم بهشت نه من شما را می‌برم جهنم، من راه بهشت را نشانان دادم خودتان می‌توانید انتخاب کنید بروید بهشت، راه دوزخ را هم نشان دادم خودتان می‌توانید آزادید انتخاب بکنید بروید جهنم. حالا برسیم به بقیه بحث احتضار و چگونه مردن، که مردم دو نوع می‌میرند، یا خیلی خوب، و با نشاط و شیرین، می‌میرند یا خیلی بد و با ناامیدی و دلسردی و وحشت بسیار سنگین می‌میرند، این بستگی به این دو تا جاده دارد که چه کسی در صراط مستقیم بوده آن‌گونه می‌میرد، چه کسی در راه انحرافی بوده باید آن‌گونه بمیرد.

یکی از نشانه‌های ایمان

روز اول جلسه است یک مطلبی را برایتان بگویم خوشحال بشوید، ما گاهی دلمان می‌خواهد بفهمیم مؤمن هستیم یا نه یک نشانه‌هایی برایمان گذاشتند علائمی را بیان کردند گفتند این علائم اگر در شما باشد نشانه این است که مؤمنید یک علامت این است که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود برای مسلم بن عقیل جز مؤمن اشکش جاری نمی‌شود. این کلام پیغمبر ﷺ است و مسلم عجیب انسان والایی بوده که گریه بر او علامت مؤمن بودن است، چه کسی برایش گریه کرد اول خود پیغمبر ﷺ، حالا من نمی‌دانم مسلم زمان پیغمبر ﷺ به دنیا آمده بود یا نه ندیدم کتاب‌ها را برایش گریه کرد، امیرالمؤمنین ﷺ یک از باارزش‌ترین دخترهایش را به مسلم بن عقیل داد، داماد امیرالمؤمنین ﷺ بود. ابی عبدالله ﷺ دایی بچه‌هایش بودند، چه بچه‌هایی کربلا چه ادبی به دایی کردند، و پیش روی دایی جان دادند و شهید شدند که پایین پای ابی عبدالله ﷺ دفنند، اما چشم دیگری که بر مسلم گریست چشم ابی عبدالله ﷺ بود آن وقتی که فرمودند آن دو نفری که دارند



می آیند صدایشان بزنید آمدند در خیمه از کجا می آید؟ از کوفه. کوفه چه خبر. گفتند آقا خیمه را خلوت کنید تا برایتان بگوییم، کوفه چه خبر است، فرمود این‌هایی که پیش من هستند غریبه نیستند حسینی‌ها همه آشناوند، ما حسینی بیگانه نداریم، این‌ها همه آشناوند، بگویید حرفتان را گفتند آقا ما از کوفه بیرون نیامدیم مگر اینکه دیدیم از بالا دارالعماره بدن بی سر مسلم را انداختند، به پای او طناب بستند، جنازه را روی زمین می کشیدند. چه وفادار ابی عبدالله علیه السلام امام در گودال قتلگاه افتاده بود که دشمن صدایش بلند شد به خیمه‌ها حمله کنید، ابی عبدالله علیه السلام نمی توانست از جا بلند شود به زحمت روی زانو بلند شد رو به کوفه کرد: فنادی! یا مسلم بن عقیل «صدا زد مسلم دارند به خیمه‌های من حمله می کنند و یا هانی بن عروه.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علينا اللهم اشف مرضانا، اللهم اید و انصر امام زماننا و اجعل عاقبة امرنا خیرا».



جلسه دوم

تقدیر حتمی و تغییرناپذیر و

تغییرپذیر در انسان

دو پرونده در عالم هستی

بعضی از جریانات در همه عالم هستی، جریانات حتمیه قطعیه غیر قابل تغییر است. حتی طبق مهمترین روایاتمان این مسئله در قیامت هم حاکم است. یعنی قیامت هم جریاناتی دارد که قابل تغییر و تبدیل و جابه‌جا شدن نیست، در این زمینه قرآن مجید آیاتی دارد. یکی از آیات این آیه شریفه است. جریانی را در رابطه با قیامت نقل می‌کند بعد می‌فرماید: ﴿كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾^۱. این جریان یک جریان حکم شده‌ای است، فرمان بر او رفته و حتمی هم هست، قطعی هم هست. در دنیا جریانات قطعیه مربوط به انسان، با هیچ عاملی قابل تغییر نیست حتی دعا. خیلی جریانات را پروردگار مهربان عالم به گونه‌ای از ابتدا اراده کرده و طرح داده که به علتی یا به عللی قابل تغییر است. مثلاً ما در قرآن مجید داریم پروردگار می‌فرماید: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْثَبُ وَعِنْدَهُ أُكُتَابٌ﴾^۲. یک جریاناتی هست که ما اگر بخواهیم جلویش را بگیریم و نگذاریم اتفاق بیفتد، یا اگر بناست اتفاق بیفتد اراده‌امان بر این قرار بگیرد که نیفتد، نمی‌افتد. اگر بخواهیم اتفاق بیفتد، می‌افتد. یعنی دو مرحله دارد، هم می‌شود انجام بگیرد، هم می‌شود انجام نگیرد. از ابتدا هم این گونه طرحش را ریخته از یک ابتدا یک مسئله ثابت غیر قابل تغییر را اراده نکردیم، اراده می‌کنیم یک امری واقع بشود و

۱. مریم: ۷۱.

۲. رعد: ۳۹.

بعد هم اعلام می‌کنیم، که اگر بنده ما این عمل را انجام بدهد این عمل یکی از برکاتش این است آن اتفاقی که می‌خواهد بیفتد، جلویش را می‌گیرد و نمی‌افتد. یعنی قرآن مجید می‌گوید: دو تا پرونده در این عالم نظام داده شده خیلی صریح هم می‌گوید یک پرونده پرونده محو و اثبات است، یک پرونده هم امّ الکتاب است. آنچه را که برای جهان هستی یا برای موجودات یا برای انسان در «امّ الکتاب» ثبت کردیم، این قطعا واقع می‌شود و هیچ چیز هم جلویش را نمی‌گیرد. نه دعای مستجابان جلویش را می‌گیرد، نه کار خیر، نه صدقه، نه عبادت خاص این پرونده مربوط به «امّ الکتاب» است. اما یک سلسله جریانات است بناست بلایی بیاید، بناست عذابی بیاید، بناست برای بنده من مشکلی پیش بیاید، حتی بناست اجل معلق گریبانش را بگیرد و زودتر از آن اجل قطعی بمیرد، یک اجل برای کتاب محو و اثبات است یکی برای «امّ الکتاب» است. آن که برای محو و اثبات است، دعا می‌تواند حلش بکند، صدقه می‌تواند حلش بکند.

تقدیر تغییر پذیر

یک روایتی را حضرت علیه السلام نقل می‌کنند که عیسی با یکی از اصحابش داشتند از محلی عبور می‌کردند یک خانه‌ای آماده می‌شدند برای عروسی، برای شب، مسیح به این رفیقش گفت عروس امشب، می‌میرد. آنها هم که خبر نداشتند تقدیر بر این بود که عروس بمیرد، عیسی توضیح نداد برای این رفیقش که این تقدیری که شده این عروس جوان امشب شب عروسیش بمیرد، این مرگش مربوط به پرونده محو و اثبات است این را برای دوستش نگفت. یعنی این مرگ یک مرگی است که خداوند متعال زمینه‌ای به بنده‌اش داده ولو بنده‌اش خبر نداشته باشد که اگر آن کاری که به بنده‌اش ارائه کرده، البته به صورت کلی به همه ارائه کرده، انجام بدهد جلوی مرگش را بگیرد این‌ها را توضیح نداد، فقط فرمود عروس امشب در معرض مرگ است رفت. فردا این یار حضرت مسیح آمد از همان محل رد بشود مثلا به قول ما ببیند سیاهی زده‌اند، پرچمی زده‌اند، شلوغ است، ناله است، گریه است، دید نه کار طبیعی است و خبری نیست. در زد یکی آمد در را باز کرد، گفت آقا دیشب اینجا عروسی بود گفت بله. گفت



عروس سالم است؟ الحمد لله گفت خداحافظ. قرآن مجید می‌گوید: این جنس دوبا خیلی عجول است یعنی صبر نمی‌کند که باطن امور معلوم بشود، یا در ذهن خودش حتی به انبیاء خدا هم ایراد می‌گیرد به ائمه طاهرين هم ایراد می‌گیرد، پیش خودش گفتش که تو پیغمبر اولی العزم دیروز بعد از ظهر این جور با اطمینان گفتم عروس امشب می‌میرد، خوب نمرد که، خبری نشد که. برای چه این حرف‌ها را می‌زنی با عجله آمد پیش مسیح گفت این چه خبری بود دیروز به من دادی که عروس این خانه می‌میرد، عروس که نمرده بود و هیچ چیزش هم نشده بود و حالا بیا بنشین برایت توضیح بدهم که چه شد نمرد، بنا بود بمیرد اما این مرگ، مرگ در پرونده محو و اثبات بود، یعنی خداوند دو تقدیر دارد یک تقدیرش انجامش به این است که عبدش کاری که جلوی آن تقدیر را بگیرد انجام ندهد، اما اگر انجام بدهد، آن تقدیر برداشته می‌شود، اینجا هم باید ما بدانیم پروردگار عالم چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در پایان دعای کمیل می‌گوید «فَأِنَّكَ فَعَالٌ لِّمَا تَشَاءُ» خدا در چارچوب قوانینی که مقرر کرده و در چارچوب تقدیراتش حبس نیست که اگر کاری را اراده کند، حتما باید واقع بشود. نه حتمی در کار نیست بخواهد واقع می‌شود، نخواهد واقع نمی‌شود، او آزاد است حاکم علی الاطلاق است، فرمانروای مطلق است. تمام تقدیراتش به گونه‌ای نیست که چون تقدیر کرده تغییرناپذیر است نه، این جور نیست. گفت حالا بنشین، فکر بد نکن، باز هم فکر کردی ما یک دروغی را پراندیم، و می‌خواستیم به عنوان حرف راست به خورد تو بدهیم. بله مرگ این عروس در پرونده محو و اثبات بود، این یک دانه مرگ بود یک مرگ دیگر هم این عروس دارد در ام الكتاب است، آن مرگی که در ام الكتاب است، با هیچ چیز قابل تغییر نیست حتی اگر تمام انبیاء علیهم السلام هم بنشینند دعا بکنند تغییر پیدا نمی‌کند. مرگ مربوط به پرونده محو و اثبات را صدقه، حل مشکل مردم، کمک به از کار افتادگان، کمک به یتیم، از پرونده انسان برمی‌دارد، یعنی خدا این مرگ را معلق کرده که اگر بنده من کار خیری را انجام بده، من این مرگ را برمی‌دارم. اگر هم دلش نخواست انجام بدهد، خوب مرگش می‌رسد آن مرگ دیگر می‌شود مرگ قطعی، یعنی می‌شود

مرگ امّ الکتابی، گفت دیشب وقتی که عروسی تمام شد داماد و عروس، دست به دست هم دادند معمولاً یک سینی غذای ویژه برای عروس و داماد می‌برند، همه مهمان‌ها که رفتند این سینی غذای ویژه غذای پر جلوی عروس و داماد بود، می‌خواستند بسم الله بگویند بخورند در آن نیمه شب صدای ناله‌ای از داخل کوچه بلند شد یک فقیری آه می‌کشید، گرسنه‌ام است، اگر کسی چیزی دارد در این نیمه شب بیدار است به ما کمکی بکند ما نمیریم، عروس به داماد گفت ما که داریم تا صبح هم که نزدیک است یک صبحانه مفصلی می‌خوریم اگر میل است، این سینی غذا را بدهیم به این فقیر داماد هم آدم خوش اخلاقی بود، آدم خوش‌برخوردی بود، آدم مهربانی بود، گفت خانم! اگر دلت می‌خواهد غذایمان را بدهیم به او. عیبی ندارد سینی را بلند کرد و سریع آمد دم در به فقیر گفت بابا بنشین بخور، هر چیزش هم خواستی بردار برو ما ظرف‌ها را برگردانیم داخل خانه، بنا بود دیشب در این خانه خستی و تیرچوبی یک مار خطرناک زهردار، این عروس را بزند وقتی که این صدقه را دادند، خداوند به مار فرمود: از جای تکان نخور، تمام شد. چیزی را که تقدیر کرده ولی به زلف یک کار خیری گره زده که اگر آن کار خیر انجام بگیرد، این تقدیر را من برمی‌دارد.

دور کردن بلاهای غیر حتمی با انجام کار خیر

ما خیلی خیر از پرونده‌های خودمان و زن و بچه‌هایمان نداریم خیلی بلاها در راه ما بوده ولی حالا آمدیم یک کاری کردیم که آن بلا به خاطر آن کار از ما برداشته شده. مسجدی ساختیم، گریه‌ای کردیم، مستحقی را کمک کردیم، مشکلی را حل کردیم، دلی را شاد کردیم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: انسان در این دنیا هدف تیرهای بلاست و پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الصدقة تدفع البلاء». شما دست به جیب باشید خیلی از بلاها را این دست به جیب بودنتان برطرف می‌کند. یک کسی آمد پیش پیغمبر حالا من بعضی روایات را خیلی فارسیش می‌کنم گفت یا رسول الله هشتم گروهی نهادم است چه کار کنم؟ حضرت صلی الله علیه و آله

فرمودند صدقه بده، گفت آقا عنایت به عرضم کردی، یعنی نان ندارم بخورم، مشکل مادی دارم چه کار بکنم، فرمود صدقه بده، خوب یک دفعه به تو گفت قبول کن برو دیگر، حالا یک دانه نان داری نصفش را بده به یک فقیر، امروز را با آن نصف نان سر ببر خداوند گره از کارت باز می‌کند.

حالا یک مثل دیگر باز از قرآن مجید بزنم خداوند اعلام عقوبت می‌کند اعلام قطعی که من به شما بلا نازل می‌کنم، برایتان مشکل آفرینی می‌کنم، بن بست ایجاد می‌کنم، به جریمه گناهانتان بی علت که نه، اما این تقدیر بلای من این تقدیر عذاب و این حکم به عذاب من به وسیله خود شما قابل تطهیر کردن است، کلیدش هم توبه است، می‌گوید من عذاب می‌کنم، بلا به شما نازل می‌کنم، مگر اینکه مردم دست از گناهانشان بکشند و توبه بکنند، خوب وجود مبارک حضرت یونس از جانب پروردگار نه از جانب خودش، اعلام قطعی به عذاب کرد، گفت کارتان تمام است، علامت هم به آنها داد، گفت روز اول رنگتان این‌جوری می‌شود، روز دوم این‌جوری می‌شود، روز سوم هم سیاه می‌شود آن روز دیگر روز پایان زندگی کلّ شما صد هزار نفر است. در همین منطقه نینوا، عراق، اینجا محل زندگی یونس بود. اعلام کرد و رفت مردم روز اول دیدند رنگ‌هایشان برگشته باز خیلی باور نکردند، گفتند حتما هوا سرد است سرما خوردیم همه‌یمان، روز دوم رنگ‌هایشان باز تیره‌تر شد، روز سوم هم رنگ‌ها برگشت هم دیدند یک ابر سیاهی که جلوی تابش آفتاب را هم گرفت، کلّ منطقه نینوا را پر کرد، این ابر هم ابر صاعقه‌زا بود یعنی این‌قدر صاعقه بار این ابر بود که یکدانه‌اش را اگر می‌زد، کلّ صد هزار نفر نابود می‌شدند ولی این‌ها یک آدم فهمیده در بین آنها بود، یک آدم عالم آمدند دم خانه‌اش آمدند گفتند آیا راهی هست برای اینکه عذاب برطرف بشود؟ گفت بله، آشتی واقعی با خدا، خدا که با شما دشمنی ندارد، یونس هم که مرتب به شما هشدار داد، گفت این‌قدر گناه نکنید جریمه می‌شوید، به عذاب دچار می‌شوید قبول نکردید حالا او که رفته خدا که نرفته، همه سریعاً زن، مرد، بچه، شیرخواره بریزید در بیابان صورت‌هایتان را روی خاک بمالید گریه کنید، همین کار را کردند ابرهای سیاه همه، نینوا را رها کرد صاعقه هم نیامد،

زندگی هم عادی شد، مردم هم رفتند سر برنامه‌های کاری و برنامه‌های روزمره‌شان. این یک نوع جریان است. که در دنیا مقرر شده جریان غیر حتمیه که این غیر حتمیه بودن آن فرمان پروردگار است، قابل تغییر است، با یک سلسله برنامه‌های مثبت. یک جریاناتی هم هست اصلاً قابل تغییر نیست، یعنی مربوط به پروندهٔ امّ الکتاب است

توسل، حل‌کنندهٔ بسیاری از مشکلات

خیلی وقت پیش من این جریان ملاقات این طلبهٔ عرب را که معروف در کتاب‌ها ظاهراً شیخ طوسی و سید بن طاوس و مرحوم آقا شیخ عباس قمی، هر سه نقل کردند دیدند به نام شیخ حسین آل رحیم که او می‌گوید: من نجف طلبه بودم خیلی هم دچار فقر مادی بودم که گاهی برای کمک به زندگی مادی می‌رفتم سر زمین‌های کشاورزی و کمک می‌کردم برای درو کردن، یک پول مختصری مالک به من می‌داد یک ده روز، پانزده روز با همان پول کم، زندگی را اداره می‌کردم به سختی، یک بلای دیگری هم که داشتم دچار سل شده بودم خون از سینه‌ام می‌آمد، من می‌گفتم با این بیماری می‌میرم، یک مسئلهٔ دیگری که در زندگی‌ام بود یک خانوادهٔ محترمی در نجف بودند این‌ها یک دختر خیلی خوبی داشتند، ما می‌خواستیم این دختر را بگیریم حالا پول نداشتیم شام بخوریم سینه‌مان هم که سل دارد، رفتیم در خانهٔ پدر آن دختر، گفتیم شما دخترت وقت شوهرش است و ما هم وقت زن گرفتیمان است اگر ممکن است دخترتان را بدهید به ما، گفت برو آقا خدا حوالات را جای دیگر بدهد برو. این‌ها یک خانوادهٔ محترم وضعشان خوب، به هیچ عنوان خوب حاضر نبودند به من دختر بدهند. یک کسی یک روز به من گفت که شیخ خوب ما که یک قدرت مشکل‌گشایی داریم، یک طبیبی داریم، وجود مبارک امام عصر علیه السلام چرا به ایشان متوسل نمی‌شوی. متوسل شو حل می‌شود کارت. گفتم چه کار کنم گفت چهل شب چهارشنبه برو مسجد سهله بالأخره حضرت مسجد کوفه می‌آید، سهله می‌آید، حرم ابی عبدالله علیه السلام، می‌آید حرم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آید، اگر تقدیر باشد نگاهی به تو بکند، خوب نگاهی به تو می‌اندازد تقدیر باشد. گفت چهل شب چهارشنبه



رفتم، شب چهارشنبه چهلم هوا خیلی سرد بود من هم بدجوری از سینه‌ام خون می‌آمد، نمی‌توانستم بروم مسجد احتیاط کردم نکند یک وقت آب دهانم سرفه کنم بپرَد در مسجد نجس کنم مسجد را. گفت امشب را که شب آخر است اگر بنا باشد صورت بگیرد بیرون مسجد صورت بگیرد. می‌نشینم روی همین سکوی گلی در مسجد، یک منقل گلی آتش کردم و یک ذره قهوه داشتم آن هم ریختم داخل یک قوری گذاشتم بغل آتش بخورم یک خرده از سرما حفظ بشوم. حالا بی توجه به همه چیز، دیدم یک جوان حدود سی تا چهل ساله، خیلی با ادب، با وقار آمد روی سکوی آن ور مسجد نشست گفت من به خودم گفتم ما که قهوه‌ای که دم کردیم، اندازه خودمان است نکند یک وقت این عرب بگوید یک استکان قهوه هم برای ما بریز، حالا من مشکلم قهوه‌ام بود که این هم باید اگر بریزم به این مهمان بدهم هیچ چیز گیر خودم نمی‌آید، من در فکرم جوان برگشت به من گفت شیخ حسین چه چیزت شده؟ گفتم من که این را تا حالا ندیدم این مثل اینکه من را خوب می‌شناسد، اسمم را، رسمم را، گفتم که سل دارم آقا، دیگر دارم نابود می‌شوم، فرمود خوب حالا یک استکان قهوه بریز به من بده ببینم، گفتم نگفتم ما همین یک استکان قهوه را داریم این هم از ما گرفت، حالا مهمان است دیگر چه کار کنیم، استکان را ریختم بردم دادم دستش فقط لبش را تر کرد گفت بخور سل‌ات همین الآن خوب می‌شود، خوب من خوردم و دیدم سرفه بند آمد، خون بند آمد دیگر هیچ مشکلی در سینه‌ام حس نمی‌کنم. گفتم جوان من مثل اینکه مشکل سینه‌ام حل شد، گفت بله کاملاً حل شد، گفت یک مشکل دیگر تو هم ازدواج با آن دختری که دوست داری با او ازدواج کنی ما آن را هم آماده کردیم فردا برو نجف راهت می‌دهند آن دختر را هم به تو می‌دهند، اما مشکل ندرات تا بمیری حل نمی‌شود. این دیگر جزء پرونده ام‌الکتاب است یعنی باید به سختی زندگی کنی.

خدواند هرگز ظلم نمی‌کند

اما ای کاش آدم اینقدر مؤمن به پروردگار باشد، که مدام این در و آن در نزند فکر بد نکند، می‌بیند یک کارش که حالا ضرر دینی هم برایش ندارد، ضرر آخرتی هم ندارد حالا مثل



همین بخور و نمیری که دارد در می‌آید این را آدم از طریق نور ایمانش بفهمد، که خداوند تقدیر اقتصادیش را تقدیر غیر قابل تغییر زده، این‌ها یک ریزه‌کاری‌هایی است در اراده حق، در پرونده ما که این‌ها را باید ما بالأخره متوجه بشویم حالا یا فکر بکنیم متوجه بشویم، یا آیات قرآن را درک بکنیم متوجه بشویم، شما یک سلسله مسائل در قرآن است که به نظرم وقتی که قرائت می‌کنید قرآن را اگر یک ترجمه روان گویای زیبایی هم کنارشان باشد با ترجمه در آیات دقت بکنید که یک جا به جایی‌های انجام می‌گیرد، که اگر ما اصل پرونده‌اش را خبر می‌شدیم که نمی‌گذارند خبر بشویم، با همه وجود تسلیم بودیم یک جابه‌جایی‌های عجیبی است. که آدم بهت‌ش می‌برد. مثلاً در همین سوره کهف امام صادق علیه السلام در ضمن توضیح داستان آن مرد عالم با موسی بن عمران که سه مورد بود یک موردش این بود که موسی بن عمران با این مرد عالم این صریح قرآن است داشتند می‌رفتند، رسیدند یک جا چند تا بچه داشتند بازی می‌کردند موسی بن عمران دید این مرد عالم خیلی با محبت یک دانه از بچه‌ها را که شش - هفت سالش بود، صدا زد برد او را پشت یک دیواری در یک خرابه‌ای سریع سرش بچه را برید و برگشت گفت برویم، قرآن مجید می‌گوید: موسی به شدت از کوره در رفت. اینجا من یک نکته‌ای را بگویم خیلی مهم است و آن این است در تمام کتاب‌های لغت عرب کلمه ظلم را که معنی می‌کنند ظلم یعنی تجاوز به حق دیگری، این معنی ظلم است، به حق دیگری اما من پنج هزار تومان در جیب خودم است، مال خودم هم است من می‌آیم این پنج هزار تومان را می‌دهم به یک مستحق و می‌روم، خوب من مال خودم را الآن مصرف کردم کار خوبی کردم، نان می‌خرم می‌برم، مال خودم را مصرف کردم، اما من اگر بیایم در مغازه نانوايي یواشکی دو تا نان بدزدم خوب این می‌شود ظلم، کل عالم ملک خداست. تصرف خدا در ملکش به هر شکلی اسمش ظلم نیست، مالک مملوکش را داده دست این مرد عالم، به مرد عالم می‌گوید، این بچه‌ای که من آفریدم ملک من است، مملوک من است، نمی‌خواهم در دنیا بماند ببر پشت دیوار در خرابه سرش را ببر بفرستش اینجا، این اسمش ظلم نیست، این اسمش تصرف در ملک خود است. موسی که بنا نبود از اسراری که هست خبر بشود از



کوره در رفت اصلا لحن موسی را که خدا نقل می‌کند در قرآن، معلوم است که موسی خیلی عصبانی شد، برگشت به این مرد عالم گفت ﴿أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً﴾ به چه ملاکی، به چه دلیلی، به چه مدرکی، یک بچه بی‌گناهی را سر بریدی. گفت من به تو گفتم که تو تحمل کارهای من را نداری، خودت گفتی دارم من هم گفتم بیا، بین این مسئله دوم است که بی‌تحملی کردی، من نه قاتلم، نه ظالم، من یک مأمورم، از جانب وجود مقدس پروردگار، اسم من قاتل نیست ظالم هم نیست، حکم خدا هم ظام نیست، بیا حالا برویم تا بعدا برایت بگویم اصلا سرّ این کار چه بوده. خوب کار سوم اتفاق افتاد آنجا هم عصبانی شد این مرد عالم به موسی گفت من سرّ این سه تا کارم را می‌گویم و بعد هم «هذا فراق بینی و بینک» از هم جدا می‌شویم چون تو نمی‌توانی با من بسازی من کارم با کار تو خیلی فرق می‌کند، من تمام کارهایم باطنی است تحملش برای تو نیست، گفت اما من آن بچه‌ای را که من کشتم خدا به من فرمود: ای عالم به فرمان من مثل فرمانی که به ابراهیم داد اسماعیل را ذبح کن، یا در پرونده‌ای عبدالله علیه السلام نوشته دین من بقایش در گرو این است که تو بروی جهاد بکنی خودت و هفتاد و دو نفرت قطعه قطعه بشوید، یعنی خدا امام حسین علیه السلام را به کشتن داده نه، آنجا ظالم امام علیه السلام را کشت، اینجا که به ابراهیم می‌گوید سر بچه‌ات را ببر، ابراهیم ظالم است؟ یا حکم ظالمانه است نه، ما باید پرونده‌ها را از هم تفکیک بکنیم که شک و شبهه برایمان نیاید، یعنی راحت باشیم، در خطبه نهج البلاغه است که قرآن علاج افکار انحرافی‌تان را به عهده دارد گفت موسی! پروردگار به من گفت این بچه پدر و مادرش، پدر و مادر شایسته‌اند مؤمن‌اند، متدین‌اند، این پدر و مادر باارزش می‌خواهند دینشان بماند و قیامت نجات پیدا کنند این بچه اگر دستور نمی‌دادم بفرستی او را این ور بزرگ می‌شد، باعث بی‌دین شدن پدر و مادرش می‌شد. خوب ما یکی را فدای دو تا کردیم، البته ما عوض هم می‌دهیم این‌جور نیست که حالا این بچه را از این پدر و مادر گرفتیم تمام شد گرفتیم. نه. امام صادق علیه السلام می‌فرماید من یک رفیق



داشتم آدم بسیار بسیار متدینی بود، اهل حال، اهل گریه، من خبر از ظرفیتش نداشتم، این در سال چهل و نه، در سن چهل و هفت سالگی مرد، من و دوستانمان، اصلاً از مرگ این بُهتمان برد، یعنی همه‌مان گفتیم حیف حیف، بعضی‌هایمان هم گفتیم خدا که می‌توانست این را نگه دارد، این خیلی آدم به درد خوری بود چطور این وقت مرد، سال شصت و دو تازه من فلسفه مرگ او را فهمیدم، این پنج تا پسر داشت همه با سواد، خیلی هم آن زمان برای این بچه‌ها جان کند، درآمدش هم کم بود. بعضی از ما دوستان کمکش می‌کردیم پول مدرسه بچه‌هایش را، هر پنج تا جزء رده‌های بالای گروه قاتلین این ملت، منافقین شدند و یکی از آنها در رفت، چهار نفرشان اعدام شدند. اگر آن پدر مانده بود، آنقدر ظرفیت نداشت بی‌دین می‌شد، ولی خدا بردش. - امام صادق علیه السلام می‌فرماید این بچه را، این مرد عالم کشت خدا بعد مدتی به این پدر و مادر شایسته یک دختر داد، دختر ماند بعد هم شوهرش دادند، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پرونده آن دختر را من دنبال کردم هفتاد پیغمبر علیهم السلام از نسل این دختر به وجود آمد به جای آن یک بچه، حالا شما بودید، کامل راحت می‌شدید که بچه کشته بشود. اما اگر آدم اسرار را نداند، هزار جور فکر بد راجع به خدا می‌کند. اینکه قرآن می‌گوید تسلیم باشید، این خیلی مسئله مهمی است تسلیم آدم را راحت نگه می‌دارد.

سرنوشت قطعی انسان

یک مرگ دیگر هم مرگ حتمی و قطعی که آن پرونده‌اش مربوط به ام‌الکتاب است و با هیچ عاملی قابل تغییر نیست. به هیچ عنوان. این مرگ حتمی برادران گردن‌بندش به گردن کل انسان‌ها افتاده و هیچ کس از آن مرگ چاره‌ای ندارد. مهم مطلب این است، حالا که مرگ ما قطعی است ما باید این مسئله را توجه بکنیم که با یک مرگ پاک، با یک مرگ راحت، با یک مرگ درست، با یک مرگ بی‌دردسر، از دنیا برویم این مهم است، ما مرگ را که نمی‌توانیم علاج بکنیم، می‌توانیم؟ نه. اما بد مردن را می‌توانیم علاج بکنیم کاملاً، کاملاً، با خطر مردن را می‌توانیم علاج بکنیم، کاملاً به ما راه نشان دادند



اینکه بی‌دین نمیریم را می‌توانیم علاج بکنیم، یقیناً. می‌توانیم علاج بکنیم. خوب ما که حالا اهل مسجد و اهل هیأت و اهل منبر و اهل، اهل بیتیم چه کار بکنیم که وقتی به دهانه مرگ رسیدم و دیگر نفس آخر را می‌خواهیم بزنیم، به قول حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام مرگ برای ما به منزله یک پل عبور باشد از دنیا، به دامن رحمت پروردگار یعنی آن نفس آخر ما مرگمان یک پل باشد که با همان یک نفس، نفس آخر پل را رد کنیم، از این دنیا وارد آغوش رحمت پروردگار بشویم. که در روایاتمان دارد همان شب اول قبر یعنی لحظه اول قبر، به شب که نمی‌کشد همان وقتی که در قبر را می‌بندند و می‌روند، و ما بدنمان سپرده می‌شود به خاک، روحمان وارد برزخ می‌شود. عالمی بین این جهان و آن جهان پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام صادق علیه السلام می‌فرماید حالا من هنوز روایاتش را ندیدم ولی دم دست گذاشتم که ببینم، حضرت می‌فرماید به محض ورود به عالم برزخ جایی را به این روح تسلیم خدا و روح مؤمن می‌دهند که این جا، از چهار طرف، از چهار طرف یعنی راست و چپ و رودرو و پشت سر، پر نور است و بعد برای این روح یک بستری را در برزخ پهن می‌کنند که برای هیچ عروس و دامادی در کل عالم پهن نشده، به روح می‌گویند استراحت کن تا بیایم بیدارت کنیم، قیامت که برپا می‌شود می‌آیند می‌گویند بلند شو قیامت است جای آماده است وارد محشر شو، ما این زمینه را برای خودمان می‌توانیم درست کنیم یقیناً. چه جوری درست کنیم، سلوک در صراط مستقیم الهی است همین، همین. صراط مستقیم چیست؟ پروردگار عالم ۹ تا طرح در سوره مبارکه انعام دارد که همه را دانه می‌گوید تمام که می‌شود می‌گوید **﴿أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾**، این نه تا برنامه جاده من است صراط مستقیم من است و برای همه هم سلوک در این جاده امکان‌پذیر است. تا ببینیم این نه تا طرح خداوند که از باب لطف و محبتش برای ما طرح‌ریزی کرده چیست.

روضه گودی قتلگاه

خدایا به حقیقت قسم این قرآنت را و مسائل اهل بیت را عمقی به ما به زن و بچه‌یمان به نسلمان بچشان، یعنی ما فقط گیر لغت نباشیم ما عمق را بفهمیم، گیر قرائت خالی نباشیم حقایق را بفهمیم که به ما آرامش فکری می‌دهد، آرامش روحی می‌دهد، آرامش قلبی می‌دهد، شما ببینید در تمام جریانات انبیاء خدا و ائمه طاهرین از چه آرامشی برخوردار بودند امام صادق علیه السلام می‌فرماید شمر اسلحه‌ای که داشت اسلحه هندی بود، مثل اینکه در آن زمان خنجر و شمشیر را نیزه‌هایی که فولاد آب دیده هندی بود آنها هم گران بود، هم بهترین اسلحه برای جنگ بود یکی از آن سلاح‌ها حالا یا شمشیر کوچکی بوده یا خنجر بوده دست شمر بوده، تیز هم بوده خیلی سریع کند نمی‌شده امام علیه السلام می‌فرماید وقتی روی سینه ابی عبدالله علیه السلام نشست این تیزی خنجر را روی گلو گذاشت، حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید ابی عبدالله علیه السلام در حال جدا شدن سرش لبخند زد. این لبخند را چه کسی می‌تواند معنا کند چه کسی می‌تواند عمق این لبخند را بفهمد این لبخند نشان دهنده رضایت کامل ابی عبدالله علیه السلام از جریان کربلا بود، به خاطر همین رضایتش هم بود که ائمه اطهار ما فرمودند ملک الموت اجازه نداشت بیاید قتلگاه جانس را بگیرد، خداوند خودش جان حسین ما را گرفت آن هم دستی جان ابی عبدالله علیه السلام را گرفت این بود «یا ایتهای النفس المطمئنه ارجی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی»^۱ نمی‌خواهم خیلی دلتان را بسوزانم، امام هشتم علیه السلام می‌فرماید این «فادخلی فی عبادی» چشمش را که باز کرد زیر خنجر شمر دید پیغمبر صلی الله علیه و آله و زهرا امام مجتبی علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام بالا سرش هستند خدا به او خطاب کرد «فدخلی فی عبادی، و ادخلی جنتی». کسی که نمی‌دید پیغمبر صلی الله علیه و آله را، اما اگر پرده کنار می‌رفت و یکی می‌دید پدر و مادر، برادر و جد، کنار گودال قتلگاه چه داشتند می‌دیدند و چه حالی داشتند فقط همین را من بگویم جلوی زهرا علیه السلام سرش را از بدن جدا کردند.



جلسه سوم

امتحانات و سختی مادر راه

رسیدن به خدا

مصائب و سختی‌ها عامل جذب رحمت خداوند

صراط مستقیم، برای سالک و رهرو آن طبق آیات قرآن همه موانع راه سعادت را برطرف می‌کند و از میان برمی‌دارد. خداوند عالم این معنا را در پایان بسیاری از آیات با لغت «فلاح» تذکر داده. مفلحون، یفلحون، یعنی کسانی که با سلوک در راه الهی تمام موانع راه رسیدن به سعادت را برطرف کردند، برداشتند. این نکته خیلی مهمی است؛ ذهن ما را به این معنا توجه می‌دهد که هر سختی، هر مشکلی هر مصیبتی، هر رنجی، جزء موانع نیست. در حالی که مؤمنند، در صراط مستقیم‌اند، فکر نکنند این مشکلی که برایم پیش آمده، این مصیبتی که به سرم آمده، این رنجی که دچار شده‌ام، این دلیل بر این است که خدا به من نظر رحمت ندارد، این اشتباه است. دنیا جای محدودی است و در این جای محدود هر انسانی ممکن است در مضیقه قرار بگیرد، در بلا قرار بگیرد، این بلاها، این مضیقه‌ها، این گرانی‌ها، این سختی‌ها، طبق مدارک معتبری که داریم، برای اهل ایمان پاداش‌ساز است و اتفاقا با صبر در این موارد؛ اینکه آدم از خدا گله‌مند نشود، دلسرد نشود، با خدا قهر نکند، عامل جذب رحمت پروردگار است. اگر آدم بخواهد در این زمینه‌ها آرامش فکری و روحی پیدا بکند، بهترین راه رجوع به آیات قرآن است. پنج تا مشکل را در یک آیه بیان می‌کند ﴿وَلْتَبْلُوا نَفْسَكُمْ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^۱ ممکن است برای شما بندگان خوب



من، زمینه ترسی به وجود بیاید؛ این گرگان دنیا و به قول قرآن این سگ‌های هار، مرد و زن‌شان که فعلاً مهار کره زمین را در اختیار دارند، ممکن است کارهایی بکنند، تهدیدهایی بکنند که مردم و حتی مردم مؤمن دچار نگرانی بشوند. بالأخره انسان نمی‌تواند تحت تأثیر حوادث و تهدیدات قرار نگیرد؛ این خوف است. زمان رسول خدا هم مرتب مدینه را تهدید می‌کردند، مردم را تهدید می‌کردند، اما مردم مؤمن واقعی با این تهدیدها با این عوامل ترس، پیغمبر ﷺ را تنها نگذاشتند، دین را تنها نگذاشتند. در مردم بودند کسانی که ضعیف‌الایمان بودند و دل‌شان نمی‌خواست که پیشامدی بکند که مجبور بشوند با پیغمبر ﷺ بروند بیرون و وارد میدان دفاع بشوند. اما خیلی هم بودند که هم شهید شدند، هم مجروح شدند، هم ثابت قدم ماندند، با تهدیدهایی که به مدینه و مردم شد، اصلاً از پیغمبر ﷺ دلسرد نشدند ابداً. این ماندن همان صبری است که آخر آیه آمده است.

«مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ» ما هنوز دچار گرسنگی نشدیم، دچار کمبود سنگین نشدیم. البته در این آیه حرف خدا با صابرین و اهل ایمان است. حدود پنجاه-شصت نفر با پیغمبر اسلام ﷺ هزار شبانه‌روز به وسیله سردمداران مکه در شعب ابی طالب حبس بودند. شعب ابی طالب، یک دره بود بین دو تا کوه، کوه‌ها و زمین‌های مکه را هم که دیدید، نه آب دارد و نه گیاه. روزهای مکه را هم که دیدید به خصوص پنج شش ماه سال، هوای پنجاه درجه، منطقه مکه هم منطقه جغرافیایی‌اش منطقه حاره است؛ با ایران فرق می‌کند؛ آنجا آفتاب مستقیم می‌تابد، ایران آفتاب از نظر جغرافیایی مایل می‌تابد، حرارت آفتاب مستقیم است، در همه ایام سال طول روز آنجا دوازده ساعت است. آنجا، روز کوتاه ندارد. طول یک سال روزی دوازده ساعت زیر آفتاب، خرم‌گرما، در شب هم می‌ماند، به شدت هم حضرت ﷺ و یارانشان را تحریم اقتصادی کرده بودند. جنس نمی‌فروختند، نمی‌گذاشتند کسی برود در این شعب، در این دره، جنس بفروشد. نیمه‌های شب آن هم نه هر شب، گاهی امیرالمؤمنین ﷺ از شعب می‌آمد بیرون، در تاریکی که دشمن نبیندشان، می‌رفت در خانه رفیق‌های پدرش ابی طالب یک مقدار نان می‌خرید می‌آورد و این‌ها نان

خالی می‌خوردند هزار شبانه روز، که وقتی حضرت با یارانشان از شعب آمدند بیرون حضرت خدیجه علیها السلام از شدت سختی‌های آن هزار شبانه روز از دنیا رفت. این‌ها هیچ‌کدام از پیغمبر صلی الله علیه و آله از دین دلسرد نشدند، از یکی از آنها نقل نشده گفته باشد: «اگر ما به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان نمی‌آوردیم این همه بلا نمی‌کشیدیم» هیچ کدامشان، این گرسنگی.

«وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ»، وقتی تحریم باشد، خرید و فروش به مشکل می‌خورد، کمبود جنس است، کمبود پول است «و الانفس» مشکلات بدنی پیش می‌آید «و الثمرات»، آدم داغ اولاد می‌بیند، یا جنگ است، بچه‌ها ناقص به دنیا می‌آیند. پایان این حرف‌ها پروردگار به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: از جانب من به اهل صبر بشارت بده، مژده بده، بگو مدت این بلاها کم است، اندک است، تمام می‌شود. من برای شما پاداش‌های عظیمی قرار دادم بعد در آیه سوم این قطعه، می‌فرماید: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ»، پس خیلی از مشکلات موانع راه سعادت نیست، دلیل بر اینکه آدم از چشم رحمت خدا هم افتاده نیست، بلکه همین سختی‌ها و مشکلات خودش حوزه جاذبه است که هم درود ویژه خدا را جذب می‌کند و هم رحمت ویژه پروردگار را. این پرونده‌اش جداست.

آیه می‌گوید: آن کسی که در صراط مستقیم است، در معرض این پنج مصیبت و مشکل قرار خواهد گرفت. یعنی دلش خوش نباشد که چون مؤمن است، کاری به کار او نداریم و همیشه راحت است، این جور نیست. بعضی‌ها به خاطر اینکه آگاه به آیات قرآن نیستند، یک اندیشه‌های غلطی دارند. اما اگر آدم با آگاهی به قرآن زندگی بکند، خیلی آرام زندگی می‌کند و دغدغه فکری هم برایش پیش نمی‌آید.

ارزش فهم عمیق دین

مفضل بن عمر کوفی، روایات زیادی را از اهل بیت علیهم السلام نقل کرده: من یک روزی خدمت امام ششم علیه السلام بودم، خودم با دو گوش خودم شنیدم، -روایت در جلد اول اصول کافی

است، اوایل کتاب هم هست. این روایت را هم من قبل از نماز صبح دیدم داشتم روایات باب تفقه در دین را نگاه می‌کردم، این روایت خیلی نظر من را جلب کرد- سمعت عن ابی‌عبدالله علیه السلام مفضل می‌گوید: من با دو گوش خودم از حضرت صادق علیه السلام شنیدم، ابی‌عبدالله در کل روایات ما منظور امام صادق علیه السلام است، حضرت فرمود: «علیکم بالتفقه فی دین الله» بر شما واجب است آن‌گونه که شایسته و لازم است، دین را بشناسید و بفهمید. «و لا تكونوا اعراباً». اگر دین را نفهمیدید بروید دنبال فهم دین. راه فهم دین هم طبق آیات قرآن یا به این است که آدم برود در یک حوزه علمیه خوب درس بخواند. آیه‌اش هم این است: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ». یک راهش این است که بلند شوند بروند در شهرهایی که حوزه‌های آبادی هست، دین فهم بشود، «وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»، وقتی دین فهم شدند، برگردند مردم شهر خودشان را، مردم منطقه خودشان را، دین فهم بکنند. این یک راه. یک راه هم که بارها من به کارگردان‌های مساجد و جلسات گفتم هیئت‌ها، مسجدها، این‌ها در انتخاب گوینده، بسیار مسئولند. و فکر نکنند روز قیامت خدا راحت رهایشان می‌کند. این‌ها لازم است بگردند، جستجو بکنند، برای مسجدشان، برای جلسه‌شان، کسی که واقعا عالم است، نه معمم و عبایی، نه یک معممی که حالا به عللی، راحت‌تر به علل سیاسی مشهور شده، ولی سواد ندارد، باید دقت بکنند. عالم حوزه دیده‌ی، دین فهمی را برای مسجد و برای هیئت دعوت بکنند که این آیه ﴿ فَاُولَٰئِكَ نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ^۲﴾ دین را بفهمند و به مردم هشدار بدهند که اگر اهل دین نباشید، عواقب خطرناکی در انتظارتان است و منبرهایی برای مردم بروند که « لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » مردم از درون تکان بخورند، بترسند، اهل پرهیز از گناه بشوند. این طرح منبری که خدا داده. اگر منبر به وسیله فقیه در دین یعنی فهمیده در دین، انجام بگیرد و مردم هم یک ساعت

۱. کافی ج ۱ ص ۳۱

۲. توبه: ۱۲۲.

هم بیایند اصلاً هیچ تغییر حالی پیدا نکنند، عوض نشوند، خداترس نشوند، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: عمر کل مستمع ضایع شد و این گردن گوینده است. این در روایت است. آن وقت مدیران مساجد و جلسات هم در این ضایع شدن عمرها سهیم‌اند. راه دوم دین‌فهمی همین است که انسان در جلساتی شرکت نکند که به وسیله آن جلسات دین را بفهمد. من مخالف با مداحی سالم، شعر سالم، ذکر مصیبت درست نیستم. این باید باشد. چون ائمه ﷺ ما هم جلسه می‌گرفتند در خانه خودشان شاعرانی را دعوت می‌کردند مثل کمیت بن زیاد اسدی، مثل دعبل خزائی این‌ها چهره‌های برجسته و فهمیده‌ای بودند شعرهایی که می‌گفتند و شعرهایی که می‌خواندند، علم در لباس شعر بود. این‌ها هیچ کدام نه غزل‌خوان بودند، نه شعرهای عشق و عاشقی و نه شعرهای ریتم‌دار می‌خواندند و بعد هم ذکر مصیبتی که می‌خواندند جلوی ائمه ﷺ معلوم بود درست‌خوانند، ائمه طاهرین، شعرهای این‌ها را می‌شنیدند، ذکر مصیبت‌شان را می‌شنیدند، گریه می‌کردند، اشک می‌ریختند، به زن و بچه‌شان هم می‌گفتند بیایید پشت پرده گوش بدهید. من با اصل این مسئله مخالف نیستم، با این که یک جلسه تشکیل بشود چند هزار جمعیت و عمر این جلسه به شعر بگذرد، آن هم نه شعرهای عالمانه، نه شعرهای حکیمانه و در یک مسائلی بگذرد که در هیچ کتابی نوشته نشده این ساختگی است، این ضایع کردن عمر است، نباید شیعه جلساتش پوک باشد، نباید شیعه جلساتش بی علم بگذرد، نباید شیعه جلساتش بی عالم بگذرد، من باز تکرار می‌کنم، با اصل شعر حکیمانه و مصائب درست خواندن صددرصد موافقم، ولی با خالی بودن مجلس از علم و از عالم صددرصد ائمه مخالف بودند صددرصد.

کسی که فهمی از دین نداشته باشد بی‌ارزش و بی‌هویت است

مفضل می‌گوید: امام ﷺ به ما فرمودند به همه‌مان، و لا تکنوا اعرابیا، بروید دین بفهمید. بیابانی بی‌هویت نباشید. شهرنشینی که هیچ فهمی از دین ندارد و دین را بلد نیست، نمی‌آید هم بفهمد، نمی‌آید هم بلد بشود، با این جلسات، با عالم، با حکیم، سر و کار ندارد، امام صادق ﷺ می‌فرماید: شهرنشینی که دین نمی‌فهمد، بیابانی بی‌هویت است. نگاه

نکنید به لباس قیمتی‌اش و به خانه‌اش و به ماشینش، این عین همان بیابانی است که اصلاً خبری از خدا و قیامت و حلال و حرام ندارد، یک جنس دویای بی‌شخصیت و بی‌هویت و بی‌ارزشی است. بعد مفضل می‌گوید: امام فرمودند: «من لم يتفقه في دين الله» کسی که دین خدا را نفهمد، دنبال دین فهمی نرود، این خیلی کمرشکن است. این جزء موانع راه سعادت است و من لم يتفقه في دين الله ببینید روایت در اصول کافی است روایت با آیه نفر که در سوره توبه آیه ۱۲۲ است هماهنگ است یعنی قرآن روایت را امضا می‌کند، معلوم می‌شود روایت صادر شده، بعد هم در عصر غیبت صغری، کتاب کافی نظام داده شده، مرحوم کلینی ثقة الاسلام است، یعنی مورد اعتماد دین است، مورد اعتماد علمای دین است، در جلد اول نقل می‌کند. یعنی همه زمینه‌های قبول کردن روایت فراهم است. «من لم يتفقه في دين الله يوم القيامة» کسی که نسبت به دین نفهم وارد قیامت بشود، خدا ابدًا به او نظر رحمت نخواهد کرد، چون بیابانی بی‌هویت است، به درد هیچ چیز نمی‌خورد. وقتی آدم دین را بفهمد، ذهنش از وسوسه، اشکال، شبهه، و دلش از سردی، ناامیدی، در امان می‌ماند. حالا پنج تا بلا هم که می‌بیند، نمی‌نشیند بگوید: به نظرم خدا هم لطفی به ما ندارد به نظرم این دینداری هم چیز به درد خوری نیست. این پیشامد می‌شود برای آنهایی که دین‌شناس نیستند. در خود قرآن مجید که پروردگار می‌فرماید: «وَأَمَّا إِذَا مَبْتَلَاهُ» وقتی انسان را در معرض یک مسئله قرار می‌دهم، مثلاً، «فَقَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقًا»، کار و کسبش به تنگی می‌خورد، به مشکل می‌خورد «فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِي» برمی‌گردد می‌گوید: خدا اخلاقی این است که آدم را خوار کند، آدم را بدبخت کند، نمازت را نخواندم، روزهات را نگرفتم، این بلا دیگر چه بود در کاسه ما گذاشتی! معلوم می‌شود تو خدای خوبی نیستی، این را خود خدا می‌فرماید. یعنی اگر آدم دین‌شناس نباشد، واقعا به مشکلات اعتقادی ابلیسی بدی برمی‌خورد. حداقل هم اگر پیشامدهایی شد، خودتان

۱. بحار الانوار، جلد ۷، ۲۲۳.

۲. فجر: ۱۶.



قضاوت نکنید نسبت به خودتان، به یک عالم وارد، به یک دین شناس، به یک فقیه مراجعه بکنید. کاری که حضرت عبدالعظیم و خیلی از یاران ائمه علیهم‌السلام کردند فقط ایشان نبود، حالا به نام ایشان مسئله ثبت شده که آمد خدمت حضرت هادی علیه‌السلام گفت یابن رسول الله! تمام عقاید و افکار و دینم را می‌خواهم به شما ارائه بکنم گوش می‌دهید، امام هادی علیه‌السلام فرمود بله، هرچه در فکرت در قلبت، به عنوان اعتقاد است به عنوان دین است بگو.

افکار غلط را از ذهنت پاک کن

ایشان تنها نبوده این کار را کرد، زمان امام صادق علیه‌السلام یک شخصی بود به نام ابراهیم مخارقی، که روایت خیلی جالبی هم از امام ششم علیه‌السلام نقل می‌کند، خیلی روایت پرباری است، من دهه دوم محرم، روایت را در یکی از جلسات روز مطرح کردم، برای مردم هم خیلی شنیدنی بود بسیار متن بالای پریمی بود ایشان هم عین حضرت عبدالعظیم هشتاد، نود سال قبل از حضرت عبدالعظیم آمد منزل امام صادق علیه‌السلام عرض کرد، یابن رسول الله! من همه فکر و درونم را می‌خواهم برای شما بگویم، برای شما بیرون بریزم، ببینید ما درست فکر می‌کنیم، درست اعتقاد داریم، کارمان درست است، خدایی نکرده خودمان قاضی خودمان نشویم و به اشتباه قضاوت بکنیم یا یک عقایدی نداشته باشیم که این‌ها اشتباه باشد، افکاری نداشته باشیم که این‌ها اشتباه باشد. همین دیروز در یکی از منبرهای شب گذشته یک جوانی آمد نشست پیش من، گفتش که من یک مقدار صریح با شما حرف بزنم، عیبی ندارد؟ گفتم نه، گفت برای شما مشکلی نیست، ناراحت نمی‌شوید، گفتم نه، گفت من از خدا بدم آمده، ناراحتم از دست خدا، گله دارم از خدا، شکایت دارم از خدا، گفتم همه گله‌ات را بگو شکایتت را هم بگو، علت بد آمدنت را را هم بگو. گفت خوب یکی مثل من که گله‌مند و شکایت دارد و بدش آمده طبیعتاً نمازش هم نمی‌خواند دیگر، گفتم من هم از نماز بریده دارم می‌شوم، وقتی مطالبش را گفت به او گفتم تو یک پرونده را با یک پرونده دیگر نسبت به خودت در ذهنت اشتباه کردی. طبق آیات قرآن این

پرونده‌ای که الآن برای خودت ساختی برای تو نیست، پرونده‌ای که مربوط به تو است و مربوط به مسیر زندگی‌ات، این پرونده است طبق آیات. یک خرده فکر کرد و گفت من را از دیوانگی نجات دادی، من اشتباه می‌کردم، حالا چه کار کنم، گفتم هیچ چیز، اشتباهت که برطرف می‌شود، افکار بدت، اعتقادات بدت، گلایه‌ات، بد آمدنت، تمامش بخشیده می‌شود. هیچی، فکر می‌کنی حالا خدا به خاطر اشتباهت، یقّهات را می‌گیرد، پدرت را درمی‌آورد. تو کار خوبی که کردی آمدی از یک آدم وارد پرسیدی، معلوم شد اشتباه می‌کنی و این پرونده‌ای که برای خودت در فکر خودت نظام دادی، این برای تو نیست، این برای یک کس دیگر است، تو خودت را با دیگری اشتباه کردی. کاملاً. حالا مفضل بود من نیازی ندارد برای شما علل گله‌مندی او را بگویم و اینکه با آیه قرآن چقدر راحت معالجه شد خوب این یک مسئله.

اصل مسئله ما این است که سلوک در صراط مستقیم غیر از آثار بسیار پرمنفعت دنیایی‌اش، که پروردگار تعبیر می‌کند از نتیجه سلوک، به حیات طیبه. یعنی یک زندگی پاک، پاکیزه، البته من یادم است که دیروز به شما عرض کردم خدا صراط مستقیم را با نه مسئله معنا کرده، یادم هست باید آن نه مسئله را از سوره مبارکه انعام برایتان بگویم، اما این مقدمات واجب است قبلاً گفته بشود که بعد معنای صراط مستقیم خیلی زیبا بتن‌آرمه در ذهن ما جا بگیرد، سالک صراط مستقیم اگر به خودش زخم نزند، یعنی مرتکب گناهی نشود، کافر نیست، فاسق نیست، فاجر نیست، مؤمن است. سالک راه است، ولی ممکن است در همین مسیر زندگیش یک دو تا خودزنی هم بکند، یک گناهی دو تا گناهی، پنج تا گناهی، در کسبش، در اخلاقش، در رفتارش، با زن و بچه‌اش، مرتکب بشود که آنها را من باید در سه مرحله که احتمال جریمه دارد، برایتان بگویم آن هم خیلی مهم است یا ممکن است سالک یک مرتبه به خود بیاید جبران بکند و جلو جریمه و عقابش را بگیرد. اما یک وقت اگر جبران نکند، آن دیگر به سه مرحله کار برمی‌خورد که آن هم در آیات قرآن و روایات مطرح است، سالک اگر به خودش زخم نزند، پایان جاده می‌شود مرگ راحت. مرگ راحت. «الموت



ريحانة المؤمن^۱، این کلام پیغمبر ﷺ است می‌شود برزخ با استراحت تا اول قیامت و می‌شود قیامت آباد که پایان قیامت آباد هم بهشت است. این آثار صراط مستقیم است که زیباترین آثارش بعد از تمام شدن عمر، در کیفیت مرگ ظهور می‌کند. چگونه مردن! این از آثار بسیار عالی صراط مستقیم است. چگونه مردن، چگونه در برزخ زیستن و چگونه در قیامت زیستن. این چگونه مردن، چگونه زیستن، در برزخ چگونه زیستن در قیامت، هم آیات فوق‌العاده‌ای دارد و هم روایات بسیار فوق‌العاده و شیرین و پرمطلبی دارد. ما دنبال مرگ راحتیم، باید عامل مرگ راحت را به آن وصل شویم. ببینید به امید خدا نشستن برای راحت مردن، روایات و آیات ما می‌گوید این امید درستی نیست، خوب راهنمایی کردند شما مرگ راحت می‌خواهی، عیبی ندارد، برایت آماده است. برزخ بی دردسر می‌خواهی، آماده است. قیامت بی‌درد سر می‌خواهی، آماده است. موجود است. اما راه به دست آوردنش سلوک در صراط مستقیم است همین، این جاده را بگیر برو، آخرش مرگ راحت برزخ راحت، قیامت راحت است. اما هر کاری بخواهم بکنم به امید خدا، خدا هم لطف می‌کند دم مردن خیلی با ما عشق‌بازی می‌کند نه اینجوری نیست.

روضة امام حسین ﷺ

اوج مردن راحت، اوج مردن راحت، همانی است که دیروز شنیدید ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ * اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾، که امام صادق ﷺ می‌گوید: سوره فجر سوره‌ای است که برای حسین ما نازل شده به خاطر آن آیه آخرش، لذا امام صادق ﷺ می‌فرماید: این سوره یک نام دیگرش سوره الحسین است یکی سوره الفجر یک نام دیگرش سوره الحسین است. یکی سوره الفجر یک نام دیگرش سوره الحسین. «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» آن هم بی‌ملک الموت مستقیم جانش را خدا گرفت، ملک الموت حدّش نبود

۱. کنز العمال ج ۴۲۱۳۶.

۲. فجر: ۲۷ و ۲۸.

که بیاید دست به جان ابی‌عبدالله بزند آن یک دست دیگر می‌خواست، دست ملک الموت کوتاه کوتاه بود. آنجا جای ملک الموت نبود، آن وقتی که صورت خون‌آلودش را روی خاک گذاشت، دیگر داشت آماده می‌شد برای شنیدن ارجعی الی ربک، گفت الیها ملکا، داورا، پادشاه، ذوالکرما یاورا

در رهت ای شاهد و زیبای من شمع صفت سوخت سروپای من
ای سر من در هوس روی تو بر سر نی ره‌سپُر کوی تو
گر ارنی گوی به طور آدم خواستی‌ام تا به حضور آدم

من تقاضای آب از شمر، شمر در اسفل الدرکات است، من در اعلا مقام قریم اصلا من با او روبرو نیستم که به او بگویم آب به من بده،

بالله اگر تشنه‌ام آبم تویی بحر من و موج و حبابم تویی
تشنه به معراج شهود آدم بر لب دریای وجود آدم

این جاده را خودم تنها نیامدم، بعد از من هم زینب و کلثوم و سکینه و رقیه می‌آیند.

راه تو پویند یتیمان من کوی تو جوید سر و سامان من

گرم مناجات بود که یک مرتبه دید سینه‌اش سنگین شد، چشم مبارکش را باز کرد. دید شمر با آن بدن سنگین روی سینه‌اش نشست.

جلسه چهارم

سعادت ما را خداوند رقم زده است

دین فہمی، خوشبختی است

امام صادق علیہ السلام می فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ»، وقتی خداوند سعادت کسی را بخواهد، «خیر» در این روایت بنا بر نظر اهل لغت عرب، به معنای سعادت است، به معنای خوشبختی است. توفیق دین شناسی به او عنایت می کند. خداوند متعال سعادت چه کسانی را می خواهد و سعادت چه کسانی را نمی خواهد، یقین بدانید که طبق آیات قرآن پروردگار مجبورا مردم را در طول تاریخ به دو دسته تقسیم نکرده که قبل از آفرینش انسان ها اراده کرده باشد، گروهی اهل سعادت باشند و گروهی نباشند. اگر این طور باشد، تخلف می شود جزء محالات. یعنی یک عده ای به دنیا می آیند خودشان بخواهند یا نخواهند اهل سعادتند، یک عده ای به دنیا می آیند، خودشان بخواهند یا نخواهند اهل شقاوتند و تیره بخت. آیات قرآن مجید این معنا را قبول ندارد، «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ»^۱، هر کس آفریده می شود عبد و مملوک است، خداوند متعال سعادت و خوشبختی را برای همه می خواهد؛ این مردم اند که یک دسته شان این سعادت خدا خواسته را قبول می کنند، به انتخاب خودشان می پذیرند، ما هم می توانستیم برویم کافر بشویم، نرفتیم، می توانستیم فاسق بشویم، بی دین بشویم، اهل عبادت نباشیم اما خودمان نخواستیم. یک عده ای هم رفتند کافر شدند، بی دین شدند، حق را قبول نکردند، خودشان



۱. کافی، ج ۱، ۳۱.

این را خواستند. ما می‌شویم جزء آن کسانی که سعادت رقم‌خورده را برای خود انتخاب کردیم، آنها دیگر نمی‌توانیم بگوییم شقاوت رقم‌خورده، چون خدا شقاوت رقم‌زده، بلکه شقاوت را خودشان برای خودشان رقم زدند.

چرا سعادت را خدا رقم زده؟

سعادت به وجود آمدنش، تحققش، یک ابزار و اسبابی می‌خواهد، به وجود آوردن آن ابزار اصلیش کار خود ما نبوده، مثل بعثت انبیاء علیهم‌السلام، مثل فرستاده شدن کتاب‌های آسمانی، مثل جعل امامت برای دوازده نفر، این‌ها وسائل سعادت است. به ما هم امکان داده، گوش داده، هوش داده، عقل داده، اختیار داده، اراده داده، قدرت انتخاب داده، پدرمان، مادران‌مان، عالمان گذشته‌مان، آمدند برای ما انبیاء علیهم‌السلام را تعریف کردند، ائمه اطهار را تعریف کردند، قرآن را تعریف کردند، ما هم از حرف‌های آنها درک کردیم که این‌ها حق‌اند، که این‌ها صدق‌اند، این‌ها درست‌اند، قبول کردیم، به زور نه، با هوش‌مان، با عقل‌مان، ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ روشن بود برایمان، یا روشن شد برایمان. چه حق عظیمی دارند کسانی که دخالت داشتند در اینکه ما انبیاء علیهم‌السلام را بشناسیم، ائمه اطهار را بشناسیم، قرآن را بشناسیم، این مسائل رساله‌ها را بشناسیم، برای اینکه عباداتمان صحیح انجام بگیرد. این امکاناتی که در خود ما است، این هوش، این گوش، این عقل، این فهم، این درک، با وجود انبیاء علیهم‌السلام و ائمه اطهار و قرآن سعادت ما را خدا رقم زده. سعادت این است که شما با انبیای من، با امامان، با قرآن، هم پیوند اعتقادی بخورید این‌ها را باور کنید جا هم دارد باور کنید و هم اینکه در حد خودتان، در حد گنجایش خودتان به دستورهای این‌ها به فرمان‌های این‌ها عمل بکنید. پس دقت که بکنیم می‌بینیم سعادت را او رقم زد، کار خود ما نبود و اما اگر بنا بود شقی بشویم، باید انبیاء علیهم‌السلام را نمی‌فرستاد، ائمه اطهار را هم نمی‌فرستاد، قرآن هم نمی‌فرستاد و ما را سر خود رها می‌کرد، اگر ما همین‌طور



سر خود رها می‌شدیم، مثل همین‌هایی که الآن سر خود رها هستند، می‌آمدند زندگی را یا ما می‌آمدیم زندگی را براساس طبع شکم و شهوت نظام می‌دادیم، آن وقت می‌توانستیم بگوییم خدا رقم شقاوت ما را زد. اما الآن نمی‌توانیم این حرف را بزنیم، اگر ما را راهنمایی نمی‌کردند، اگر راهنما برای ما نمی‌آمد، اگر هشداردهنده برای ما نمی‌آمد، اگر خوبی‌ها و بدی‌ها را برای ما نمی‌گفتند، ما تیره‌بخت می‌شدیم، شقی می‌شدیم، اینجا می‌توانستیم بگوییم رقم شقاوت ما را خود خدا زد. اما نمی‌توانیم بگوییم. اما آن قسمت را چرا صددرصد می‌گوییم رقم سعادت و خوشبختی ما را خدا زد، چون او بود که به ما عقل داد، هوش داد، ذکاوت داد، گوش داد، بدن داد، و بعد هم انبیاء علیهم‌السلام را فرستاد ائمه اطهار را قرار داد، قرآن را قرار داد، گفت این راه من. بیایید سالک راه بشوید پایان این راه هم بهشت و رضایت من.

از نعمت‌های الهی حراست کنید

البته دوستانی که الآن در جلسه هستند و حدی عربی خواندند، من این مقدمه را که توضیح خوبی داده شد که سعادت ما را خدا رقم زده، ولی شقاوت احدی را خدا رقم نزده، چون نمی‌شود زده باشد هیچ مسیحی‌ایی، هیچ یهودی‌ایی، هیچ بی‌دینی، هیچ لاییکی، با بودن انبیاء علیهم‌السلام و ائمه اطهار و قرآن و عقل و هوش نمی‌تواند ادعا کند، رقم شقاوت من را خدا زد، اصلاً این جزء محالات است که بشود ثابت کرد خدا شقاوت رقم می‌زند، خدا فقط سعادت رقم زده برای چه کسانی؟ برای کلّ «إذا اراد الله بعبد»، همه عبداند همه مملوک‌اند، هیچ کس که خدا نیست، همه بنده‌اند، پس سعادت کلّ را او رقم زده، یک عدّه‌ای مثل شماها قبول کردند این رقم را، این پرونده را، شدیم اهل سعادت که به ما هم گفتند: دعا بکنید آنچه به شما دادند، از شما پس نگیرند یک موقع، زمینه آماده نکنید پروردگار عالم بگوید: نه تو لایق نبوت انبیاء من علیهم‌السلام، امامت امامان علیهم‌السلام و قرآن نیستی و این سعادت که دو سوم عمرتان جاده‌اش را طی کردید، از شما بگیرد، بیروتتان کند، چون این خطر تا دم مرگ وجود دارد که یک وقت ممکن است خود ما به علی زمین بخوریم،



همه مردم هم، که آیات قرآن را دقیق نمی‌دانند، نگاه می‌کنند به افراد، به اشخاص، می‌بینند یک عده از این افراد، اشخاص، در این سی ساله اشتباه کردند، دروغ گفتند، خطا گفتند، بردند خوردند، بعد این‌ها می‌گویند که این‌ها به نام دین آمدند جلو، ما که دین را ندیدیم هیچ، از بعضی‌ها از همه نه، این‌ها ارزیابی‌های مردم است ما که از این‌ها دین ندیدیم، نه اینکه دین ندیدیم بی‌دینی دیدیم. پس ما دین را نخواستیم. این جاست که آدم از جاده سعادت می‌رود بیرون، چرا حالا؟ یا فشار مالی به او آمده، یا فشار اداری به او آمده، یا فشار اجتماعی. این‌ها هم اشتباه می‌کنند که می‌گویند حالا که یک عده‌ای به عنوان دین آمدند جلو، ما بی‌دینی از آنها دیدیم. پس معلوم می‌شود خبری نیست، ما هم بی‌خود خودمان را معطل کردیم. من به یکی گفتم حالا تو بی‌دین شدی چهار تا اداره رفتی، وزارتخانه رفتی، به کسب و کارت لطمه خورده، گفتم حالا بنشین برای من تعریف کن ببینم، مثلاً به اقتصادت، به کسب و کارت لطمه خورده، وزیر بازرگانی در این سی سال حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بوده، یعنی او باعث شد که تو در فشار اقتصادی قرار گرفتی. این حالا به قول خودت سه برابر مالیات برای تو آوردند، هرچه هم می‌خواهی ثابت بکنی، می‌گویند همین است، ندهی می‌گیریم و ممنوع الخروجت هم می‌کنیم، پدرت هم در می‌آوریم، مگر وزیری دارایی در این سی سال حضرت باقر علیه السلام بوده یا امام صادق علیه السلام بوده. یا مگر شهرداران کشور عالمان ربانی واجد شرایط بودند، زاهدان الهی بودند، عارفان آگاه بودند، تو چه جووری نشست ارزیابی کردی و از جاده سعادت آمدی بیرون، چون یک عده‌ای شقی شدند، یا بودند، یا دروغ گفتند. به صراط مستقیم حق چه ربطی دارد، به پروردگار چه ربطی دارد.

در طول تاریخ فقط سه بار پرچم عدالت برپا شد

از اول تاریخ تا حالا اوضاع در همه جای جهان همین بوده، عاشق عدالتی؟ در کره زمین سه بار فقط پرچم عدالت برپا شد، آن هم در یک گوشه دنیا نه همه دنیا، آن وقتی که در یک گوشه دنیا پرچم عدالت برپا بود، بیشتر دنیا، نود درصد دنیا در ظلم ظالم‌ها می‌سوختند.



۱. عدالت حضرت سلیمان علیه السلام

اولین باری که حکومت عدالت به معنای واقعی برپا شد، به دست وجود مبارک حضرت سلیمان بود؛ او آدم عادل بود، به عدالت هم حکمرانی می‌کرد، دولتش به کسی ظلم نمی‌کرد، دولتش هم کوچک بود، جغرافیای دولتش هم کشور فلسطین بود، هیچ جای دیگر نبود، آن وقتی که سلیمان حکومت عدالت داشت، یمن چند برابر فلسطین بود و زیر سیطره پادشاهی یک زن بود، خودش و کل مملکتش آفتاب‌پرست بودند، یعنی سلیمان آن قدر هم قدرت دستش نبود که این عدالت را تا حتی مناطق آسیا بگستراند، فقط در محدوده خودش فلسطین بود، بیشتر مردم دنیا ظالم بودند، دولت‌ها هم ظالم بودند. این قدر این آدم عادل بود که قرآن می‌گوید: با نیروی نظامی‌اش از یک بیابان آمد عبور بکند، صدای مورچه شنید، زبان حیوانات را خدا یادش داده بود، **«عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ»**، شنید که یک مورچه دارد به کل مورچه‌های زیر نظرش در بیابان می‌گوید، **«يَا أَيُّهَا النَّعْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ»**^۱ همه بروید در لانه‌هایتان که حالا بعضی می‌گویند: این رئیس مورچه‌ها بود، این‌ها هم صد هزارتا مورچه بودند چرا؟ **«لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ»**، سلیمان و اسب‌سوارانش دارند می‌آیند، اگر بیرون باشید می‌روید زیر دست و پای اسب‌های این‌ها، نابود می‌شوید، این ظاهر آیه است. **«لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ»**، سلیمان لبخند زد **«فَتَبَسَّ ضَاحِكًا»**^۲، این مورچه‌ای را که فرمان داد همه بروند در لانه‌هایشان او را خواست، گفت من را می‌شناسی؟ گفت کاملاً، سلیمان، گفت می‌دانی من پیغمبر خدایم، گفت می‌دانم، گفت می‌دانی انبیاء علیهم السلام ذره‌ای ظلم نمی‌کنند؟ گفت می‌دانم، گفت این‌هایی هم که دنبال من‌اند، در فرمان من هستند، این هم می‌دانی؟ گفت می‌دانم، گفت من و این جنود متدیتم کدام یکی‌شان یک دانه از شماها را زیر پای اسب

۱. نمل: ۱۶.

۲. نمل: ۱۸.

۳. نمل: ۱۹.

له می کردند. تو خودت می گویی من پیغمبرم، پیغمبران علیهم السلام عادل اند، چرا این حکم را کردی، این حکم تو یعنی سلیمان و جنودش ظلم می کنند، شما را له می کنند، گفت: سلیمان! یقین داشتم یکی از مورچه های زیر نظر من زیر سم اسب های سپاهیان تو له نمی شوند، این را می دانستم اما کلّ این مورچه ها را می بینی این ها اهل خدایند، که قرآن هم می گویند: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ تمام موجودات عالم بالا و زمین خداشناسند و تسبیح گوی خدا، گفت این مورچه های من همه اهل توحیدند، همه اهل تسبیح اند، همه اهل خدایند، هیچ کدام از این ها تا الآن چنین جلال و حشمت و عظمتی که تو داری، در این بیابان ندیدند، این اولین بار است، که این مورچه ها دارند چنین جلال و عظمتی را می بینند، هنوز که ندیدند، نرسیدی، اگر برسی. من به همه گفتم بروید در لانه که این ها با تماشای جلال و حشمت تو در آن مقداری که دارند تماشا می کنند، از یاد خدا غافل نشوند، روحشان له می شد، نه بدنشان، این یک بار حکومت عدالت خیلی هم طول نکشید، بعد از مردن سلیمان اوضاع بهم خورد و دوباره کار افتاد دست مال مردم خورها و اختلاس چی ها و ظالمان و بدکاران.

۲. عدالت حضرت یوسف علیه السلام

و اما یک بار دیگر، مردم در یک گوشه کوچکی در دنیا آن هم در مدت زمان کم، مزه عدالت را چشیدند، زمان حضرت یوسف، که داستانش را همه تان می دانید، چقدر زیبا هفت سال قحطی را مدیریت کرد، که صبحانه یکی لنگ نبود و جوی یک حیوانی هم کم نبود، این مدیریت است.

۳. عدالت حضرت علی علیه السلام

یک بار دیگر هم مردم در یک گوشه کمی از جهان واقعا مزه عدالت را چشیدند، اما طاقت نیاوردند، حالا زمان حضرت یوسف، طاقت آوردند عدالت را، مردم شورش نکردند. زمان

سلیمان طاقت آوردند، اما بار سوم که در این کره زمین آن هم در یک گوشه کوچکش مردم مزه عدالت را چشیدند، طاقت نیاوردند علیه عدالت اسلحه کشیدند. زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بود، در چهار سال و هفت ماه، چه در داخل کشور، مردم علیه عدالت آمدند، جنگ جمل را راه انداختند، گفتند نمی‌خواهیم تو را، نمی‌خواهیم ما یکی مثل سه تایی قبلی را می‌خواهیم، که کاری به کارمان نداشته باشد، که پولت را از کجا می‌آوری، مهریه نمی‌دانم زنت را از کجا می‌آوری، زمین‌ها را از کجا آوردی، باغ‌ها را از کجا آوردی، ما آنها را می‌خواهیم که به ما کاری نداشتند، ما زمان آن سه نفر شراب می‌خوردیم، کسی شلاقمان نمی‌زد کار دیگر می‌کردیم کسی کاری به کارمان نداشت، خالد بن ولید ما قبیله‌ی، مالک بن نویره را که زکات ندادند گفتند ما زکات می‌دهیم اما به علی بن ابی طالب علیه السلام، نه به شما، شب تمام مردان قبیله را سر بریدند و به زنان قبیله تجاوز کردند، زنانی که شوهرانشان یک ساعت بود کشته شده بودند ولی برگشت مدینه جایزه هم گرفت، بارک الله هم به او گفتند، سرداری لشکر هم به او دادند گفتند ما آنها را می‌خواهیم، جنگ جمل اصلا حرفش این بود که ما حکومت تو را قبول نداریم، ما یک حکومتی شکل حکومت سه نفر قبلی را می‌خواهیم، این حرفشان بود، جملی‌ها شکست خوردند بعد در صفین علیه امیرالمؤمنین علیه السلام برخاستند یاران خودش، معاویه یک دو ماهی جنگید ماه بعد، بعد از قرآن سر نیزه کردن بیشتر لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: «اهل شام و معاویه اهل قرآنند تو سر ما را کلاه گذاشتی آوردی با اهل قرآن بجنگیم، کافر شدی توبه کن»، بعد جنگ نهروان راه افتاد این هم بار سوم بود که مزه عدالت را چشاند. اما به کام مردم بسیار تلخ آمد، علیه او قیام کردند این جمله برای امیرالمؤمنین علیه السلام است مدرکش هم قوی است. روی منبر کوفه فرمود: در کشورم نواحی که در اختیارم است و به آنجا تسلط دارم خانه‌ای را خبر ندارم که از نان گندم و آب خوش‌گوار بهره نداشته باشند این حکومت عدالت آن هم دوبارش دست دو تا پیغمبر بود، آن هم در یک گوشه کوچک یک بارش هم دست امام منصوب شده از جانب خدا بود، دیگر نشد، نشد، چرا نشد چون نیروی عدالت‌خواه واقعی و عدالت‌گستر واقعی نبود، فرد عادل بود حالا در محل ما

مثلا ده نفر عادلند، در قوم و خویش‌های ما چهار نفر عادل‌اند، عادل یعنی انسانی که مرتکب گناه کبیره نمی‌شود، اصرار بر صغیره هم ندارد، خیرخواه مردم هم هست، خوب حالا در هفتاد و پنج میلیون جمعیت اگر صد تا از این‌ها داشته باشیم خوب با این صد تا کجا را می‌توانیم اصلاح کنیم، بیست و هشت تا وزارتخانه هفتاد و پنج میلیون مهمان، خوب با صد تا آدم عادل چه کار می‌توانیم بکنیم هیچ چیز، هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم. حالا که بنای تاریخ این بوده، من دارم ظلم می‌بینم از بعضی‌ها، عادل هم داریم در همان‌ها، در خودمان، از دین برای چه قهر می‌کنیم، دلیلی نداریم ملاکی نداریم، این‌ها را گفتم به خاطر اینکه سفارش پیغمبر ﷺ و ائمه اطهار را شیرین‌تر بچشیم و عمل بکنیم که به ما گفتند یکی از دعاها اصرار بر این باشد که عاقبتان ختم به خیر بشود و از جاده سعادت خودتان خودتان را بیرون نیندازید، خدا هیچ کسی را بیرون نمی‌کند، خدا سعادت را رقم زده، هیچ کسی هم سعادت را برای خودش رقم نمی‌زند، نتوانسته بزند. و نخواهد زد. چون سعادت به این است که خدا پیغمبر ﷺ بفرستد، امام ﷺ قرار بدهد، قرآن هم بفرستد به ما هوش و عقل بدهد بعد بگوید: این‌ها هرچه می‌گویند صراط مستقیم من است، شما عمل بکنید، شما به خواست من سعادت مند می‌شوید. اما من رقم تیره‌بختی برای هیچ کسی نردم، چون اگر می‌خواست بزند باید انبیا را نمی‌فرستاد ائمه را هم قرار نمی‌داد، قرآن هم نازل نمی‌کرد. آن وقت ما به هر بلایی دچار می‌شدیم به هر گناهی، به هر معصیتی، می‌شد رقم شقاوتمان را خدا زده، ولی خدا فقط رقم سعادت زده.

سعادت دست خدا، شقاوت دست خودمان

حالا عرض می‌کردم اگر بین شما برادران خواهران، کسی باشد که چهار پنج سال درس عربی خوانده باشد درس ادبی عربی، مقدمات عربی، خوب می‌تواند این آیه‌ای که می‌خواهم در رقم سعادت و شقاوت بخوانم دریافت بکند، ائمه اطهار ما برادران و خواهران، عجیب علاقه داشتند که حرف‌های خدا و خودشان در قلب ما پابرجا و استوار بشود که دائم به ما کمک بکند، این آیه با این مقدماتی که شنیدید واقعا در دل استوار می‌شود آیه کجاست

سوره هود، شماره چند؟ ۱۰۸. ببینید آیه را، همه آیه را من نمی‌خوانم چون سه-چهار تا آیه پشت سر همدیگر است، فقط همین سعادت و شقاوتش را می‌خوانم، ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ﴾، سُعِدُوا، اسمش فعل مجهول است فعل فاعل می‌خواهد، مثلا من الآن دارم برای شما صحبت می‌کنم، می‌گویم: من در حال سخن گفتنم، گفتن یک کار است، یک فعل است، الآن فاعل این گفتن کیست، همین من که دارم برایتان حرف می‌زنم، خوردن یک فعل است، الآن یک کسی پایین دارد چایی می‌خورد. خوردن، یک فعل است فعل، فاعل می‌خواهد یعنی کننده، انجام دهنده، اما اگر من بیایم الآن به شما بگویم گفته شد این فعل را می‌گویند، فعل مجهول گفته شد یعنی فاعلش برای شما چیست؟ مجهول است من فقط می‌گویم گفته شد، اما شما نمی‌دانید چه کسی گفته، فاعل الآن در این فعل نیست، در سعادت، خدا فعل را مجهول ذکر کرده، ام الذين سعدوا، آنان که سعادت نصیبشان شد، چه کسی نصیبشان کرد؟ فاعل که در آیه نیست، معلوم است رقم سعادت را فاعلی به نام پروردگار زده، «وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا» آنان که به سعادت رسیدند، آنان را که به سعادت رساندند، خوب یکی ما را به سعادت رسانده، خودمان نیستیم که، چون خود ما انبیا را مبعوث نکردیم، خود ما قرآن را نازل نکردیم، آنان را که به سعادت رساندند «و في الجنة اما راجع به شقاوت» فعل معلوم است یعنی فاعلش معلوم است کیست، «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا»، آنهايي که شقی شدند، یعنی خودشان شقی شدند، کسی پشت سرشان نبوده آنها را به سمت شقاوت هل بدهد، آیه فعلش معلوم است ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا﴾ آنهايي که با دست خودشان شقی شدند، یعنی من جاده سعادت را نشان دادم، گفتند نمی‌خواهیم، ما از آن جاده می‌خواهیم برویم، هر چه هم صدو بیست و چهار هزار پیغمبر ﷺ، دوازده امام علیهم السلام، قرآن، داد زد این جاده‌ای که دارید می‌روید، به جهنم منتهی می‌شود گفتند باشد، ما می‌خواهیم از این جاده برویم، خوب بروید، چقدر سعدی اینجا قشنگ می‌گوید:

۱. هود: ۱۰۸.

۲. هود: ۱۰۶.

چندین چراغ دارد و بیراهه می‌رود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش^۱ به حرف خدا گوش نمی‌دهند، دارند می‌روند، هر چه دارند می‌گویند آقا هشدار! بیدار باش! بدان آخر این جاده دوزخ است! می‌گوید: «من خودم دلم می‌خواهد بروم» این ام‌الذین شقوا سعادت ما را خدا رقم زده، شقاوت شقاوت‌مندان را خودشان رقم زدند، کاری به خدا ندارد. آنهایی که در راه سعادتند مثل شما، یقینی است می‌گویند شما هم در جاده سعادت نباشید، آنها هم نباشند پس چه کسی در راه سعادت است. بهشت می‌ماند و پروردگار و انبیاء علیهم‌السلام و ائمه اطهار پرونده تمام. معلوم است ما در راه سعادتیم، در این زمینه یک روایت هم هست امروز نمی‌رسم برایتان بخوانم از امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، بسیار روایت جالب و راه‌گشایی است. که کسی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید، خیلی راحت و مطمئنی، با مرگ می‌خواهی چه کار کنی؟ آن قدر زیبا جواب داده، ما در همان مسیریم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام جواب آن آدم را داد، ما اهل سعادتیم، ما یک زندگی نسبتاً پاکی داریم خودمان هم می‌دانیم پاک است، خیالمان راحت است، یعنی اهل سعادت اقتضا می‌کند زندگیشان پاک باشد.

اهل سعادت نسبت به مال مردم دغدغه دارند

دیروز یکی از دوستان می‌گفت: ساعت دو نصف شب زنگ در خانه ما را زدند، ما هم تعجب، حالا دو نصف شب همه خواب‌اند. گفت آدم دیدم که یکی از آشناهاست، از دوستان گفتش که دیروز با ماشینت که تاکسی است، بچه من را رساندی فلان جا و برگرداندی، من هر چه زنگ زدم تلفنت جواب نداد، کرایه‌ات را هم خودت گفتمی می‌شود بیست و پنج تومان، من تا حالا خوابم نبرده، دیگر چاره‌ای نبود از خانه‌مان بلند شدم آدم بیست و پنج تومان را بدهم، می‌خواهم بروم راحت بخوابم. این را می‌گویند زندگی با سعادت، یعنی تحمل ندارد بیست و پنج تومان تا فردا پیشش بماند، می‌گوید نکند بمیرد،

۱. غزلیات سعدی، ۳۹.



به زن و بچه‌ام هم بگویم من به این راننده تاکسی بیست و پنج تومان بدهکارم ندهند، گفت آقا بخدا خوابم نمی‌برد، ببخش من را که بیدارت کردم، این اهل سعادت. دغدغه دارند نسبت به مال مردم، نسبت به خودشان، نسبت به قیامت‌شان، این است که از خرابکاری همیشه خودشان را کنار نگه می‌دارند که هیچ چیزی را خراب نکنند، این‌ها با این زندگی پاک به یک مرگ پاک هم می‌رسند، به یک برزخ پاک، به یک قیامت پاک، حالا اگر در این مسیر که همه‌مان هم این‌جور بودیم لغزش پیدا کردیم، آن لغزش‌ها چه می‌شود؟ آن هم من دیروز تا حالا روایات را بررسی کردم، دیدم لغزش‌هایی را که پیدا می‌کنیم، با پنج زمینه قابل پاک شدن است، با یک دانه هم نه پنج تا. حالا یادتان بماند به خواست خدا فردا این پنج مسئله را هم از آیات و روایات راجع به لغزش‌های اهل سعادت، اهل شقاوت که خدا فرموده: شقی بمیرد، هم من اصلاً پرونده‌اش را نگاه نمی‌کنم، این پرونده همه چیزش می‌ماند، پاک نمی‌کنند هیچ چیزش را، ولی برای ما قابل پاک شدن است، اما پاک شدنش بستگی دارد به نوع لغزشی که داشتیم، آن هم پنج مرحله برایمان گذاشتند که خدا کند فقط به مرحله اولش پاک بشود، نماند به چهار مرحله دیگر. البته در این چهار مرحله باز یک مرحله‌اش هم خیلی دل آدم را خوش می‌کند. از این پنج تا دو تایش آدم را دلخوش می‌کند، سه تایش هم آدم را غصه‌دار می‌کند. چاره‌ای نیست دیگر باید پاکمان کنند دیگر، خودمان کردیم یکی دیگر باید پاکمان کند. برویم ببینیم چه جوری پاکمان می‌کنند.

«لا اله الا الله». خدایا! اگر نظر رحمتت را برداری به چه بلاهایی ما دچار می‌شویم، تو هم اکرم الاکرمینی، ما دیگر موهایمان در خانه تو سفید شده، این را باور نداریم که دیگر این آخر کاری‌ها ما را برانی و طرد کنی و رد کنی و نخواهی و نه این‌جور نیست، ما را می‌خواهی اما بالأخره در پاک کردن ممکن است ما به یکی از این پنج مرحله پاک شدن بخوریم، بخوریم دیگر چه کار کنیم، ما که یک لحظه‌اش هم طاقت آتش قیامت تو را نداریم. حالا بخوریم، اما اگر به ما لطف کنی با همان مرحله اول پاکمان بکنی، دیگر ما راحت می‌شویم برای ابد و دیگر دغدغه هم نخواهیم داشت. یک مقدار مطلبم اضافه شد، ببخشید.

روضه خرابه‌های شام

خیلی وقت پیش در کتابی دیدم یک خانم باوقار با ادبی یک دیگ غذای خیلی خوب، آورد کنار خرابه و به اهل خرابه گفت: این نه صدقه است، نه زکات است، هیچ چیز نیست که ردّم بکنید، قبول بکنید این نذر است. داستان نذر را هم برایتان بگویم که ردّم نکنید، نگویید نمی‌خواهید. من اهل مدینه‌ام، روزگار زندگی‌ام را کشید به این منطقه، چهار سالم بود، دختر بچه بودم، بیماری فلج گرفتم، لمس شدم، مادرم تعریف می‌کند برایم. تعریف کردند: مادرم یک روز به بابایم گفت من دیگر نمی‌توانم این بچه را پرستاری کنم، خسته شدم، این بچه را بغل بگیر بیر در خانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام، به علی دو تا پیشنهاد بده، بگو: آقا! یا دعا کن بمیرد، ما واقعا مشکل داریم، یا دعا کن خدا شفایش بدهد، پدرم می‌گفت بردم تو را در کوچه خوابندم، در زدم امیرالمؤمنین علیه السلام آمد دم در، گفتم آقا! خانم من می‌گوید من پرستاری از این مریض خیلی برایم مشکل است، راه که نمی‌رود، حرف که نمی‌زند، لمس است. یا دعا کن خدا از ما بگیرد این بچه را، یا دعا کن شفایش بدهد، امیرالمؤمنین علیه السلام با یک دنیا محبت فرمود: باشد. یک خرده صبر کن، رفت در دالان خانه ابی عبدالله علیه السلام را صدا زد. گفت حسین جان! بابا بیا. یک نظری به این بچه ببنداز، امام حسین علیه السلام آمد یک نگاه به من کرد من شفا پیدا کردم. از چهل سال پیش پدرم نذر کرده هر سال برای سلامتی ابی عبدالله علیه السلام غذا بپزد پخش کند، حالا پدرم مرده من آن نذر را دارم ادا می‌کنم، خانم‌ها به او گفتند نذرت را دیگر نمی‌خواهد ادامه بدهی. این خرابه‌نشینان زن و بچهٔ حسین علیه السلام هستند، بدن قطعه قطعه‌اش را کربلا گذاشتند و نگذاشتند دفن کنیم، الآن هم سر بریده‌اش در کاخ یزید است.



جلسه پنجم

راضی بودن و حسن ظن نسبت به خدا

مقدمه

در مسیر صراط مستقیم، درهای فیوضات و رحمت و احسان پروردگار به روی سالک و رهرو این راه باز است. کسانی که در صراط مستقیم هستند در حقیقت در زمرهٔ چهار گروه ویژه از بندگان پروردگارند. البته تفاوت مقامات، مراتب و منزلت‌ها که به خاطر تفاوت ظرفیت‌هاست و گنجایش‌هاست طبیعی است. گنجایش فکری ما، عقلی ما، قلبی ما، در حدی نیست که بتوانیم عبادتی هم‌وزن عبادت انبیاء (علیهم‌السلام) انجام بدهیم. عبادت آنها در حد گنجایش روح و قلب و معنویت آنهاست، عبادت ما هم در حد گنجایش خودمان، هم طبق آیات قرآن قبول می‌شود و هم پاداشی که به انسان داده می‌شود به آن پاداش صددرصد خشنود و شاد است و در آن عالم به پاداش دیگران هیچ حسادت نمی‌کند، در باطنش هم چون و چرایی نمی‌کند که چرا به من این مقدار عنایت شده به آنها آن مقدار. عالم پاداش یک عالمی هست که تمام دل‌ها در آن عالم آرامش دارد، اطمینان دارد. و اهل بهشت هم در آنجا هیچ آرزویی برای برگشت به دنیا ندارند، چون کم ندارند؛ هیچ کس در حد خودش کم ندارد، دوزخی‌ها آرزوی برگشتن دارند، آرزویشان هم دائمی است، می‌خواهند از خدا ولی دعایشان مستجاب نمی‌شود.

آرزوی اهل دوزخ

دوزخی‌ها ناله می‌کنند در دوزخ «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ»، خدایا ما را به دنیا برگردان! اگر ما را برگردانی، تمام مفاسد اعمالی‌مان را اصلاح می‌کنیم، تغییر

می‌دهیم. جواب به ایشان می‌دهد ﴿أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مِمَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنِ تَذَكَّرُ﴾ هر دو قطعه در سوره فاطر است. کسی در دنیا نیامد از خطرات امروز شما را هشدار بدهد؟ می‌گویند چرا! من وقتی شما در دنیا بودید به اندازه‌ای که بیدار بشوید و عمل صالح انجام بدهید، عمر ندادم به شما؟ ﴿أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مِمَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنِ تَذَكَّرُ﴾. می‌گویند چرا، خطاب می‌رسد: «فذوقوا»، همین‌جا عذاب را بکشید «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ». در تمام این عالم قیامت شما دوزخیان یک نفر که یاریتان بکند، برای شما وجود ندارد. یک نفر ﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾.

تفاوت درجات در بهشت مربوط به گنجایش آدم‌هاست

اما اهل بهشت هیچ چیز کم ندارند که آرزوی برگشت بکنند. لذا از این آرزوها برای اهل بهشت نیست، ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾. اما درجات متفاوت است؛ تفاوت هم مربوط به گنجایش‌هاست. ما هم نمی‌توانیم ایراد بگیریم به پروردگار، تو که بخشنده و کریم هستی، همان گنجایشی که به انبیاء علیهم‌السلام و ائمه اطهار دادی به ما هم می‌دادی، اگر این کار را می‌کرد، که همه مردم پیغمبر بودند و امام، دیگر چه بحثی بود در کره زمین. فقط یک پرونده بود امامان هدایت چه کسانی هستند. چه احتیاجی بود که خداوند تمام انسان‌ها را گنجایش نبوتی و امامتی بدهد، این‌ها همه می‌شدند معلم، دیگر متعلمی وجود نداشت، کل معلم بودند. مگر نیازی بوده کل معلم باشند. حتما در اراده وجود مبارک او صدویست و چهار هزار پیغمبر و دوازده امام برای بهشتی شدن کل انسان‌ها کافی بوده. اگر بیشتر لازم بود بیشتر می‌فرستاد. اگر غیر قرآن کتاب دیگری لازم بود که نازل بشود، نازل می‌کرد، معلوم می‌شود طرح او یک طرح درستی است، حق است. نیازی نبوده که کل پیغمبر علیهم‌السلام باشند، مگر همه درخت‌ها باید درخت گردو باشند، پس کل درخت‌ها را درخت گردو خلق می‌کرد. چه نیازی بود. اگر همه درخت‌ها گردو بودند و ما را هم به

۱. فاطر: ۳۷.

۲. احج: ۷۱.

۳. قارعه: ۶ و ۷.



همین سبک خلق می‌کرد. نیاز به پرتقال، نارنگی، هندوانه، کدو و... هم داشتیم، اگر خداوند می‌گفت: کل رویدنی‌ها با هم یکی باشند، نیازهایمان چه می‌شد؟ همه پیغمبر، همه امام، چه احتیاجی بود. آن وقت پیغمبر و این همه امام را باید در موجودات دیگر هم می‌بردیم، ستاره و ماه نیاز نیست همه خورشید، همه خورشید که دائماً عالم یک گلوله آتش بود، آسمان‌ها و زمین همه خورشید! همه رویدنی‌ها کدو! این همه کدو ملت می‌خواهند چه کار. هر چه از زمین در بیاید کدو! یا هر چه از زمین درآید گردو! یا به کارخانه‌ها بگوییم که آقا! هر چه دارید تولید می‌کنید فقط لیوان تولید کنید. دیس نمی‌خواهیم، بشقاب نمی‌خواهیم، قاشق نمی‌خواهیم، چنگال نمی‌خواهیم، ماست‌خوری نمی‌خواهیم، سبزی‌خوری نمی‌خواهیم، همه لیوان! همه لیوان چه احتیاجی هست که کل کارخانه‌های جهان فقط لیوان فقط تولید کنند، یا فقط استکان تولید کنند. اصلاً این تفاوت‌ها دلیل بر این است که عالم خدا دارد؛ چون اگر عالم خدا نداشت کل موجودات یک واحد بودند. این تفاوت‌ها دلیل بر علم است، دلیل بر حکمت است، این علم هم که هوایی نیست، برای یکی هست. این حکمت برای یکی است، این اندازه‌گیری‌ها، برای یکی هست. الذی خلق فسوی الذی قدر فهدی، همه چیز را ما اندازه برایش قرار دادیم، اگر او نبود اصلاً یک واحد در عالم بود؟ یک چیز بود در عالم آن یک چیز هم خیالتان راحت باشد اگر کسی نبود به وجود نمی‌آمد، آن وقت ظلمت محض بود، عدم محض بود، این‌ها خیلی مطالب دقیقی است که حالا گروهی که روی این مطالب خیلی زحمت کشیدند فلاسفه و حکمای اسلامی‌اند که آنها هم من دنباله حرف‌هایشان را گرفتیم، دیدم ریشه حرف‌هایشان در روایات امیرالمؤمنین علیه السلام و امام صادق علیه السلام و حضرت رضا علیه السلام است، آنها این مسائل را بسیار عمقی بیان کردند که خود قرآن مجید هم می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ﴾، از نشانه‌های وجود خدا این که شما در کل انسان‌ها دو تا قیافه یک رنگ پیدا نمی‌کنید، دو تا صدای یک جور پیدا

نمی‌کنید، دو تا شکل یک جور پیدا نمی‌کنید، « وَ اِخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ »، این تفاوت‌ها عین حکمت است.

حسن ظن نسبت به خدا

این مقدمه را برایتان عرض کردم که امروز شما را به این نقطه برسانم. که به شکل‌تان، به رنگ‌تان، به صدایتان، به قیافه‌تان، و به موجودیت‌تان، و به ظرفیت‌تان، و به گنجایش‌تان، در پیشگاه خدا صد درصد راضی باشید. و الا در این مسئله اگر لنگی داشته باشید قیامت در دادگاه الهی گیر می‌کنید، اصلاً ما باید به گونه‌ای زندگی بکنیم که قیامت ما را دادگاه نبرند، چون در قرآن مجید است، گروهی هستند که قیامت پروردگار عالم می‌گوید بغیر حساب‌اند، حساب‌هایشان دنیا تسویه شده‌اند، آنجا دیگر جا ندارد حسابرسی کنند، خودشان برابر با هدایت من حساب‌های خودشان را رسیدند، حساب‌های خودشان را صاف کردند، دوباره که حسابرسی نمی‌کنند. این در قرآن است بغیر حساب‌اند. یک عده‌ای را هم حساب می‌کشند از آنها، فقط حساب. همین دیگر چیز دیگری ندارد. یک عده‌ای را حساب می‌کشند سوء الحساب، خیلی به آنها سخت می‌گیرند، این هم یک نوع پرونده. اما ما میتوانیم همین جا پرونده را تسویه کنیم، آنجا دیگر کاری به کارمان نداشته باشند. یکی از آنها همین است که من به تمام داده‌های تکوینی الهی راضی باشم، سیاهم، سفیدم، زردم، یا به ارزیابی زمینی‌ها، خوشگلم، متوسطم، بی‌ریختم، یک انگشت ندارم، یک چشم ندارم، از وقتی که به دنیا آمدم سرم مو در نیامورد، یا حالا که دارم می‌روم به علتی یک مشکل بدنی پیدا کردم، دکترها هم می‌گویند آقا محبت بفرمایید با این مشکل بسازید طب کاری از دستش بر نمی‌آید، در این نقطه ما باید راضی باشیم، ما مملوکیم برادران، ما یک زمینی هستیم، دست پروردگار کشاورزش، زارعش، معمارش، مالکش، خودش است. ما را به این شکل از کارگاه هستی درآورده در هفتاد-هشتاد سال عمرمان هم گاهی بیل می‌زند در این زمین، یک جایی آدم چاله چوله پیدا می‌کند، یک جا ورم می‌کند، یک جا نمی‌دانم، پایین می‌رود، یک جا بالا می‌رود، گفتند برو دکتر رفتیم، دکتر هم می‌گوید طب



فعلا اینجا پایش لنگ است، باید با این مشکل بسازی، اگر ما بتوانیم، که می‌توانیم، حالا یک خرده کم ظرفیتی می‌کنیم، عجول هستیم، اما اگر بتوانیم این شعار حق را که به این شکل اولین بار از گودال شنیده شد، این را تحقق بدهیم، الهی رضا بقضائک، خدایا ما به تمام حکم تو، داده تو، امور تکوینی تو، راضی هستیم. حکیم بودی که من را این‌گونه خلق کردی، حکیم بودی که به من این صورت و این قیافه را دادی.

یک وقت من ده-دوازده سالم بود مستأجر بودیم، چهار-پنج روز هم بود که آمده بودیم در آن خانه مستأجر شده بودیم، دو طرف حیاط ساختمان بود، بالای حیاط ساختمان صاحب‌خانه بود، پایین حیاط هم دو-سه تا اتاق بود، آنجا را به ما اجاره داده بود، من از مدرسه برگشتم، سه-چهار روز بود آمده بودیم آنجا، صاحب‌خانه آمد کنار پنجره صدا زد آقا! آقا! من آمدم بیرون گفتم پدر را می‌خواهی؟ گفت نه! شما را می‌خواهم، حالا من هم اولین بار بود صاحب‌خانه را می‌دیدم. ده- یازده سالم بود، دوازده سالم بود. خیلی به من حق دارد او، خیلی، یک حق عظیم، یک رشته ادبی علمی به من دارد که همیشه در درون خودم، یا در دعاهای خودم، به خاطر آن حق عظیمش از او یاد می‌کنم، یعنی یک رشته تربیتی و اخلاقی و ادبی من یادگار اوست. چه صاحب‌خانه‌هایی! وقتی آمدم در حیاط گفتش که با شما کار دارم، این عین الفاظش بود، گفت دنبال من زحمت بکشید، تشریف بیاورید اتاق من، یک چند دقیقه با همدیگر نشستیم داشته باشیم، حالا بین سن من و سن او شصت سال فرق می‌کند، خوب یک بچه ده- دوازده ساله عاطفی، نو، خیلی برایش مهم است که یک آدم هفتاد ساله این جور زیبا حرف می‌زند، این جور احترام می‌کند، پرسید کلاس چندید، چه می‌خوانید، به شعر علاقه دارید؟ گفتم بله، یک دفترچه شعر آورد که با قلم و دوات نوشته بود، در حدود ده هزار بیت شعر از نزدیک صد تا شاعر، گفت من یک دفتر دیگری را دارم تنظیم می‌کنم این را می‌خواهم تقدیم به شما بکنم، بیشتر با شعر و با ادبیات آشنا بشوید، گفتم چشم! من که حالا منبر ختم هم بلد نیستم، هنرش هم ندارم، اما بعدا که روحانی شده بودم و مستأجر هم نبودیم، بچه‌هایش به من خبر دادند، پدر از دنیا رفته، گفتم ختمش را من خودم می‌آیم منبر می‌روم، حالا منبر ختمی هم نبود، فقط

ویژگی‌ها و اوصاف و ادب و ایمان و حالات او را من به عنوان درس دادن به خودم و به مردم بیان کردم، این شعری که می‌خوانم همان زمان در همان دفتر دیدم. منظورم هم خط آخرش است، و منظورم این است که خودمان را در این خانه خدا به این نقطه رضایت برسانیم، قلبا هم از خدا راضی باشیم، نه زبانی. او که می‌بیند، می‌داند من راست می‌گویم یا نه، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: عالم، در این دنیا به کسی می‌گویند که گفتارش، کردارش را تأیید بکند، یعنی ظاهر و باطنش با هم راست بگویند، اگر می‌گوید خدایا از تو راضی‌ام، واقعا دلش هم بگوید راضی‌ام، ظاهر و باطن یکی باشد. این شعر را با خطش، با خط خودش است، آن دفترچه هم الان پیش من است، حتی در کتابخانه هم نیست، همان اتاقی زندگی می‌کنم، نماز می‌خوانم، می‌خواهم، بغل دستم است، حدود پنجاه و پنج - شش، سال است این کتابچه کنار من است.

یک شبی مجنون به خلوتگاه راز با خدای خویشتن می‌کرد راز
کای خدا نامم تو مجنون کرده‌ای بحر یک لیلی دلم خون کرده‌ای

ای خدا آخر طیب من کجاست؟ مُردم از حسرت،

ای خدا آخر نصیب من کجاست مُردم از حسرت طیب من کجاست؟
پس خطاب آمد که ای شوریده حال هرچه می‌خواهی در این درگه بنال
کار لیلی نیست این کار من است روی خوبان، عکس رخسار من است

ما نقاشی این نقاش هستیم، خوشت نمی‌آید، به قول حافظ گر تو نمی‌پسندی، تغییر ده قضا را! پاشو شکل خودت را عین شکل یوسف کن، اگر خوشت نمی‌آید قیافه‌های همه ما باطن همان نقاش است، ﴿هُوَ الَّذِي يَصَوِّرُكُمْ﴾ در رحم مادران، من شما را صورتگری کردم، شما قیافه‌تان قلم نقاشی من است ناراضی هستی، علتش این است که خود را بد می‌بینید، اگر بباید از نگاه من خودتان را ببینید ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾، من شما را

۱. آل عمران: ۶

۲. سجده: ۷.



زیبا ساختم، زیبا هم می‌بینم، تو چشمت بیمار است خودت را بی‌ریخت می‌بینی، بی‌ریخت نیستی، من نقاشی بی‌ریخت ندارم اصلاً.

هر کجا نوریست از انوار ماست مست یا مخمور خود هوشیار ماست^۱

این نقطهٔ رضایت عجیب نقطهٔ آرامش‌بخشی است. که من با پروردگارم با نعمت‌ها، با خودم، نه و نو نداشته باشم، آرام باشم.

تفاوت درجات در بهشت

برگردیم به اول منبر تفاوت درجات در قیامت هم در بهشت، هم در دوزخ، مربوط به تفاوت گنجایش‌هاست. ببینید برادران ما می‌آییم وضو می‌گیریم، رو به قبله هم می‌ایستیم، اهل ریا هم نیستیم، حالا هیچ کس خانه نیست هیچ کس، وضو می‌گیرم نماز را می‌خوانم احدی هم من را نمی‌بیند، چون همه رفتند نیستند. واقعا هم خدا را عبادت کردم، این عبادت قطعاً قبول می‌شود، عبادت قبول شده بهشت دارد، ولی خود و خدا انصاف بدهید این نمازی که ما خواندیم از نظر حال، نیت، کیفیت، با نمازی که امیرالمؤمنین علیه السلام یک وزن است. نه، ولی به هر دویش بهشت می‌دهند. ما کاری به امیرالمؤمنین علیه السلام و بهشت امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌توانیم داشته باشیم، کار به خودمان داریم، وقتی بهشت ما را برابر عبادت ما براساس گنجایش، به ما می‌دهند، قرآن می‌گوید: از آن بهشت‌تان شما صددرصد راضی هستید. آنجا دیگر چون و چرا اصلاً نمی‌کنید، چرا گنجایش علی را به من نداد که من هم بهشتی مثل علی داشته باشم، خوب عزیز دلم اگر آن گنجایش را به کل می‌داد، کل علی بودند، جهان که این همه علی لازم نداشت، همین یک دانه علی از کل جهان اضافه هم دارد، در همه چیز از کل جهان اضافه دارد، من یک بار به دوستانم گفتم، گفتم ما هیچ چیز امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی‌شناسیم، گفتم من یک آیه قرآن که سنی‌ها هم نوشتند این آیه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده خیلی سنی‌ها نوشتند از قرن اول تا حالا نوشتند که می‌گویند این آیه «نُزِلَ فِي

۱. محمدرضا قلی پور.

حقّ علی»، خوب ما هم که داریم، برای ما مهم نیست، برای ما طبیعی است، آنها نوشتند فی حقّ علی مهم است، آخر آنها از زیر این حرف‌ها خیلی در می‌روند، اما دیگر بعضی جاها در نمی‌روند، حالا در هم می‌رفتند به درک! این قدر ما مدرک داریم برای حرف‌هایمان که نیازی به مدرک دیگران نداریم، اما حالا آنها هم نوشتند ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^۱، «یَشْرِي، یعنی فروختن، «وَمِنَ النَّاسِ»، همه نه، مَنْ، عده‌ای، «يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»، هستند کسانی که وجود خودشان را در برابر گرفتن «مَرْضَاتِ اللَّهِ» نه بهشت، با خدا معامله می‌کنند، پس صحبت بهشت نیست، در ذهن امیرالمؤمنین علیه السلام هم بهشت نبوده. آن شبی که به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابید فقط یک سؤال کرد، من بخوابم شما زنده می‌مانید؟ فرمود: بله، خوب آقا با خیال راحت بروید، من می‌خوابم، چهل نفر هم بنا بود حمله بکنند پیغمبر صلی الله علیه و آله را قطعه قطعه کنند، به قصد کشتن خوابیده در رختخواب هم آمدند، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام جانش را گذاشته بود، اگر بنا بود بکشند، بکشند، این خودش شهادت حساب می‌شود، ولو اینکه نکشتند او را، مگر ابراهیم سر پسرش را برید. خوب خنجر نبرید، بعد هم خدا می‌فرماید: «كذلك نجزي المحسنين»، ابراهیم اسماعیل را قربان کرد، این متن قرآن است، ولی قربانی نشد، ولی ابراهیم مصمم قطعی بود، امر خدا را اجرا کند، ولی خدا نخواست. ما با قرآن که سروکار پیدا می‌کنیم، هیچ ایرادی دیگر در ذهن‌مان نمی‌آید که ایشان حالا دو، سه ساعت خوابیده در رختخواب، چه خبره که این قدر مسئله برایش ایجاد بکنی، نه خیلی هم خبره‌است، ایشان به قصد فدا کردن جان خوابید از قصدش هم برنگشت، دشمن نکشد او را، ولی جانش را فروخت خدا هم خرید. اینکه دیگر متن قرآن است ولو اینکه شهید نشد. به دوستانم گفتم گفتم عمق این آیه را می‌دانید یعنی چه نگفت بهشت را در مقابل دادن جان با من معامله کرد، بهشت که بهشت است زمانش بی‌نهایت است، مکانش که بی‌نهایت نیست، ﴿عَرْشُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۲ حدود دارد. گفتم معنی

۱. بقره: ۲۰۷.

۲. آل عمران: ۱۳۳.



آیه این است که اگر خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام بر فرض روز قیامت بگوید: برو بالای این بلندی بایست، یک نگاه به اهل محشر بکن چقدر جمعیت در محشر است، کسی عددش را نمی‌داند، خدا هرچه انسان خلق کرده حالا زنده کرده در محشر، به علی بگوید علی جان! از ثواب آن شبت، همان یک شب، هر کس از اولین و آخرین کم دارد، تو برو پر کن جایش تمام اولین و آخرین پرونده‌یشان نمره‌اش بیست می‌شود اگر علی مال آن شبش را ببخشد و از خودش هم ذره‌ای کم نمی‌آید، علی که به تنهایی همه عالم است، از همه هم بیشتر دارد. من باید راضی باشم او که تمام وجودش رضایت من الله است.

حالا من می‌خواستم آن پنج تا مسئله‌ای که وعده داده بودم به شما بگویم عیبی ندارد پنج تا سهم فردا شد که شب جمعه هم است. خوب است. امروز، بحث کشیده شد به اینجا خوب هم بود که ما به نقطه رضایت از خدا برسیم، «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ». همه‌اش به ما سفارش می‌کنند، راضی باشید آدم ناراضی مورد نفرت است، چون نارضایتش هیچ دلیلی ندارد، هیچ علتی هم ندارد.

روضه ورود به شام

من نشسته بودم، شما رو به قبله داشتید برای ورود اهل بیت علیهم السلام به شام گریه می‌کردید. مردم کوفه اهل بیت علیهم السلام را می‌شناختند، آمده بودند سر بازار فقط آمده بودند تماشا، اما سنگ نمی‌زدند چوب نمی‌زدند، ناسزا نمی‌گفتند، تحقیر نمی‌کردند، شماتت نمی‌کردند، ولی این‌ها را به مردم شام کافر معرفی کرده بودند، خارجی، خارجی معنی‌اش این است که برای یک مملکت دیگرند رفتیم اسیرشان کردیم؟ نه، این را خیلی اشتباه می‌کنند، خارجی در تمام شام پخش کرده بودند این گروه «خرج من دین الله» این‌ها بی‌دین شدند کافر شدند، لذا واجب القتل بودند، آنجا خیلی سخت گذشت، شماتت‌ها، سرزنش‌ها.

آن یکی گفتا که این‌ها کیست‌اند دیگری گفتا مسلمان نیستند

آن یکی گفتا چرا افسرده‌اند دیگری گفتا برادر مرده‌اند
آن یکی گفتا که این بیمار کیست دیگری گفتا که بابش خارجی‌ست

ببینید چه فشار روحی به زین العابدین علیه السلام وارد شده بود که صدا زد ای کاش مادر مرا
نزاییده بود. «یا لیت لم تلدنی امی!» ای کاش! مادر مرا نزاییده بود که حالا این منظره را
نمی‌دیدم، که جلوی چشم این همه زن و بچه هجده سر بریده را بالای نیزه بزنند، این
منظره را نمی‌دیدم که بچه‌ها می‌خواهند گریه کنند با تازیانه آنها را می‌زنند.



جلسه ششم

توبه یکی از راه های نجات

صراط مستقیم

صراط مستقیم راه خداست و راه دیگری هم وجود مقدس او برای انسان مقرر نفرموده. چرا که هر راه دیگر به شرّ و زیان و خسارت منتهی می‌شود و او رضایت به خسارت دیدن بندگان ندارد. چون قرار دادن انسان در راه انحرافی ظلم است و خداوند متعال ظالم به بندگان و موجودات نیست. ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بَطْلًا وَلَا لَعَبِيدًا﴾، ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الشَّيْثَانَ﴾ این‌ها آیات قرآن است؛ من ذره‌ای به مردم ستم ندارم «و لكن الناس انفسهم يظلمون»، این مردم‌اند که خودشان به خودشان ظلم می‌کنند. یک ظلم سنگین همین است که من راهی را برایشان قرار دادم که سلوک در این راه در دنیا یک زندگی پاک، نصیبشان می‌کند و در آخرت هم آنها را به پاداش عظیم وصل می‌کند، ولی اکثرشان گوش نمی‌دهند و راه دیگری را انتخاب می‌کنند، این ظلم به خودشان است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: معصیت هیچ معصیت‌کاری، انحراف هیچ منحرفی، زیانی برای خدا ندارد. «لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ ۗ»، گناه ضرر دارد نه برای خدا، برای خود گناه‌کار، اطاعت و عبادت منفعت دارد، نه برای خدا، برای خود عبادت‌کننده، جالب است که پروردگار این مسئله صراط مستقیم را بر بندگان واجب کرده که روزی ده بار توجه قلبی به او بکنند، در هر یک رکعت نماز واجب، عبد و مکلف می‌خواند «اهدنا الصراط المستقیم». در نماز هم به ما دستور دادند که توجه قلبی به پروردگار عالم و به این حقایقی که

۱. حج: ۱۰.

۲. یونس: ۴۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.



می‌خوانی داشته باش. یک نکته جالبی هم امام صادق علیه السلام می‌فرماید، می‌فرماید: «این حقایق را که حالا می‌شنوید یا می‌خوانید، مثل همین اهدنا الصراط المستقیم، خودتان هم میزان‌گیری کنید با آن، ببینید در صراط مستقیم هستید یا نیستید. صراط مستقیم یعنی راهی که در آن راه انسان قدمش برای ظلم به خودش، ظلم به نعمت‌ها و ظلم به دیگران پیش نمی‌رود. شناخت خود، کار سختی نیست. من دارم می‌گویم «اهدنا الصراط المستقیم»، بیرون نماز چه کارهام. آرامم، باوقارم، قانع به مال خودم هستم، اخلاق دارم، رفتار درستی دارم، امام علیه السلام می‌فرماید: اگر دارید «فلیحمد الله»، خدا را سپاس بگویید که به شما محبت کرده، لطف کرده، اما اگر ندارید هنوز که نمردید که پرونده‌تان را بررسی نکنند، تا زنده‌اید خلع صراط مستقیم را جبران نکنید؛ چون می‌شود جبران کرد، مشکلی ندارد، بن بست ندارد، سخت نیست. کم نیست که! دو بار صبح، دو بار ظهر، دو بار عصر، دو بار مغرب، دو بار عشاء، ده بار در یک ساعت‌های نزدیک به هم انسان صراط مستقیم را به زبان جاری کند، به دل توجه کند و خودش را هم میزان‌گیری کند، بسنجد با این ترازوی الهی خودش را بکشد، به قول سوره اعراف ببیند وزن دارد یا ندارد. در آیه هفتم و هشتم سوره مبارکه اعراف است، در آیه هشتم می‌فرماید: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾، ترازوی ما برای سنجش اعمال شما در قیامت چیست؟ در خود آیه می‌فرماید: حق است «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ»، ترازو اسمش حق است، خوب این حق چیست. یکی از مصادیق قطعی حق همین «صراط مستقیم است»، شما را در قیامت با صراط الهی می‌سنجندتان، صراط الهی، یک جاده‌ای است که ترکیب شده از انجام دادنی‌ها و انجام ندادنی‌ها، این دو تا با همدیگر می‌شود راه خدا، و به عبارت قرآنی «حلال‌ها و حرام‌ها، به عبارت امروزی صراط، عبارت است از حذف و انتخاب، که من در حدّ خودم همه زشتی‌ها را حذف بکنم، و همه خوبی‌ها را انتخاب بکنم، همه خوبی‌هایی که من در معرض قرار می‌گیرم، ممکن است خیلی از خوبی‌ها هم تکلیف من نشود، خوب تکلیفی ندارد، اما همه زشتی‌ها را که باید حذف بکنم. حالا نصیبی از همه خوبی‌ها ندارم اما زشتی‌ها که یک ارتش خطرناکی است و دائم هم آماده حمله به من، من این زشتی‌ها را حذف بکنم، راهشان ندهم. حالا خیلی از خوبی‌ها هم یا پولش را ندارم، یا استطاعتش را ندارم، خوب شامل حالم نمی‌شود،



یک کسی آمد مدینه به پیغمبر ﷺ گفت: من بیابان‌نشینم. این دینی که به من ارائه شده من فقط نمازها را می‌خوانم و روزه ماه رمضان، اما چیزهای دیگر را هم قبول دارم، ولی استطاعتش را ندارم، گوسفند ندارم، گاو ندارم، شتر ندارم، زراعت به درد بخوری ندارم، زکات به من تعلق نمی‌گیرد، درآمدی ندارم که تا حج بروم و برگردم، بدن درست و حسابی هم ندارم که در این جهادها با شما شرکت بکنم، خیلی روان برای پیغمبر ﷺ مدام توضیح داد که این را ندارم، آن را ندارم، آن کار را نمی‌توانم انجام بدهم، آن پول را ندارم، پس چه چیز دارم؟ یک نماز دارم و یک روزه، در مقابل آنهایی که همه این خوبی‌ها را می‌توانند انجام بدهند، وضع قیامت مثل امثال ما چه می‌شود؟ که از کلّ دینت یک نماز داریم و یک روزه بقیه‌اش هم که پرونده‌مان خالی است، پیغمبر ﷺ راهنماست، هدایتگر است، پیغمبر ﷺ می‌داند وضع انسان در قیامت چه وضعی خواهد بود، هم علمش وصل به علم حق است، هم کل قرآن پیش اوست، همه اعمال قرآن. بنا به آیات قرآن حرف‌هایش برای مردم حجت است، یعنی باید بپذیرند، قبول بکنند. پیغمبر ﷺ فرمود: امثال شما روز قیامت اهل بهشتید یقیناً، به شرط اینکه سه عضوتان را از زشتی‌ها حفظ بکنید، چشم‌تان، زبان‌تان، غریزه جنسی‌تان، همه گناهان هم ظاهراً برای همین سه تا است، معدن همه گناهان همین‌ها هستند، اگر زشتی‌ها را از این سه عضو حذف بکنی، قیامت اهل بهشتی. هر کسی هم که مثل تو است، او هم اهل بهشت است. این صراط مستقیم.

لغزش‌ها در صراط مستقیم

حالا انسان‌هایی مردانی، زنانی، راه دور هم برویم، به آنهایی که غایب از جلسه‌اند هم توجهی نکنیم، خودمان را بگوییم مردانی، زنانی، مثل ماها، که با این وضع موجودمان یقیناً در صراط مستقیم حقیق، یقیناً، اما گاهی در همین جاده به قول امیرالمؤمنین علیه السلام یک لغزشی پیدا می‌کنیم، داریم می‌رویم سراغ آن پنج ممر نجات که ما اگر لغزش پیدا بکنیم اگر به علتی، حالا علت‌هایش در روایات یا در قرآن مجید بیان شده، سراغ آن علت‌ها هم برویم، دیگر از اصل مطالب باز می‌مانیم. باید برویم سراغ علل لغزش‌ها اگر به یکی از آن علت‌ها سالک صراط مستقیم لغزشی پیدا کرد، یعنی گیر افتاد یا به تعبیر قرآن مجید اسیر شد، در گرو عملش رفت، که در قرآن مجید ملاحظه کردید پروردگار در سوره مبارکه مدثر،

می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾، رهن یعنی گرویی، می‌فرماید: هر انسانی در گرو اعمالش است، یعنی یک اعمالی هست که زندان است، بند اسارت است، چون بعدش می‌فرماید: یک عده‌ای هم هستند اصلا در گرو عملشان نمی‌روند، چون عملشان زندان نیست، عملشان زنجیر نیست، عملشان طناب اسارت نیست. «إِلَّا الْمُصَلِّينَ»، آن وقت شما آثار و شرایط و حالات مصلین را بخواهید ملاحظه بکنید حتما بعد از جلسه سوره مبارکه معارج را ببینید، آنجا پروردگار عالم نزدیک به ده آیه، وضع نمازگزار واقعی را بیان می‌کند، که یک نمازگزار واقعی چه ویژگی‌هایی دارد، چه خصوصیت‌هایی دارد، این آیات واقعا دیدنی است، حتما ببینید، و حتی بشود روی یک صفحه کاغذ تمیز یادداشت بکنید، و پیشتان باشد، گاهی ببینید، مطالعه بکنید. آنجا هم آیاتش از این آیه شروع می‌شود، ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾، آن وقت مصلین را شرح می‌دهد که این نمازگزاران واقعی چه ویژگی‌هایی و چه خصوصیت‌هایی دارند.

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»، خیلی‌ها در گرو اعمالشان می‌روند، یعنی به خاطر عملشان زندانی می‌شوند، محروم از رحمت می‌شوند، اسیر می‌شوند، کم کار می‌شوند، بی‌میل به عبادت می‌شوند، دلسرد می‌شوند. کل لغزش‌ها زندان است، طناب اسارت است. حالا یک سالک صراط مستقیم الهی امکان لغزشش هست. ما خیلی آدم‌های خوب در عالم داشتیم بد شدند، خیلی آدم‌های بد داشتیم، خوب شدند، این یک سیری بوده در تاریخ و الآن هم هست. این طور نیست که اگر من وارد صراط مستقیم شدم دیگر ضمانت ماندن دارم و ضمانت اینکه دچار لغزش نشوم، خوب راه است دیگر، یک وقت مواظب خودم نیستم، می‌افتم در چاله، در چاه می‌افتم در حالی که اهل صراط مستقیم‌ام، حالا اگر در گرو لغزشم رفتم راه نجات، اینجا لغزش‌ها را شما باید از همدیگر تفکیک بکنید، به خاطر آن پنج تا دری که خدا برای نجات باز گذاشته، که سه تاش کمرشکن است، اما بالاخره نجات‌بخش است، و خیلی‌ها هم دچار آن سه مرحله پاک شدن می‌شوند، اما فقط خدا



می‌داند که در مخصوصا دو قسمتش چه فشار سنگینی به آدم می‌آید، آدم الآن نمی‌تواند بفهمد، هیچ کسی هم نمی‌تواند به ما بفهماند، چون آنها هم مثل ما درک نمی‌کنند.

توبه، آسانترین راه نجات انسان از آتش جهنم

بهترین راه نجات که برای اهل لغزش قرار داده که فشاری هم ندارد بر انسان و در نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: قدرتمندترین عامل نجات است در بین علل نجات، توبه است. این یک در نجات، توبه یعنی چه، بعضی‌ها که نمی‌آیند در این جلسات معنی حقایق را خوب نمی‌دانند، اما حسن کار ما این است که در طول سال با این جلسات در ارتباطیم، لذا کمتر در مسائل الهی به اشتباه می‌افتیم، آنهایی که نمی‌آیند اشتباه خیلی دارند، گاهی که با خود من در این چهل-پنجاه ساله روزگار منبر برخورد کردند، هنوز نیامده بودند پا منبر، حالا با یک رفیق‌شان آمده بودند پیش من، یا در قطار کنار من بودند، یا در هواپیما، یا در اتوبوس، بالأخره به یک شکلی من را دیدند، حالا قبل از انقلاب که با لباس ما را می‌شناختند، الآن که فیلم می‌گذارند که همه مردم ما را می‌شناسند. وقتی یک سلسله مسائل را برای من می‌گفتند از زندگی خودشان که مثلا ما رفتیم مشهد حرم امام رضا، یک گناهی هم داشتیم توبه کردیم، توبه ما قبول است. خوب اینکه برای ما مبهم است، نمی‌دانیم چه گناهی چون هر گناهی، توبه خاص خودش را دارد. یک مبلغ دینی را پیغمبر صلی الله علیه و آله مأموریت دادند بروند یمن، برای تبلیغ دین، تا بیرون مدینه بدرقه‌اش کردند. بیرون مدینه یک سلسله سفارش به او کردند که من یک بار نشستم همه سفارشات پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدم به این شخص حدود دو صفحه کتاب است. خیلی جالب است، خیلی، اصلا انگار پیغمبر صلی الله علیه و آله همه عمر نبوتشان را در این نصیحت به این مبلغ دینی خلاصه کردند، در ضمن هم از این کارشان به ما منبری‌ها می‌گویند، خود شما هم به شدت احتیاج دارید موعظه‌تان کنند، خود آن آدم دین‌شناسی بود و برای تبلیغ دین می‌رفت اما پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند شاید صد تا مسئله به عنوان نصیحت به او گفتند، یکی از آنها این بود، «و اخذت لکل ذنب توبه»، خیال نکنی مال مردم را بخوری،

یا به مردم ظلم بکنیف یا مشت زدی به مردم سیاه شده پوست‌شان، یا دماغش شکست، یا دندانش شکست، یا لباسش پاره شد، حالا پاشی بروی مشهد و یک زیارتی بخوانی، یک گریه‌ای بکنی بگویی خدایا ما را از گناهان گذشته بیامرز، نه اینجا توبه کتکاری، این است که اولاً اگر پوستش قرمز شده، سیاه شده پاره شده، خون آمده، دندان شکسته دماغ شکسته، لباسش پاره شده، تمام این‌ها در اسلام قیمت دارد، پوست قرمز شد، ولو بچوات، ولو خانمت، یا سیاه شد، اصلاً زدن کار خوبی نیست، همین لغزشی است که دارم می‌گویم و الا این کارها همه که زشت است، این‌ها را باید همه را حساب کرد، آن لباسی که پاره شده، آن را نوآش را با این پاره بودنش حساب کرد و آن قیمتی که بین سالم و بین پاره شدن به دست می‌آید، آن واجب است پرداخت کردنش، دیه واجبه پرداخت کردنش، حالا من می‌روم می‌گویم آقا من مشت زدم دماغت شکست، دندانت شکست، بدنت زخم شد، برویم پیش یک آدم فقیهی، حساب بکند ببیند چقدر ما به شما بدهکاریم، اگر گفت بخشیدمت، آن گناه بخشیده می‌شود، اگر گفت نه، باید بدهی دیه‌اش را، واجب پرداخت بشود. پول را که شمردم دادم دستش، این توبه این گناه می‌شود، پیغمبر ﷺ فرمودند «کل گناهان یک دانه توبه دارد» و «و احدث لكل ذنب توبه». حساب می‌کنم می‌بینم، هفت-هشت، سال عمدا نماز نخواندم، این لغزش است خوب توبه‌اش به این است که کل نخوانده‌ها، خوانده بشود. روزه نگرفتم، توبه‌اش به این است که نگرفته‌ها را بگیرم، خیلی کارهای دیگری لغزش است، زمین برای بچه‌ام بوده، رفتم بی‌خبرش بالأخره با ترفند، به نام خودم کردم، بیست ساله، حالا بچه‌ام نیازمند شده، می‌آید می‌گوید: بابا زمینم را بده. یا باید زمین را به او داد، یا اگر راضی است، قیمت روز را باید به او داد. لغزش است دیگر توبه‌اش به این است که رضایتش را جلب بکنم، بعضی‌ها قبلاً می‌گفتند: «درخت کاشتم که بغلش بنشینم استفاده بکنم» کدام درخت؟ پروردگار عالم باید رضایت بدهد که من مالی را بردارم ببرم؛ ولو مال بچه‌ام، مال فرزندم. موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: دزدترین دزدان در این عالم کسی است که با یک خانمی ازدواج کرده، از او هم چهار تا بچه پیدا کرده، زن چقدر در این خانه جان کنده، مهریه‌اش را بخورد و ندهد، این دزدترین دزدان است، اسرق السراق است، خوب این لغزش است. حالا هم دارم مهریه را بپردازم، ولی قبلاً نمی‌خواستم بپردازم خورده بودم، برده بودم،



حالا برای اینکه توبه کنم پیغمبر ﷺ می‌فرماید: مال زن را به زن برگردان، این می‌شود توبه. بی بلیط سوار اتوبوس‌ها شدم، سوار قطار شدم نفهمیدند، بیایند پولش را بگیرند حالا می‌نشینم حساب می‌کنم می‌بینم که اندازه هفتاد، هشتاد هزار تومان پول بلیط ندادم، توبه‌اش به این است که حساب بکنم بروم دفتر شرکت واحد بگویم آقا ما سوار شدیم بلیط هم ندادیم، این هم پول بلیط‌هایی سوار نشدیم، اینجا هم دین به ما می‌گوید دین را در حدی که قلبت اطمینان پیدا بکند بپرداز، در حدی که اطمینان بکنیم. خوب این یک نوع پاک شدن، این یک در برای ورود به طهارت، برای آزادی از «کلّ نفس، بما کسبت رهینه» است.

به خدا قسم برادران، من این که دارم برایتان می‌گویم، تجربه و مطالعه و کتاب دیدن و نوشتن و ملاقات با بزرگان دین که نمونه یکی‌شان در این کشور نیست، نتیجه این پنجاه سال عمرم در مطالعه کتاب‌ها که کم هم مطالعه نکردم و نتیجه صد و سی جلد کتابی که نوشتم، غیر از تفسیر قرآن که چهل جلد است، حدود شانزده تایش آماده است، هر جلد کامل پانصد صفحه است، و نتیجه ملاقات با بزرگان دین، نتیجه ملاقات با مراجع تقلید مسیحی‌ها، یهودی‌ها، زرتشتی‌ها، برهمنی‌ها، کمونیست‌ها، در بیست و چهار-پنج کشور، این را در یک جمله به شما بگویم، شما هم به زن و بچه‌ها و دوستانتان بگویید که به واللّه العلی العظیم، تنها راه درست و راهی که انسان را نجات می‌دهد، راه اهل بیت ﷺ است و راه غیر از این‌ها هر چه هم که رنگ اسلامی داشته باشد، باطل و به جهنم انسان را منتهی می‌کند. شما ببینید برای نجات ما هنوز که نمردییم، چه راهنمایی زیبایی می‌کند، آقا مگر دلت می‌خواهد در زندان اعمال باشی! از این زندان بعد از مردنت آتش می‌زند بیرون! مگر دلت می‌خواهد! تو که طاقت گرما و سرما را نداری چه جوری می‌خواهی بروی جهنم، خوب بیا راهنماییت بکنم نروی جهنم. یک راه نجات توبه است، توبه، واجب شرعی است، واجب فقهی است، و واجب اخلاقی است، واجب فطری است، این قدر هم باارزش است کسی که با توبه خودش را پاک می‌کند و از اسارت اعمال و زندان اعمالش نجات می‌دهد که پروردگار در قرآن اعلام کرده: «تائب در گردونه محبت من قرار گرفتی»، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾، حالا که پاک شدی من عاشق پاک‌های هستم، تو هم الآن پاک شدی حالا من عاشق تو هستم حالا دوستت دارم، در لغزیدن، در



صراط مستقیم یک راه پاک شدن از لغزش توبه است، «یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله» در آشتی با من باز است، من که با تو قهر نکردم، تو داری می‌روی کجا می‌روی، در قرآن می‌گوید: این تذهبون، کجا دارید می‌روید؟ به کجا می‌رسید با این رفتنتان، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ یک توبه جدی، نصوح یعنی توبه جدی توبه خوب، توبه درست.

حالا تا چهار تا در نجات دیگر که یکی از آنها هم خیلی شادی‌آفرین است، ولی برای دنیا نیست برای قیامت است، سه تای دیگرش یکی از آنها برای دنیاست، دو تایش هم برای برزخ و قیامت است، آن را اگر زنده بمانم به خواست خدا، در خدمت شما فردا، چهار تا قسمت دیگرش با یکی، دو تا روایت درباره توبه ملاحظه می‌کنید.

روضه امام حسین علیه السلام

برای کشتن یک نفر به نظر شما چقدر اسلحه لازم است، الان در مملکت ما گاهی لات‌ها یک چاقو به یکی می‌زنند، می‌میرد، یک گلوله به یکی می‌زنند، می‌میرد. بیشتر که نمی‌خواهد، حالا یک نفر را می‌خواهید بکشید که هم گرسنه هست، هم تشنه هست، هم هفتاد و دو داغ دیده، چقدر اسلحه مگر لازم است، چقدر چه کار کردید؟ که وقتی خواهر می‌آید مجبور می‌شود سه تا سؤال بکند الله اکبر، خانمی که پنجاه و شش سال است با او بوده، دیگر نمی‌شود آدم پنجاه و شش سال با یکی باشد، بعد ببینید او را بگوید که شمایی؟ مگر زینب کبری علیها السلام چند ساعت ابی عبدالله علیه السلام را ندید که حالا که آمده می‌گوید که أنت أخی، و ابن والدی، تو پسر امیرالمؤمنین علیه السلام بابای منی؟ و ابن امی؟ بعد هم چقدر اسلحه به کار بردید که زینب نشست شمشیرها، نیزه‌ها، سنگ‌ها، چوب‌ها را کنار ریخت تا توانست بدن را روی دامن بگذارد، اما آرام نشد، خم شد لب‌ها را به گلوی بریده گذاشت.

کسی چون من، گل پرپر نبوسید	کسی گل را ز من، بهتر نبوسید
کسی چون من، گلش نشکفت در خون	کسی گل را به چشم تر نبوسید
کسی غیر از من و دل اندرین دشت	به تنهایی تن بی سر نبوسید
به عزم بوسه لعل لب نهادم	به آنجایی که پیغمبر نبوسید



جلسہ، مقیم

صراط مستقیم و برکات بی شمار آن

معنای صراط مستقیم

نکات مهمی را در رابطه با صراط مستقیم شنیدید. صراط مستقیم، راه خود پروردگار است. به این معنا که فعل حق، کار حق، عمل حق، خلقت وجود مقدس او، آفرینش او، طبق صریح آیات قرآن همه بر صراط مستقیم است. پدیده علم و دانش مربوط به زمان آدم علیه السلام است. مسئله یک قرن و دو قرن نیست. اولین انسانی از جنس ما را که آفرید، دانش کاملی به او عنایت کرد. **﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾**، این دانش از آن زمان، هم انتقال پیدا کرده و هم انسان زحمت کشیده سفره‌اش را پهن تر کرده، تا به امروز که این دانش در هزاران کتابخانه و میلیون‌ها کتاب، جمع شده. نمی‌توان سراغ گرفت از اولین انسان تا به امروز، دانشمند محققى را که در رشته خاص خودش گفته باشد: «من در این پدیده خلقتی انحراف دیدم، کژی دیدم.» مسئله کمبود و نقص که اصلاً در هیچ کجای عالم و در جهان تکوین و خلقت دیده نمی‌شود. از هیچ چیز کم نگذاشته و چیزی را با عیب نیافریده، کژی هم در خلقت موجودات از ذره‌بینی‌ها گرفته تا عظیم‌ترین جهان بالا، دیده نشده و دیده هم نمی‌شود. این معنای صراط مستقیم در پیشگاه وجود مبارک حضرت حق است. خودش در صراط مستقیم است، یعنی کار کج، کار انحرافی، کار عیب‌دار، کار نقص‌دار، نمی‌کند.



عبودیت از عبادت مهم تر است

خداوند خودش را که می‌خواهد در قرآن تعریف بکند، بیشتر با لغت تسبیح تعریف می‌کند. ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ﴾^۱ ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۳ یعنی چه؟ سبحان، تسبیح، سبِّح، یسبِّح، یعنی او کاملاً بی‌عیب و نقص است. وجودی که کمال مطلق است، هر کاری می‌کند، هر چه را می‌آفریند، بی‌عیب خلق می‌کند. جالب این است که به ما هم شبانه‌روز در تمام رکوع‌ها، در تمام سجده‌های نمازهای واجب، واجب کرده این مسئله سبحان الله را هم با زبان تکرار بکنیم، هم با دل. ذکر، یعنی توجه قلبی همراه با اقرار زبانی؛ یعنی ذکر ترکیبی از دل و زبان است. اگر بخواهم دلی تنها بکنم قبول ندارد، بگویم من نماز نمی‌خوانم، اما به تو توجه دارم. این توجه چون مطابق دستور او نیست، ارزشی ندارد؛ لذا ما در روایات مان به خصوص در نزدیک به ده روایت، در جلد اول اصول کافی داریم که حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام سفارش اکید می‌کنند، عبادت بدون متکی به دلیل و به قرآن و به فقه انجام ندهید، چون باطل است. یعنی صریحاً اعلام کردند باطل است. عبودیت خیلی مهم است نه عبادت، عبودیت یعنی من فقط تسلیم فرمان‌های حق باشم به گونه‌ای که گفته عبادت بکنم، اما اگر عبادت بدون عبودیت باشد صریحاً اثمی علیه السلام ما اعلام کردند عبادت باطلی است، شما باید گوش به فرمان مولا باشی، نه از پیش خودت من درآوردی عبادت بکن، این باطل است. پس برو قلبت را خوب کن، اگر معنیش این باشد که توجه به خدا داشته باشد فقط، این را خدا قبول ندارد، شما داری حرف بی‌ربط باطلی می‌زنی. اقرار به زبان بدون دل هم نفاق است، چون امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: مؤمن کسی است که عملش قولش را تصدیق بکند، اگر قول با درون، مساوی نباشد، این نفاق است. من قیامت را قبول ندارم، یا حقیقتی را قبول

۱. اعلی: ۱.

۲. حدید: ۱.

۳. جمعه: ۱.

ندارم اما یک لفظ پاکی را به زبان جاری می‌کنم، این فایده‌ای ندارد. ذکر، ترکیبی از توجه دل و زبان است؛ حالا شما عدد رکوع‌ها را و سجده‌ها را در ذهنتان جمع بزنید، چند تا می‌شود. هر رکعتی یک رکوع دارد، دو تا سجده، ذکرش هم واجب است. من در رکوع چه باید بگویم، مطابق دستور یا سه تا سبحان الله مخصوصا سبحان الله این ماده سبحان، واجب است در نماز باشد، یا سه تا سبحان الله، یا سبحان ربی العظیم و بحمده، هر رکعتی هم دو تا سجده دارد، باز یا سه تا سبحان الله یا یک سبحان ربی الاعلی و بحمده، چرا این قدر تکرار، برای اینکه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این مسائل باید در قلب شما پایدار باشد، بُن‌آرمه بشود، که صبح، ظهر، عصر، مغرب، عشا، با توجه دل و با اعلام زبان بگویی: خدای من از هر عیب و نقصی پاک است، پس این همه عیب و نقص و مشکلاتی که در زندگی انسان‌ها هست از کجا ناشی شده، خدا که به ما گفته واجب است در چهل-پنجاه تا رکوع و سجود من را از هر عیب و نقصی تنزیه بکنید. او کمال مطلق است، عیب و نقص از او صادر نمی‌شود، پس این همه عیب در این جامعه جهانی از کجا آمده، این‌ها را خدا نریخته در کاسه مردم، نه، کار خودش نیست، این بن‌بست‌ها، این مشکلات، این رنج‌ها، این ترس‌ها، این سختی‌ها، ببینیم قرآن چه می‌گوید، مائیم و قرآن، امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه دوم نهج البلاغه می‌گوید: این قرآن را فرستاده چهار تا کار برایتان بکند، یکیش این است، «إِزَاحَةً لِّلشُّبُهَاتِ»، همه وسوسه‌ها، فکرهای غلط، شبهه‌ها، را شستشو بدهد از مغز، که اگر به قرآن هم قانع نشوی، به هیچ چیز دیگر قانع نمی‌شوی، هیچ چیز دیگر نیست قانع بکند، ببینید این همه عیب این همه نقص، این همه کمبود، این‌ها از کجا ناشی شده، خدا که سبحان الله است، خدا که یسبح الله، ما هم که در هر سجده و رکوعی، می‌گوییم از عیب و نقص خالی است، پاک است، قرآن چقدر زیبا این سؤال ما را جواب می‌دهد: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»، هرچه خیر در زندگی طلوع دارد از جانب خداست، «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»^۲، تمام بدبختی‌ها، شقاوت‌ها،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲.

۲. نساء: ۷۹.

نقص‌ها، کمبودها، تولید خودتان است؛ به من ربطی ندارد. شما بیا مؤمن واقعی بشو، ﴿انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک لهم الامن﴾ امنیت سراغت می‌آید، شما مؤمن واقعی شو از این عیبی که مردم دنیا دارند، پاک می‌شوی، خالص می‌شوی. کار خدا کزی در آن نیست، چون وجود کامل است، می‌آییم در عالم خلقت پرورنده را می‌بندیم، چون می‌بینیم از زمان آدم علیه السلام که علم ظهور کرده تا حالا، هیچ دانشمندی در رشته خودش نگفته که فلان جای فلان مخلوق، کزی دارد.

صراط مستقیم در قرآن

اما می‌آییم سراغ یک حقیقت دیگر در قرآن بعد از بسم الله ﴿یس﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ^۱ قسم به قرآن، آن هم به قرآن استوار، قرآن حکیمان، «یس، وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ». خدا دارد قسم می‌خورد، دارد یاوه‌گویی کلّ یاوه‌گویان را تا قیامت ردّ می‌کند، نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله. ﴿اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ^۲﴾. به قرآن قسم تو از فرستادگان منی و راه تو، روش تو، زبان تو، قلب تو، حرف تو، حرکات تو، اِنَّکَ علی صراط المستقیم، شما معنی صراط مستقیم را می‌خواهی؟ قرآن می‌گوید: برو سراغ پیغمبر صلی الله علیه و آله او صراط مستقیم است. روش او با دوست، با دشمن با زن و بچه، با نعمت‌ها، با مردم، با برخوردها، همه صراط مستقیم است. یک حقیقت دیگر، عربی در مسجد، اهل سنت هم نقل کردند_ به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید من نماز می‌خوانم، در هر رکعتی هم می‌گویم صراط المستقیم، نمی‌فهمم صراط مستقیم چیست؟ متوجه نمی‌شوم. فرمودند می‌خواهی عمق صراط مستقیم را بفهمی تا آخر عمرت خیالت راحت باشد که صراط مستقیم چیست؟ گفت می‌خواهم، پیغمبر صلی الله علیه و آله دست گذاشتند روی شانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند، هذا صراط المستقیم، اگر می‌خواهی معنی واقعی

۱. انعام: ۸۲.

۲. یس: ۱ و ۲.

۳. یس: ۳.

صراط مستقیم را بدانید این صراط مستقیم است، بیست و سه سال هم این حرفها را زد که بعد از مردنش مردم کج نروند، اما مردم دلشان خواست کج بروند، خوب رفتند، کج رفته‌ها به قول قرآن سر از کجا درآوردند؟ دوزخ، چون قرآن، کرارا در آیاتش گفته کسانی که سالک کج‌راهند، پایان کج‌راهه جهنم است. این صراط مستقیم. یک نکته درباره صراط مستقیم قرآن دارد که صراط مستقیم قانونی است، فقهی است، این را من وعده دادم برایتان در سه آیه قرآن از سوره انعام در سه بخش بگویم، هنوز پیش نیامده، یعنی مقدمات بحث فرصت نداده، و اما صراط مستقیم، این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است که مرحوم فیض کاشانی در مقدمه تفسیر صافی نقل کرده: «صراط مستقیم راهی است بین انسان و بهشت». یعنی ابتدای این جاده دینداری است، پایان این جاده هم بهشت است همین. کوتاه‌ترین راهی که در عالم انسان را به مقصد می‌رساند.

برکات صراط مستقیم

برکات صراط مستقیم هم برای هیچ کس قابل شمارش نیست که سالک این راه از چه فیوضاتی، چه برکاتی، برخوردار می‌شود. یقین به این برکات هم پیدا می‌کند، یعنی شک نمی‌کند، دلش آرام است به این فیوضات، هر چه هم عیار خلوص حرکت در این راه بیشتر باشد، بینایی باطن بیشتر می‌شود، نهایتاً این بینایی باطن فوران می‌کند و به بینایی سر هم می‌رسد، یعنی در حد خلوص و عیارش حتی از جلوی چشم سر، یک مقدار قبل از رفتن به عالم بعد که عالم بینایی کامل چشم است، برای دیدن حقایق پشت پرده یک مقدار این پرده کنار می‌رود و به اندازه خلوص انسان و عیار خلوص چیزهایی را می‌بیند، خیلی کم هم دیده‌هایش را تعریف می‌کند چون به هیچ عنوان مجاز نیست.

یک جریان منفی را امام صادق علیه السلام می‌فرماید: داود به خدا اصرار کرد پشت پرده‌اش را ببیند. در این زمینه خطاب رسید داود! اصرار نکن، نمی‌خواهم در جریانات منفی پرده کنار برود، آن وقت سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، آن وقت به خیلی از آبروها لطمه می‌خورد، ولی داود مصر شد، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: یک چشمه خدا به او نشان داد، داود به

پروردگار گفت تا آخر عمرم دیگر پرده از جلو چشمم کنار نگذار، نمی‌خواهم ببینم. اما جریانات مثبت را چرا، نشان می‌دهند، در نهج البلاغه می‌فرماید: أمير المؤمنين عليه السلام وقتی که وارد تفسیر این آیه می‌شود، در تفسیر این آیه چه غوغایی می‌کند! رجال، در سوره نور است: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾، وقتی این چهره‌هایی که در این آیه نشانه‌هایشان بیان شده، عمقی معرفیشان می‌کند، حرف را به اینجا می‌رساند که این‌ها کسانی‌اند که مدت‌ها با خدا مناجات داشتند، حالا خدا با آنها مناجات دارد. این دیگر چه مقامی است که انسان در خلوت، در سحر، یک گوشه بنشیند، آرام خدا با او از طریق دلش مناجات بکند، این چه مقامی است! آنهایی که این مقام را درک کردند، چه لذتی بردند! نمی‌شود تعریف کرد ما کمیت‌ها را می‌توانیم تعریف کنیم، بگوییم طول این مسجد سی متر است، عرضش بیست و پنج متر است، بلندی‌ش شش متر است، این تعداد آجر برده، این مقدار تن آهن برده، گچ برده، ولی معنویت مسجد را چه کسی می‌تواند تعریف کند، کیفیت‌ها قابل تعریف نیست برکات صراط مستقیم برای سالکش واقعا قابل شمردن نیست قابل تعریف نیست، تماشای کیفیت است.

برکات سید محمدباقر شفتی و میرزا ابراهیم کلباسی در این مسیر

یکی از بزرگ‌ترین علمای شیعه در دوست‌وپنجاه سال پیش، مرحوم حاج میرزا ابراهیم کلباسی این چهره کم‌نظیری بود و عجیب است که علم و عالم در خانواده حاج میرزا ابراهیم تا الآن قطع نشده، خیلی شخصیت والایی بوده، در علم، در عمل، آن طرف زاینده‌رود، جنوب زاینده‌رود زندگی می‌کرد، تمام مردم آن منطقه متوجه او بودند و حتی مردم این طرف زاینده‌رود. ولی این طرف زاینده‌رود در محله بیدآباد یک طلبه‌ای که از فقر گاهی دو-سه شبانه‌روز چیزی گیرش نمی‌آمده بخورد، این طلبه در نجف تبدیل به



یک شخصیت عظیم علمی و معنوی شد، اهل شَفْت، بین فومن و زنجان بود، بسیار هم غریب بود. یکی از علمای اصفهان آمده بود نجف زیارت، او را که دید خیلی پسندید، دید این عجب گوهری است، عجب عالمی است، عجب زاهدی است، عجب عابدی است، کم دیده بود. گفت: آقا دیگر می‌خواهی بمانی نجف چه کار؟ مردم نیازمند به هدایت‌اند، نیازمند به معنویت‌اند، شما فکر کن ماندنتان اینجا شرعی است؟ گفت نه، اگر شما می‌پسندی که من از نجف بیایم اصفهان؟ می‌آیم. آمد اصفهان و در اصفهان شخصیت اول علمی و معنوی شد، تابستان‌ها حدود سه ماه، پاییز یک ماه، بهار دو ماه، حدود شش ماه، مردم اصفهان در بیدآباد مخصوصاً دو ساعت مانده به نماز صبح، می‌آمدند بیرون داخل کوچه که صدای ناله و گریه و التماس ایشان را در نماز شب بشنوند، اصلاً تمام شهر را تحت تأثیر قرار داده بود و نوشتند هر شب هم در نماز شب، مثل مادر داغ‌دیده گریه می‌کرد و به پروردگار می‌گفت: «أ مثلک یخییٰ»، خدا گدایی مثل من را ناامید می‌کند؟ رد می‌کند، دست به سینه‌ام می‌زند که برو گمشو؟ خدایی مثل تو! و این ذکر را می‌گفت و به مرگ می‌رسید، اگر مژه نماز را به ما بچشانند، اگر معنی این کلمات را به ما بچشانند، اگر ما الحمد لله رب العالمینی که در نماز می‌گوییم، امواج حمد را در ارتباط با جهانیان ببینیم، اگر در رکوع، در سجده، امواج سبحان الله را ببینیم، چه غوغایی در درون ما برپا می‌شود، خدا می‌داند. خیلی‌ها خیلی محرومیت‌شان بالاست خیلی. یک کسی سر سفره نماز می‌نشیند هیچ چیز سر این سفره برایش کم نیست، یکی هم سر این سفره می‌نشیند فقط آب خوردن گیرش می‌آید، یعنی نمازش در حد یک آب خوردن است، در حد یک لقمه نان است، اما وقتی علی سر سفره نماز می‌نشیند، تمام فیوضات خدا را از سر این سفره جمع می‌کند، تمام برکات را جمع می‌کند، تمام نور را جمع می‌کند.

مرحوم کلباسی می‌فرماید: من به یک مشکل بسیار پیچیده علمی برخورد کردم، واجب بود برایم حل بشود، حالا نمی‌دانم جنبه فتوایی برایش داشته، این مسئله‌ای بوده که دنبال

۱. آیا مثل تویی، مرا نا امید می‌کند؟

حلش بوده و می‌گفته باید حل بشود، می‌گویند کتاب‌های زیادی را زیر و رو کردم آراء علماء، فقها، حکما، فلاسفه، عرفا را دیدم حل نشد. واقعا فشار روانی پیدا کردم، فشار روحی پیدا کردم، چرا حل نمی‌شود؟ غصه‌دار بودم، یک شب خواب دیدم وارد یک جلسه‌ای شدم، رسول خدا ﷺ تا امام عصر ﷺ به ترتیب ولادت نشستند، پیغمبر ﷺ است، امیرالمؤمنین ﷺ است، صدیقه کبری ﷺ است، تا امام عصر ﷺ، و دیدم آقا سید محمد شفتی هم که ساکن آن طرف رودخانه و عالم آن ناحیه بود، او هم روبروی اهل بیت ﷺ نشسته، من فهمیدم که ایشان عظمتی دارد و یک امتیازش هم نسبت به من این است که ایشان سید است، چه قدر من خوشحال شدم که حالا مسئله‌ام را می‌توانم در میان بگذارم و این‌ها هم که علم اعلم‌اند، حل بکنند. آمدم زانو زدم روبروی صدیقه کبری ﷺ، بارک الله به معرفت کلباسی، بارک الله تو مرجع تقلید بودی و کوه علم و در عالم خواب این نور را به تو دادند که فهمیدی علم واقعی پیش زهراست بارک الله! گفتم خانم من یک همچین مشکل پیچیده علمی دارم، شما هم می‌دانید که باید حل بشود، برایم بالآخره من الآن خادم دینم، خادم مردمم، نمی‌شود من جاهل به این مسئله باشم، صدیقه کبری ﷺ به من احترام کرد، گفت بله ما شما را قبول داریم که عالم دینی، خدمت‌هایت را هم قبول داریم، اما این مسئله پیچیده را از فرزندم آقا سید محمد شفتی بپرس، بلند شدم آمدم جلوی سید زانو زدم، گفتم آقا من این مسئله را دارم، ایشان هم جواب داد. من بیدار شدم، دیدم حل شد، گفتم: فردا صبح به احترام سید از حسین‌آباد، جنوب رودخانه پیاده بروم ایشان را زیارت بکنم، در ضمن هم مسئله را از او بپرسم. -باز تکرار بکنم آن کسی که در صراط مستقیم، عیار خلوصش بالاست، به حکم قرآن از برکات و فیوضات عام و خاص صراط مستقیم به خدا قسم بهره‌مند می‌شود و برابر با عیار خلوصش گاهی گوشه پرده را کنار می‌زنند تا چیزهایی را هم ببیند، این به یقین آدم میلیاردها برابر اضافه می‌کند، آرامش عجیبی می‌دهد به انسان. -گفت: آفتاب طلوع کرد من در خانه سید بودم، در باز بود چون وقت درسش بود طلبه‌ها داشتند می‌آمدند. من هم قاطی طلبه‌ها وارد شدم، من را بغل گرفت، بغل دست خودش نشاند. آهسته به او گفتم من رودریاستی که ندارم حالا عالم خیلی



بزرگی هستیم، اما نمی‌دانیم‌هایم هم خیلی است، یک مسئله بسیار پیچیده علمی با مطالعه، با رفتن سراغ کتاب‌ها، برایم حل نشد، اجازه بدهید خدمتتان بگویم، شما جواب بدهید، فرمود: دیشب در محضر صدیقه کبری علیها السلام جوابتان را دادم جواب همان است. این‌ها بهره‌های کوچک صراط مستقیم در دنیا است، حالا در قیامت برکات صراط مستقیم یکی از آنها این است که تا حالا هیچ کس نفهمیده نه هشت بهشت. یکی از آنها این است، **«وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ»**، بهتر، برتر و بالاتر از هشت بهشت رضوانم را نصیب سالکان صراط مستقیم می‌کنم.

راه‌های پاک شدن سالکان راه حق از لغزش‌ها

حالا برگردیم به بحث دیروز، اگر سالک صراط مستقیم مثل امثال ما، این دیگر قطعی است مثل امثال ما، لغزش پیدا کرد، با این لغزش تکلیف این چه می‌شود، باید لغزش را در قرآن و روایات ببینیم بررسی بکنیم که چه نوع لغزشی است، این لغزش با پنج تا پاک‌کن قابل پاک شدن است. البته با یکی از آنها هر پنج تا در یک زمان لازم نیست، یا با توبه قابل پاک شدن است، اگر با توبه پاک نشد، با درگیر کردنش با بیماری‌ها، سختی‌ها، بلاها و فشارها قابل پاک شدن است، اگر پاک نشد، جزء لغزش‌هایی بود که کار توبه نبود، کار بلاهای بدنی و روحی هم نبود، با عذاب برزخ پاکش می‌کنند، اگر با عذاب برزخ هم پاک شدنی نبود، می‌افتد به قیامت، یا باید برود جهنم مدت کمی طبق آیات و روایات مان بماند آتش پاکش بکند و اگر نه مورد پنجم، شفاعت قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله است. این‌ها را باید شرح بدهم باید برایتان توبه را، بلاهای دنیایی را، عذاب برزخ و آتش قیامت را، در حد گناه گناه کار مؤمن، چون قسم خورده به عزت و جلال مؤمن را در دوزخ نگه نمی‌دارم، اما حالا یک اشتباهی کرده که پاک کننده‌اش آتش است، چاره‌ای نیست باید برود، اگر نه با شفاعت.

روضه امام حسین علیه السلام

این روزها دیگر روزهای ابی عبدالله علیه السلام است. هیچ روضه‌ای دیگر نمی‌توانم بخوانم.
زینب چو دید پیکری اندر میان خاک از دل کشید ناله به صد آه سوزناک
کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن احوال ما بین و سپس خواب ناز کن
بلند شو بین خیمه‌هایمان را آتش زدند، بلند شو بین بچه‌هایت را دارند تازیانه می‌زنند،
طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر دستی به دستگیری ایشان دراز کن
حسین من!

سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا لب بر گلو رسان و ز جان بی نیاز کن
بگذار گلوی بریده‌ات را ببوسم و بمیرم.
ای وارث سریر امامت ز جای خیز بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
حسین من! حسین من!

یا دست ما بگیر و از این ورطه بلا بار دگر روانه به سوی حجاز کن
نمی‌خواهم با این‌ها همسفر باشم، من همیشه همسفر عباس و اکبر و قاسم و تو بودم، اما
حالا باید همسفر شمر و خولی و سنان باشم.



جلسہ ہشتم

راہ مہی پاک شدن از گناہان (۱)

لغزش مؤمن

به خاطر اینکه پروردگار به مؤمن محبت ویژه‌ای دارد و به خاطر ایمان مؤمن به پروردگار و به قیامت و به انبیاء علیهم‌السلام اراده‌اش تعلق گرفته که عبادات مؤمن را، کارهای خیر مؤمن را قبول بکند و به مؤمن در آیات قرآن وعده نجات داده، اما گاهی بعضی از اهل ایمان، بعضی از مؤمنان، دچار لغزش‌هایی می‌شوند که پروردگار عالم بنا ندارد این لغزش‌ها در پرونده مؤمن بماند؛ چون بنا ندارد این لغزش‌ها در پرونده همیشه ثبت باشد و مؤمن دچار یک جریمه همیشگی و ابدی بشود، پنج راه برای پاک شدن این لغزش‌ها قرار داده. البته این پنج راهی که قرار داده به تناسب لغزش‌های مؤمن است؛ گاهی با توبه قابل حل است، مؤمن وارد راه توبه می‌شود و یقیناً این لغزش‌ها از او بخشیده می‌شود و مغفرت و رحمت الهی صد درصد شامل حالش می‌شود. گاهی لغزش به گونه‌ای است که با توبه حل نمی‌شود، یک مقدار سنگین است، یا ریشه دوانده، آلودگی‌اش در وجود مؤمن باقی است و خود آن هم عوارضی دارد برای مؤمن که ائمه ما می‌فرمایند البته در قرآن هم است، با یک سلسله سختی‌ها، رنج‌ها، مشکلاتی که پیش می‌آید، پروردگار عالم آن مشکلات را، آن سختی‌ها را، آن رنج‌ها را، خوشبختانه به عنوان جریمه لغزش‌های مؤمن قرار می‌دهد.

بیماری یکی از راه‌های پاک شدن از لغزش‌ها

این متنی که عرض می‌کنم، در باب حکمت‌های نهج البلاغه أميرالمؤمنين علیه‌السلام است؛ خیلی متن مهمی است و برای ما هم واقعا دلخوشی می‌آورد، قلب ما را آرام می‌کند، شاد

می‌کند. یکی از دوستان خوب امیرالمؤمنین علیه السلام مریض شده بود، بیماریش هم سخت بود، امام علیه السلام آمدند به عیادتش وقتی احوال‌پرسی‌شان تمام شد، به تناسب وضع آن بیمار، فرمودند: -چون ما واقعا هم در سخنرانی‌هایمان برای مردم خیلی لازم است که به گونه‌ای این مطالب را توضیح بدهیم که مردم یک سو نگر نشوند فکر نکنند که این مسئله همه جا همین است، نه همه جا همین نیست، قرآن مجید، روایات، به ما یاد دادند که پرونده‌ها را از همدیگر تفکیک کنیم، حالا کار خیلی از شما نیست تفکیک پرونده‌ها، چون باید مسلط به قرآن و روایات باشیم. - اینجا که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند، به تناسب آن شخص بیمار بوده، چون تمام انبیاء علیهم السلام هم بدنشان بدن بشری بود، ائمه علیهم السلام هم همین‌طور، آنها هم سرما می‌خوردند، مریض می‌شدند، با بیماری از دنیا می‌رفتند؛ ولی بیماری برای آنها یک پرونده دیگری دارد. آنجا پرونده بیماری برای ترفیع مقام است. یعنی وقتی پیغمبری، امامی، ولی‌خدایی، بیمار شده و دارد درد می‌کشد و ناله می‌کند، پروردگار عالم به خاطر تحمل این بیماری مقام او را در بهشت، درجه او را بالاتر می‌برد. بنابراین، من این متنی را که از نهج البلاغه برایتان می‌گویم، شما یک حکم کلی در ذهن مبارکتان صادر نکنید، چون وقتی آدم پرونده‌ها را تفکیک نکند، در ذهنش گیر می‌کند، اول من حرف امیرالمؤمنین علیه السلام را بزنم، بعد گیر ذهنی را بگویم، امام علیه السلام احوال‌پرسی‌شان که تمام شد، به این شیعه‌شان فرمودند: «فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ»، تو یقین بدان که این بیماری و ناله و درد، از طرف خدا برای تو پاداشی ندارد، این یقینا که می‌گویم برای آن‌انی است که حضرت اول فرمایش‌شان فرمودند، «فَإِنَّ الْمَرَضَ»، قطعاً بیماری «لَا أَجْرَ فِيهِ» اصلاً پاداشی ندارد و لکنه، اما برای مؤمن، باز هم پرونده‌ها را باید تفکیک کرد که این خصوصیت بیماری را برای این مرد نه به طرف انبیاء علیهم السلام و ائمه اطهار می‌شود سرایت داد، نه به طرف بی‌دین‌های عالم. بحث، بحث مؤمنی است که لغزش داشته، حالا بیمار شده، بیماری سختی هم هست، درد سنگینی هم هست، خودش ناراحت، زن و بچه‌اش ناراحت،



افتاده، «فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ»، ای شیعه من! ای بنده خدا! بیماری پاداشی از جانب خدا رقم نمی‌زند، اما یک کاری برایت می‌کند که والله ما باید به پروردگار بگوییم اگر بنا باشد ما را پاک بکنی گناهمان به توبه بر نمی‌خورد، برای پاک شدن اگر خیلی ریشه‌ای است و سخت است، ما راضی هستیم این جوری ما را پاک بکنی، گله‌ای نداریم، شکایتی نداریم، «فَإِنَّ مَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ»، بیماری پاداش خدایی ندارد «فَإِنَّهُ يُؤْتِ ذُنُوبَ كَمَا تَهْتِ شَجَرُ الْوَرَقِ»، این نظر أميرالمؤمنين عليه السلام است. ما هم می‌دانیم که نظر أميرالمؤمنين عليه السلام یک نظر صد در صد درست هست، ما می‌دانیم اعتقاد هم داریم، بر هم نمی‌گردیم از این اعتقاد که ائمه ما چشمه علم پروردگار بودند، آن‌شان که پیغمبر صلى الله عليه وآله و امام عليه السلام نبود چشمه علم بود، مثل صدیقه کبری عليها السلام الآن خوشبختانه زحمت کشیدند تمام روایات و دعا‌های حضرت زهرا عليها السلام را جمع کردند یک جا چهارصد، پانصد صفحه است، خوب نشان می‌دهد که صدیقه کبری عليها السلام عالم بوده؛ چون در بسیاری از امور نظر داده و نظرش هم در این هزار و پانصد ساله زنده است، یعنی هیچ کسی نیامده بگوید که این حرف باطل شده، این قدر استوار است، این قدر محکم است، این قدر دقیق است که پیشرفت دانش هم نمی‌تواند چیزیش را زخمی بکند، شما همین خطبه مسجدشان را اگر دقت کنید، حالا شما که برایتان میسر نیست دقت کنید، یک کسی که درس خوانده است، اگر این خطبه را دقت بکند، می‌بیند در این خطبه دانش فقه، دانش تفسیر، دانش اخلاق، دانش عرفان، دانش حکمت، دانش فلسفه، دانش جهان‌بینی، دانش قانون، دانش حقوق، دانش وکالت، دانش محاکمه، دانش دادستانی، دانش قضاوت، در آن موج می‌زند. یک خانم هجده ساله، این همه رشته‌ها را در کدام دانشگاه تحصیل کرد، مگه دانشگاه داشت. مگه که أميرالمؤمنين عليه السلام می‌فرماید: وقتی پیغمبر صلى الله عليه وآله مبعوث شد، یک نفر بلد نبود با خط بنویسد، یک نفر، و یک نفر بلد نبود کتاب بخواند، یک نفر. ایشان این همه رشته‌ها را مدینه تحصیل کردن؟ مدینه که مدرسه و مکتب نداشته. اولین کسی که زمینه تحصیل مردم مدینه را فراهم کرده، پیغمبر اسلام است. مدینه که یک شهر پرتی بود قبل از آمدن پیغمبر صلى الله عليه وآله اصلاً قابل گفتن و حرف نبود که، اطرافش و

داخلش هم یک مشت یهودی و مسیحی زندگی می کردند، آنها هم بلد بودند خط بنویسند اما به هیچ کسی یاد نمی داند، یعنی به این ها به مدینه ای ها. از این سخنرانی در مسجد معلوم می شود که صدیقه کبری علیها السلام علمش، من الله بوده. امام هم نبود، پیغمبر هم نبود. از طرف دیگر شما ببینید کنار دروازه کوفه یا سر بازار کوفه وقتی زینب کبری علیها السلام آن سخنرانی بسیار عالمانه را کرد، امام زمانش یعنی زین العابدین علیه السلام برگشت خدا را شکر کرد، گفت عمه جان! «الحمد لله انتِ عالمة غیر معلّمة» هر چیز علم داری معلم یادت نداده، علمت مستقیماً از جانب خداست، چه برسد آن کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله است و دارای مقام ولایت کبرویه الهیه است. آن هم امیرالمؤمنین علیه السلام که پدر یازده امام است و پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود: علی علیه السلام افضل از دیگر ائمه علیهم السلام است. ایشان به دوست بیمارش فرمود: بیماری تو پاداشی ندارد، یک وقت در رختخواب دلت خوش نباشد، که توقع کنی حالا من چون سرطان دارم، حصبه دارم، دیالیز می شوم، از پروردگار مهربان عالم برای من یک پسایی خیلی مهمی گرفته، از دنیا که بروم یک هدیه عظیمی به من می دهد می گوید این بابت بیماری که داشتی، اما بیماری برای تو مؤمن یک کار مهمی می کند، «و لکنه یحط السیئات و یحطها حتّ الأوزاق»^۲، حضرت علیه السلام فرمود پاییز را دیدی که چه جور برگ های درختها راحت می ریزد روی زمین، مؤمن وقتی بیمار می شود درد دارد می کشد گناهایش مثل برگ درخت پاییز از پرونده اش می ریزد پایین، گناه با بیماریت پاک می شود، بیماریت یکی از عوامل پاک کننده گناهانت است، یک عامل پاک کننده توبه است، یک عامل هم بیماری است، که این را ما باید قبول بکنیم که توبه اش یقیناً شامل حال همه ما هست، این دومی هم شامل حال همه ما هست، حالا شما باید دیگر من هم همین طور تا آخر عمرمان یاد این حرف امیرالمؤمنین علیه السلام باشیم. اگر مریض شدیم، درد کشیدیم، ناله کردیم، گریه کردیم، جراحی کردیم، آمپول مان زدند، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: استقبال

۱. بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۶۴

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۲.



که پنجاه-شصت ساله مذهبی‌اند، نسل جوان هم فقط مال خانواده‌های مذهبی می‌آیند پا منبر، بقیه جوان‌ها که نمی‌آیند پا منبر این حرف‌ها را بشنوند، اینکه پرونده‌ها را چه جوری تفکیک بکنند، اینکه چه گناہانی با توبه پاک می‌شود، چه گناہانی با بیماری پاک می‌شود، چه گناہانی در برزخ پاک می‌شود، چه گناہانی در قیامت، چه گناہانی با شفاعت. قر و قاطی زندگی می‌کنند بیشتر مردم و بیشتر نسل جوان، خیلی قاطی زندگی می‌کنند، نمی‌آیند هم، هم امثال شما را قبول ندارند، هم امثال ما را قبول ندارند، این است که این جور مسائل که شنیده می‌شود خوب ما موردش نیستیم، اما بیرون در اقوام‌مان، در دوستان‌مان هستند افرادی که موردش باشند. شما همه‌تان افرادی را دارید اهل مسجد نیستند، اهل جلسه نیستند، اما بد نیست به قول امام باقر علیه السلام آن را که علم دارید، واجب است انتقال بدهید. یعنی با محبت به آنها بگویید. یک چیزی را این‌هایی که غیر از شما هستند نمی‌توانند منکر بشوند، یعنی صددرصد یادشان بیاندازید قبول دارند، و آن این است که با آنها صحبت کنید، مردنی هستی یا نیستی، دیگر نمی‌تواند بگوید نمی‌میرم که، مرگ را همه قبول دارند او‌با‌ما هم بیچاره مرگ را قبول دارد، این دیگر چیزی است که کل عالم قبول دارند، وقتی اقرار گرفتی، یعنی یادش انداختی که قطعاً مردنی است، حالا با محبت سؤال کن می‌توانی، عزیز دلم! داداشم! خواهرم! برادرم! رفیقم! همسایه‌ام! برای من رفیقت ثابت کنی که صدویست و چهار هزار پیغمبر علیهم السلام دروغ گفتند؟ خوب می‌گوید نه راست گفتند، قرآن راست گفته یا دروغ گفته؟ راست گفته، اگر یک وقت انبیاء علیهم السلام را هم نپذیرفت، قرآن را هم نپذیرفت، بی‌دین‌های کشور ما معمولاً دو نفر را حسابی قبول دارند، علتش هم این است که با آنها کار دارند، کارشان هم این است که وقتی مشکل خوردند و کلید حلّی نداشتند می‌روند سراغ این دو تا، یکی امیرالمؤمنین علیه السلام است، یکی حضرت سیدالشهداء علیه السلام است، آنها را اگر قبول نکردند این دو تا را قبول دارند، به او بگویی علی بن ابی طالب علیه السلام آدم دروغ‌گویی بود، می‌گوید زبانت را گاز بگیر! دهانت ناپاک شد. یا امام حسین علیه السلام، یکی‌شان هم که قبول بکند کافی است، بگو این‌ها گفتند تا نمردی، دو تا

حسابت را پاک کن؛ یکی با خدا، یکی با مردم، و الا بروی آن طرف، هیچ کس نیست نجات بدهد و گاهی هم برزخ و قیامت پاکت نمی‌کند، باید بروی جهنم، حیف نیست بروی جهنم. این را واجب است ما با زبان نرم انتقال بدهیم اثر هم دارد، واقعا اثر دارد.

خانمی که در احیا دگرگون شد

یک کسی پربروز به من می‌گفت، می‌گفت: من یک همکاری داشتم این دختر خانمی بود بیست‌وهشت نه ساله خودش، مادرش، باباش، داداشش، خانواده‌اش، عموهاش، که بر اثر این همکار بودن این‌ها را شناخته بودم، در بی‌دینی و گناه حرف اول را می‌زدند، من به این همکارم گفتم حجاب، گفت حجاب یعنی چی، حجاب چی هست؟ اصلا نگذاشتند هیچ چیز خدا و پیغمبر ﷺ از در آن خانه برود داخل، گفت به همکارم گفتم می‌دانی من - چون چند ساله داریم باهم کار می‌کنیم - اهل شر نیستیم؟ گفت بله، گفتم می‌دانی من ضرر کسی را نمی‌خواهم؟ بله، تو به من اعتماد داری که من در حد خودم مرد درستی‌ام؟ گفت اطمینان دارم، گفت من دعوت می‌کنم یک شب، بیشتر هم نه، یک دانه احیا برو، گفت چون نزدیک ماه رمضان بود، گفت احیا چیست؟ گفت حالا کلی هم نشستیم برایش احیا را توضیح دادیم. که احیا چیست؟ گفت به خانواده‌ام چه بگویم، اگر من بگویم یک همچنین مجلسی آن هم نصف شب می‌خواهم بروم، کلی فریاد و کتک و داد و بیداد و تلخی و گفتم تو تا حالا شب‌ها تا دو نصف شب، سه نصف شب، بیرون نبودی؟ گفت چرا، جلسات مهمانی همین دوستان دختر و پسر. گفتم خیلی خوب، به پدر، مادرت بگو دارم می‌روم مجلس رقص، می‌روم مجلس شبانه رفیق‌هایم، گفتم اجازه می‌دهند؟ گفت کاملا. گفتم خوب، به آنها بگو می‌روم یک چنین مجلسی، ولی آمدی بیرون بیچ برو یک شب فقط، بیشتر نه، گفت حالا کجا بروم، گفت آدرس احیا را دادم، بیاید خیابان ری، شب اول را آمد و شب دوم خودش آمد، شب سوم هم آمد و الان شده یک خانم قرآنی. این را ما واجب بگوییم حالا ده نفر را به آنها بگوییم، هشت نفرشان گوش می‌دهند، پنج نفرشان گوش می‌دهند، ائمه‌ی علیهم‌السلام ما به شیعیان می‌گویند، آنها را که یاد گرفتید حبس نکنید، انتقال بدهید، انتقال این انتقال خیلی مهم است، بسیار مهم است.

حسرت جبران ناپذیر به دلیل نرفتن به مسجد

من یک شب داشتم می‌رفتم منبر طرف امیرآباد، من همیشه یک ساعت زودتر حرکت می‌کنم که یک ربع بیست دقیقه زودتر به جلسات مردم برسم، مدام نیابند در خیابان گردن بکشند که این آخوند گردن شکسته مگر خودش روی منبر نمی‌گوید: عمل به وعده واجب است پس خودش که به دین عمل نمی‌کند ترافیک بودف ولی من دغدغه نداشتم چون وقت داشتم با تاکسی هم بودم، تاکسی هم آشنا بود، پا منبری بود، گفتم که می‌رسیم به منبر؟ گفت بله، من الان در یک فرعی می‌پیچم تمام این منطقه را بلدم، کوچه پس کوچه می‌زنم می‌رویم و پیچید در یک فرعی، آمدیم در یک هشت متری پیدا نبود بن بست است، چون از آنجا می‌خواست وارد یک خیابان دیگر بشود که می‌خورد به امیرآباد، ما یک خرده که رفتیم جلو گفت که، بن بست است، من دور می‌زنم می‌رویم خیابان پایینی من اشتباه آمدم در این خیابان، در حال دور زدن منم عمامه‌ام روی صندلی ماشین بود، بی عمامه بودم، دیدم دو نفر با هم دارند دعا می‌کنند اما دعوای محبتی این یکی دارد به او می‌گوید، بدبخت بیچاره فلک زده این مسجد نزدیک است، این آقای هم که آمده صحبت کند، این حرف‌های خیلی خوبی می‌زند، همه‌اش برای قرآن است و ائمه علیهم‌السلام بیا برویم، یک شب بیا، اگر خواستی دیگر نیا، گفت نه من نمی‌آیم، من از مسجد خوشم نمی‌آید از این آخوندها هم بدم می‌آید، گفت آخه تو که، آن داشت می‌گفت، می‌گفت تو که تا حالا با یک آخوندی نبودی که رفیق که، چه می‌دانی این آخوندها چه هستند، می‌گویی بدم می‌آید، گفت نه نمی‌آیم، گفت غلط می‌کنی که نمی‌آیی، بابایت را درمی‌آورم، پدرت را در می‌آورم می‌برمت چه جور! البته می‌گویم دعا با محبت بود، من به این راننده گفتم بروم پایین آن یکی که می‌گوید نمی‌آیم بدم می‌آید، سلامی به او بکنیم، بغلش بکنیم، سرش را بیوسیم، بگوییم بابا از ما برای چه بدت می‌آید؟ ما که با هم آشنا نیستیم خبری از کار ما نداری که حالا ماشین هم هست بیا برویم، گفت نه می‌ترسم یک وقت توهین بکند، ما رفتیم مسجد بالأخره این را به زور آوردش مسجد، چون دو نفرشان



را من قیافه‌شان را دیدم در کوچه، اما آن یکی که گفت نمی‌آیم اصلا معلوم بود در خودش دارد می‌جوشد، در خودش دارد زجر می‌کشد که چرا بیست و هفت - هشت ساله ما راه را اشتباه رفتیم. این انتقال خیلی کار مهمی است خیلی.

اگر یک وقت ما بیمار شدیم، سخت هم بود، این را حرف امیرالمؤمنین علیه السلام یادمان باشد که این بیماری را قبول نکنیم، گله نکنیم، با خدا بگو بگو نکنیم، یک راه پاک کردن گناهان ما، همین بیماری‌هاست، اگر گناهی هم نداریم که این بیماری برای ما ترفیع مقام است برای آنهایی که گناه ندارند.

برزخ، شفاعت و آتش جهنم از راه‌های پاک شدن از لغزش‌ها

اما راه سوم پاکسازی برزخ است، برزخ ما بدنمان در اختیارمان نیست ولی فشار روحی، حسرت، غم و غصه شدید، باعث پاک شدن گناهان می‌شود. اگر چیزی باقی ماند و مؤمن وارد قیامت شد، آنجا دیگر دو تا مرحله پاکسازی است که نود و نه درصد به این مرحله می‌خورند. شفاعت قرآن، شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله، شفاعت ائمه طاهری علیهم السلام، نودون درصد از مردم مؤمن، به این شفاعت می‌خورند. یک درصدشان هم دیگر هیچ چاره‌ای نیست، آتش جزء مطهرات است؛ البته همه چیز را پاک نمی‌کند، کافر را پاک نمی‌کند، ولی مانده‌های مؤمن را پاک می‌کند. حالا یا یک ساعت آنجا نگاه‌شان می‌دارند، یا یک سال نگه می‌دارند به تناسب گناه است، ولی آخرش هم خیلی عجیب است! عجیب! که وقتی نوبت حرکت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شود بعد از اینکه جهنمی‌ها رفتند جهنم، به محض اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از روی دوزخ می‌آیند عبور بکنند، روایت دارد، سنی‌ها هم حتی نقل کردند، آتش فروکش می‌کنند، جهنمی‌ها به کارگردان‌ها می‌گویند: چه خبر شده، جهنم می‌خواهد خاموش بشود؟ می‌گویند نه، می‌گویند پس این فروکش کردن آتش چیست؟ می‌گویند: پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله دارد رد می‌شود، به احترام قدم او آتش دارد فروکش می‌کند، آن وقت مؤمنانی که در همان طبقه اول جهنم‌اند، این‌ها ناله می‌زنند یا رسول الله! نرو ما را نجات بده، خطاب می‌رسد حبیب من بایست! گوش بده، دارند تو را صدا می‌زنند، جواب‌شان را بده، به



جبرئیل خطاب می‌رسد، همه را بیاور بیرون، همه را با روی سیاه می‌آورند بیرون اما یک چشمه آبی است قبل از بهشت این‌ها را می‌اندازند داخل آن چشمه، سیاهی رو برطرف می‌شود، می‌برندشان بهشت و گناهان گذشته را هم خدا چنان از یادشان می‌برد که در بهشت تا ابد یاد گناه نمی‌افتند، چون بهشت جای غم و غصه نیست.

روضه شام غریبان

یکی از شب‌های کربلا که خیلی شب سنگینی بود و یک دانه شیعه در جهان از زمان حادثه تا قیامت نمی‌تواند آن شب را در خودش درک بکند، شب یازدهم بود. خیلی شب سختی بود. هفتاد و دو بدن قطعه قطعه روبروی زن و بچه، خیمه‌ها همه سوخته، بیابان پر وحشت، پر از دشمن، این هشتاد و چهار زن و بچه هم یک کارگردان بیشتر برایشان نمانده که آن هم زینب کبراست.

اگر صبح قیامت را شبی است آن شب است امشب

طیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب

برادر جان! یکی سر بکن از خواب و تماشا کن

که زینب، بی تو چون در ذکر یارب یارب است امشب

جهان پر انقلاب و من غریب این دشت پروحشت

تو در خواب خوش و بیمار در تاب و تب است امشب

صبا از من به زهرا گو بیا شام غریبان بین

که گریان دیده دشمن به حال زینب است امشب

حسین من!

سرت مهمان خولی و تنت با ساربان همدم

مرا با هر دو اندر دل هزاران مطلب است امشب

حسین من!

بگو با ساربان امشب مبنده محمل لیلا

ز زلف و عارض اکبر قمر در عقرب است امشب



جلسہ نم

راہ های پاک شدن از گناہان (۲)

خداوند گناه دو گروه را هرگز نمی‌آمرزد

پنج عامل انسان را از گناهی که مرتکب شده، پاک می‌کند؛ البته این پنج عامل را خداوند فقط برای اهل ایمان قرار داده. دو طایفه، گناهانشان قابل پاک شدن نیست؛ یکی منکران هستند که تکبر شدید درونی دارند، خودخواهی سختی دارند، اسیر منیت هستند و هر حقی را منکر می‌شوند، گرچه حق همراه با دلیل و برهان باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: این‌ها طبع و اخلاقتشان علیه حق است، ضد حق است و یکی هم معاندان هستند. با همه واقعیاتی که می‌دانند درست است، کینه دارند، دشمنی دارند، عناد دارند؛ قصد علاج شدن هم ندارند. هر دو طایفه با همین حالشان و وضعیتشان زندگی می‌کنند و می‌میرند. درباره این‌ها قرآن کریم در سوره آل عمران، آیه شدید و کمرشکنی دارد که درباره آنها می‌فرماید: روز قیامت **«لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ»**، خدا یک کلمه با این‌ها حرف نمی‌زند. یعنی ببینید این‌ها خودشان را به چه شدتی از رحمت و مهربانی خدا دور کردند. البته قیامت این‌ها طبق یک آیه دیگر سوره آل عمران، دچار یک آرزویی می‌شوند که دست یافتنی نیست، راه بسته است. در آن آیه می‌فرماید: **«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا»**^۱، آرزو می‌کنند «ای کاش بین من و این

۱. آل عمران: ۷۷.

۲. آل عمران: ۳۰.



اعمال عذاب‌آور من، یک فاصله‌ای می‌افتاد که من الی الابد با این اعمالم روبرو نمی‌شدم» این قدر فاصله دور می‌شد، که این آرزو تحقق پیدا نمی‌کند، با عملش هست، عمل ملک خودش است، مال خودش است. با این‌ها من حرف نمی‌زنم. ﴿لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ﴾ نگاه رحمت هم به آنها نمی‌کنم، تسویه حساب هم به آنها نمی‌دهم، گناهانشان سر جایش است، قابل بخشش هم نیست.

یکی از همین‌ها در مدینه مُرد، پسر جوانش بسیار آدم مؤمنی بود، می‌دانست وضع بابایش چه وضعی است، یک پدری که مورد نفرت خدا و پیغمبر ﷺ که ظاهراً بین مردم ادعای مسلمانی داشت، اما باطنا معاند بود؛ یعنی جزء این گروه بود. پسرش خیلی پسر بزرگواری بود، یکی از شهدای جنگ احد هم شد این پسر. این آمد پیش پیغمبر ﷺ گفت بابایم مرده، بالأخره من هم جزء شما هستم، ما آبروداریم، حاضری نماز بابایم را بخوانید؟ چون می‌دانست پیغمبر اکرم ﷺ به شدت از این آدم دلگیر است. فرمودند: بله حاضرم بخوانم. بروید جنازه را بیاورید کنار مسجد، نماز میت را خواندند. در نماز میت شما می‌دانید، جملات خیلی زیبایی هست، در تکبیر چهارم «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ وَ إِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ»، خوب حالا شما حساب بکنید این خواسته‌ها از زبان پیغمبر ﷺ جاری بشود برای یک مرده، مهر پیغمبر، قلب پیغمبر، رحمت پیغمبر، لطف پیغمبر، این‌ها همه این جملات را بدرقه می‌کند، نماز تمام شد، جبرئیل نازل شد این آیه را آورد: آیه در سوره توبه است، ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾، این نماز میت را خواندی از من هم طلب آمرزش برای این مرده کردی، برای این جور افراد حبیب من! حتی شخص تو طلب آمرزش بکند یا نکند، من الی الابد این‌ها را نمی‌آمزم، ببینید این متن آیه است، «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»، بعد

۱. آل عمران: ۷۷.

۲. منافقون: ۶.



هم گفت ببرید خاکش کنید. در بقیع هم خاکش کردند، حالا من آدم منکر و معاندی یک میلیارد تومان بدهم در حرم حضرت رضا علیه السلام من را دفن کنند، آن قبر چه کار برای من می‌کندف یک تکه زمین، یک چاله، اصلا چاله مگر جزء عوامل نجات انسان است، در کجای قرآن و روایات است. شما چقدر رفتی زیارت ابی عبدالله علیه السلام در همان دایره حرم ابی عبدالله علیه السلام تا حرم قمر بنی هاشم علیه السلام این قدر آدم لجن کثیف بی دین دفن است، اولین باری هم که آدم‌های لجن کثیف بی دین را دفن کردند، روز عاشورا و تاسوعا بود آن وقت هیچ قبری آنجا نبود. عمر سعد گفت: هرچه کشته داریم همه را همین جا دفن کنید برویم. هیچ جنازه‌ای هم نبردند. حالا این‌ها آنجا دفن‌اند بهره‌ای دارند؟ چه بهره‌ای دارند. آن چیزی که باعث نجات است و عامل سعادت، مسائل الهی است اعمال صالح است، اخلاق حسنه است، ایمان است. بنابراین این مسائل فقط مربوط به آدم مؤمن است، مردم مؤمن هم با هم تفاوت دارند، گوناگون‌اند، یک مؤمنی هست از تقوای خیلی بالایی برخوردار است، یکی متوسط است، یکی ضعیف است، یکی به قول امیرالمؤمنین علیه السلام لغزشش اندک است، یکی به قول امام صادق علیه السلام میل به گناه دارد و تا جایی که بتواند مرتکب نمی‌شود، گاهی هم دل خودش را باز می‌گذارد مرتکب می‌شود، یکی اهل گناهان کبیره نیست گرچه هر روز برایش پیش بیاید یکی هست.

آسان‌ترین و شیرین‌ترین راه پاک شدن از گناه

معامله خدا با این‌ها برای پاک شدنشان با پنج برنامه هست. دو تا برنامه‌اش فوق العاده شیرین است؛ چون هیچ المی، دردی، رنجی، در آن نیست. یکی از آنها برای دنیا است و بسیار شیرین است و آن توبه است، توبه خرجی ندارد، توبه گاهی به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام فقط پشیمانی است که آدم بین خودش و پروردگار یک گناهی دارد، گناهان هم ارتباطی با مردم ندارد، فقط خودش و خدا، واقعا هم پشیمان می‌شود، حضرت علیه السلام می‌فرماید: همین پشیمانی توبه است، یک وقت‌هایی توبه عبارت است از جابه جایی، در اصول کافی است که حرام و بال گردن انسان است، تا وقتی که انسان به

صاحبش برگرداند. مال است، پول است، فرش است، زمین است، خانه است، برای مردم است، برای دولت است، باید برگرداند، دولت است اعلام کرده هرکس خانه ندارد، زمین ندارد بیاید به او بدهیم یکی هم دو تا خانه دارد، پنهان کرده می‌رود یک خانه می‌گیرد این خلاف قانون است. آن خانه‌ای هم که می‌گیرد حرام است، که باید ببرد پس بدهد، این هم یک نوع توبه است جابجا کردن، عبادت انجام ندادم، جایش خالی است در زندگی انجام بده، ده دفعه خورشید گرفت، ماه گرفت نماز آیات نخواندم، گردنم است باید بخوانم. این خرجی ندارد که شیرین هم هست؛ چون وقتی آدم موفق به توبه واقعی می‌شود یا ندامت یا جابجایی است، بخشیده می‌شود.

نتیجه شوم سوءظن به خدا

نباید هم شک بکند بعضی‌ها گاهی می‌آیند می‌پرسند می‌گویند: ما توبه کردیم واقعا ما را بخشیدند؟ اصلا این سؤال بی‌جاست. پروردگار عالم فرموده توبه کن، می‌بخشمت. وعده خدا که تخلف ندارد که حالا آدم بیاید بپرسد، ضمانت هم نداند که وقتی توبه‌تان را قبول کردیم، با صدای خودمان به گوشتان خبر می‌دهیم. ضمانت‌نامه قبول توبه، قرآن کریم است. هرکس توبه کند من می‌آمرزش تمام، آدم باید اطمینان داشته باشد، یقین داشته باشد، خیلی بد است آدم سوءظن داشته باشد که بالأخره حالا با این همه توبه و گریه و ناله و جابجایی بخشیدند ما را یا نه، این سوءظن که بدگمان است آدم به پروردگار که بالأخره کاری شد یا نه؟ این سوءظن به خدا از گناهان بزرگ است.

من یک روایت عجیبی دیدم، در یک استانی یکی به من گفت یک عالمی هست در حد مرجعیت است، بسیار آدم ملاً، نجف درس خوانده، کتاب‌های فقهی دارد بسیار خدمتگزار است، من یک چهار شبی نزدیک آن شهر مرکز استان هم بود، منبر داشتم، به دوستان آنجا گفتم یک چنین عالمی می‌گویند در این منطقه است، گفتند بله. گفتم هماهنگ کنید من بروم دیدنش، هماهنگ شد و رفتیم. یک حرف جالبی به من زد ایشان، عالم در حد مرجعیت گفت من هشتاد سالم است، این‌ها یک حالاتی است که خیلی آدم باید مواظبش



باشد، گاهی هم گریبان آدم را می‌گیرد، رها نمی‌کند. گفت من هشتاد سالم است، تحصیلاتم نجف بوده، دویست سال است پدران من در ردهٔ مراجع بودند، عکس‌های سه-چهار نسلش در اتاق بود، سید هم بود. پدر، پدربزرگ، جد، گفت من فقط درس خواندم و درس دادم و بعد هم برگشتم در این شهر، می‌توانستم نجف بمانم اما برای خدا گفتم بروم به داد مردم این منطقه برسم، بی‌دینی هم آنجا غوغا می‌کند، اما ایشان یک عده‌ای را حفظ کرده و خیلی خدمت می‌کند با اینکه مساجد آنجا کلا با یک روحانی خوب بیست تا بیست و پنج تا، نماز جماعت خوان دارد، اما یک ربع به اذان دیگر مسجد ایشان جا نیست، برای نماز گفت ولی هشتاد سال است همه‌اش فکرم اذیتم می‌کرد که من بالاخره قیامت اهل نجات هستم یا نه، اما می‌گفت سه شب احیای امسال در خانه ماندم، نرفتم مسجد، نشستم پای تلویزیون ببینم که تو چه می‌گویی، گفت به من حق داری برای اینکه سه تا سخنرانی امسال احیا به کل من را یک طرفه کرد، فهمیدم قطعا من اهل نجاتم و آمرزیده‌ام. یک ذره سوء ظن به خدا باعث می‌شود خدا نسبت به انسان نفرت پیدا کند.

در روایت دارد: ظاهرا امام صادق علیه السلام می‌فرماید: روز قیامت پروندهٔ یک بنده‌ای را می‌رسند، در کارهایش عیبی نیست، به قول امثال ما پرونده را امضا می‌کنند، همه چیز درست است، نماز، روزه‌ها، زن و بچه‌داریت، اما بفرمایید جهنم، به پروردگار عرض می‌کند: ما که پرونده‌مان قبول شده که، اعمالمان نابود نیست، ما که رسیدگی کردند معلوم شد که ما اهل بهشتیم چرا برویم جهنم؟ خطاب می‌رسد تو با همهٔ خوبی‌هایت و اعمالت در دنیا به من بدگمان بودی. من با گمانت با تو معامله می‌کنم برای چه به من با این همه وعده‌هایی که در قرآن دادم بدگمان بودی، چرا؟ مگر من نگفته بودم از مؤمن قبول می‌کنم، مگر من نگفته بودم توبه را می‌پذیرم، مگر من نگفته بودم بندهٔ تائبم را می‌آمرزم، تو برای چه باورت نشد و دلت یک دله نشد. ما را می‌بخشند، نمی‌بخشند، نمی‌دانی؟ برای چه نمی‌دانی؟ این همه قرآن وعدهٔ درست داده چرا نمی‌دانی.

یک عامل پاک کننده توبه است و این لذت بخش است، واقعا لذت بخش است، یعنی آدم وقتی از گذشتهٔ خلافتش حالا هرچه بوده، دو تا گناه، یک دانه گناه، دویست تا گناه توبه

می‌کند، یا توبه‌اش ندامت است یا جابجایی است، اصلا احساس سبکی می‌کند آدم، احساس نشاط می‌کند. حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: خیلی چیزها آدم را شاد می‌کند، خیلی. در یک روایت خیلی مهمی امام هشتم علیه السلام پنج مسئله را بیان می‌کنند، یکی از آنها این است که بندگان خوب خدا «إذا احسنوا استبشروا»^۱، اگر کار خوب می‌کنند، شاد می‌شوند، دلشان آرام می‌شود، شما ببینید گاهی ما همین صبح‌ها کسلیم، در همیم بسته‌ایم، گیر باطنی داریم، شاد نیستیم، اما می‌نشینیم بعد آخر منبر خوب که گریه می‌کنیم، می‌بینیم آن حالت بسته بودن، حالت انقباض، حالت گرفتگی، برطرف شده؛ اصلا روی پایمان نیستیم. این طبع کارهای مثبت است که دل را آرامش می‌دهد، شاد می‌کند، یک آیه‌ای هم در قرآن است من الآن دقیقا آیه حفظم نیست «فبذلک فلیفرحوا»^۲، بندگان من کار مثبت می‌کنید لازم است برایتان، خوشحال بشوید، شاد بشوید، مدام نه و نو نکنید، چون و چرا نکنید، «فبذلک فلیفرحوا»، باید قلبتان شاد بشود، آرام بگیرد. یک عامل دیگر که شادکننده است، شفاعت است، یعنی از این پنج عامل یکی از آنها در دنیا شادی‌آور است، توبه، یکی از آنها در قیامت بسیار لذت‌بخش است شفاعت است، منکر شفاعت کافر است؛ چون شفاعت یک حقیقتی است که در قرآن کریم آمده، «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۳، یعنی هر چه شفاعت هست من اجازه می‌دهم، به یک شفیع شفاعت کند. شفاعت هست، منکر شفاعت منکر قرآن است.

اما سه تا از آنها دردآور است، که یکی از آنها برای دنیا است، یکی از آنها برای برزخ است، یکی از آنها برای قیامت است. اما توبه و آن یک پاک‌کننده دردآور که به جریمه گناهان برای پاک کردن گناهان، خدا چون بنده مؤمنش را دوست دارد و می‌خواهد پاکش کند، حالا موفق به توبه واقعی نشده از این طریق، پاکش می‌کند. دردهای سخت بدنی، بیماری

۱. تحف العقول، ج ۱، ۴۵۵.

۲. یونس: ۵۸.

۳. بقره: ۲۵۵.



بدنی، مشکل مالی، غصه، رنج، قبض باطن، این‌ها در دنیا دردآور هست، ولی طبق فرمایشی که دیروز از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدید پاک‌کننده است، توبه مرگ را آسان می‌کند، این دردها و رنج‌ها یقیناً مرگ را آسان می‌کند، اگر با این دو تا پاک نشد، از اول مردنش تحت فشار قرار می‌گیرد و برزخ هنوز قیامت نشده، بنده‌اش را از آن آلودگی‌های پرونده در می‌آورد سبک، صاف، پاک می‌شود، وارد قیامت می‌شود دیگر کاری به کارش ندارند و اما برزخ هم پاکش نکرد، دیگر می‌خورد به قیامت که شنیدید چه جوری پاک می‌کنند آدم را پناه به خدا.

خیلی علاقه داشتم امروز دو نوع روایت برایتان بخوانم نسبت به همین پاک‌کننده اول توبه که بسیار شیرین است این دو نوع روایت، یک نوعش یک بخشش، مربوط به عفو و گذشت و مغفرت پروردگار عالم است که خیلی دل آدم را خوش می‌کند، خیلی. یک نوعش مربوط به توبه است که توبه مشکل ما را چگونه حل می‌کند که کم‌کم داریم به پایان فرصت می‌رسیم. یکی، دو تا قطعه برایتان می‌گویم، اما سعی می‌کنم برای اینکه واقعا محروم نشوید این دو نوع روایت را اگر زنده بمانم که بسیار روایات لذت بخش، بی‌نظیری است، فردا برایتان می‌خوانم یک بخش عفو الله است و یک بخشش هم توبه عبد است، خیلی روایات پر ارزشی است. من سعیم کردم این روایاتی را که نظام دادم، از کتاب امالی شیخ مفید و کافی مرحوم کلینی انتخاب بکنم. این دو تا کتابی که بسیار مورد اعتماد است، هم مؤلفینش شیخ مفید که از بزرگترین مراجع و فقهای شیعه است، کلینی هم که خوب همه‌تان از بچگی پا منبرها اسمش را شنیدید، صاحب کتاب شریف کافی در ده جلد که هر جلدش پانصد صفحه است. هزار و دویست سال پیش، در طول بیست سال این پنج هزار صفحه را نظام داده، خیلی زحمت تألیف این کتاب را کشیده خیلی، این هم به درخواست یکی از شیعیان بود که در مقدمه‌اش می‌نویسد برادرم از من خواستی که مسائل دین را یک جا جمع بکنم که دسترسی به آن مسائل آسان باشد، فقط خدا به من توفیق داد که این کار را کردم، حالا در دسترس است. امیدوارم در مقدمه‌اش است که شیعیان اهل بیت علیهم السلام به راحتی بتوانند از این کتاب بهره‌مند بشوند آن روایات را می‌گذارم،

یک دانه‌اش را هم نمی‌خوانم تا فردا که با لطف خدا بتوانم یا همه‌اش را که نظام دادم برایتان بخوانم، یا به مقدار وقت بخشی که رسیدم برایتان بخوانم. روایات شادی‌آفرین و آرام‌کننده قلب است که اگر خودتان هم به تنهایی این روایات را از این دو تا کتاب درمی‌آوردید، با گریه در می‌آوردید با گریه‌ای از شدت شادی و شوق که پروردگار عالم چه رفتاری با مؤمن دارد، پروردگار عالم چه توبه‌ای برای مؤمن مقرر کرده، همین رو کردن به پروردگار خیلی سرمایه عظیمی است، خیلی.

رجوع به خدا

یک جوانی به نام ابراهیم این منا خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید گفت یابن رسول الله! من یک مسئله مهمی در زندگی‌ام هست، حالا اینجا که شلوغ است و در اعمالیم برگشتیم مدینه بیایم خدمتتان بپرسم؟ فرمود بیا، اگر دیر نمی‌شود، گفت نه دیگر ما فردا داریم برمی‌گردیم مدینه. مدینه آمد خدمت حضرت علیه السلام گفت من مسیحی بودم، شیعه شدم، کسی را ندارم غیر یک مادری که بالای نود سالش است، پولی هم ندارم خانام را هم جدا بکنم، من مجبورم با این مادر زندگی کنم. این هم مسیحی است چه کار کنم در این زندگی، پاک، نجسی حلال، حرام. فرمودند: مادرت عرق می‌خورد، آب جو، گوشت خوک؟ نه، فرمودند راحت با او زندگی کن، هم‌غذا شو، هم‌آب شو، هم کاسه شو، مشکلی نیست. ولی محبتت را بیشتر کن، رفتارت را بیشتر کن، خیلی به او برس، گفت چشم. آن مادر حس کرد اوضاع خیلی عوض شده، این بچه، هم‌غذا با او نمی‌شد حالا شده، از کاسه آبی که آب خورده پسر آب می‌خورد، بیشتر به قول ما تر و خشکش می‌کند، خیلی محبت می‌کند، به او گفت مادر چه چیزت شده؟ گفت که مادر، رفتار من کردار من، محبت من که نسبت به تو عوض شده، دستور امام صادق علیه السلام است، گفت امام صادق علیه السلام جزء پیغمبران علیهم السلام است؟ گفت نه، از فرزندان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است و الان امام است اطاعت ما از او واجب است ایشان به من گفت: مادر من که پا ندارم بیایم پیش امام صادق علیه السلام، تو



همین الآن بلند شو برو سلام من را به امامت برسان، بگو من را هم از آیین نصرانیت بیاور بیرون، وارد همین دین خودتون کن. گفت چشم.

رجوع به خدا، در روایت دارد یک وجب بیا، ده زراع من به طرف تو می‌آیم. یک قدم بیا، من ده قدم می‌آیم. یک بار در یک شهری در مسجد جامعش، همه چراغ‌ها هم خاموش بود، خیلی تاریک بود داشتم کمیل می‌خواندم، وسط کمیل همین روایت را خواندم که پروردگار می‌گوید: تو یک قدم بیا من ده قدم می‌آیم. یکی بغل دستم بود تاریک بود خیلی، صبر کرد در اوج گریه مردم که توانست با من حرف بزند گفت آقا این روایت را در دعای کمیل دیگر این جوری نخوان. گفتم روایت همین جور است که خواندم، خدا می‌گوید: تو یک قدم بیا، من ده قدم می‌آیم، گفت خدا درست گفته اما تو این جور نخوان، گفتم چه جوری بخوانم؟ گفت به پروردگار بگو من این قدم هم نمی‌توانم بیایم، وضعم خراب است، آن یکی را هم خودت بیا به خدا بگو من مریضی هستم که دکتر باید بیاید بالای سرم، نمی‌توانم خودم بروم دکتر، خیلی ظریف گفت بارک الله نمی‌دانم زنده است یا مرده.

جوان آمد، امام صادق علیه السلام فرمود همان جوری که خودت وارد اسلام شدی، برو مادرت را وارد کن، همین شهادتین را بگو قلبا و زبانا بگوید و با دلش معتقد بشود، بسش است حالا فعلا آمد و شهادتین را تلقین کرد مادر مسلمان شد، قلبش ایستاد مرد، آن پسر آمد پیش امام صادق علیه السلام با گریه گفت یابن رسول الله! مادرم یک لحظه مسلمان شد، شیعه شد، مُرد. فرمود: مادرت اهل بهشت است، گفت نمازها، روزه‌ها، فرمود: کسی که از یک دین دیگر وارد اسلام می‌شود خدا کل تکالیف گذشته‌اش را می‌بخشد. مادرت باشد، جنازه‌اش به خانم‌های مسلمان خودمان بگویم بیایند غسلش بدهند، کفنش کنند، ببر بقیع دفنش کن، این قیمت رجوع به پروردگار است.

روضه اربعین

من آخر مصیبت اربعین را بخوانم، فردا اولش را، اگر زنده بودم. سه روز بیشتر زین العابدین علیه السلام این‌ها کربلا بمانند چرا اجازه نداد، امام است، امام علیه السلام حال این زن و بچه را

که دید، گفت این‌ها تک تک ممکن است بمیرند سر این قبرها، زنده نمانند خیلی مصیبت سنگین بود، آدم بیاید کنار هفتاد و دو قبر که با چشمش هم دیده باشد چهل روز قبل با این‌ها چه کردند، ما که هزار و پانصد سال است دوریم، طاقت گفتنش را نداریم، طاقت شنیدنش را نداریم، قوم و خویش هم نیستیم با این‌ها، اما این‌هایی که سر قبرها هستند خواهرانند، دخترانند، بچه کوچ‌ها هستند، اقوام‌اند، این‌ها مصیبت را با چشم خودشان دیدند، دیدند چه جور بچه شش ماهه را زدند، دیدند چه جور دست‌ها را از بدن جدا کردند. فرمودند: عمه جان! به همه بگو آماده برگشتن باشند، اعلام شد این‌ها از نظر دین در اوج ایمان بودند، همه، تا شنیدن زین العابدین علیه السلام امام واجب الاطاعه می‌گوید: برگردیم، همه قبرها را رها کردند، آماده سوار شدن شدند، اینجا هم مثل چهل روز قبل دوباره زینب علیها السلام زیر بغل خانم‌ها را گرفت، زیر بغل بچه‌ها را گرفت. همه که سوار شدند، رباب آمد خدمت زین العابدین علیه السلام گفت آقا! اگر ممکن است، من را نبرید، من می‌خواهم کنار ابی عبدالله علیه السلام بمانم. امام علیه السلام فرمودند: مانعی ندارد، تو بمان. قافله رفت، خانم‌های بنی اسد آمدند، روزها او را می‌آوردند کنار قبر تا غروب گریه می‌کرد، خودش را روی قبر ابی عبدالله علیه السلام می‌انداخت، دو-سه روز که گذشت خانم‌های بنی اسد گفتند: خانم! اجازه بدهید، روی قبر چهار تا ستون بزنیم حصیر ببندازیم، آفتاب رنگتان را سیاه می‌کند، پوستتان را می‌سوزاند. فرمود: نمی‌خواهم، من خودم دیدم بدن مطهرش زیر آفتاب داغ بیابان است.

